

مجله هفتگی شنبه ۲۶ اسد

۱۳۵۳ - شماره ۲۱-۲۲

دور

احمد ظاهر آوار (م. ان محبوب کشور) رجوع به صفحه ۱۰



Ketabton.com



رئیس دولت و صدر اعظم وزیر معارف

فرانسه را پذیرفتند



بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم هنگامیکه وزیر معارف فرانسه را برای ملاقات پذیرفته و با وی صحبت مینمایند.

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم پذیرفتند. ریاست عمو می دفتر ریاست جمهوری محمد اکبر رئیس دفتر جمهوری بعضی از ذوات رنی ای وزیر معارف دولت جمهوری فرانسه اطلاع داد که درین موقع دکتر نعمت الله معینی وزیر معارف فرانسه و سفیر کبیر رادقصر ریاست جمهوری برای ملاقات بزواک وزیر معارف، بناغلی وحید عبدالله آنکشور مقیم کابل حاضر بودند.

یک هیلیکوپتر نظامی پاکستان

در قلمرو فضایی افغانستان مجبور به فرود نشستن گردید

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خیرداد که به تعقیب تجاوزات مکرر پاکستان در قلمرو فضایی افغانستان روز ۱۹ اسد ساعت ۳۰ و ۹ دقیقه یک هیلیکوپتر مربوط به قوای نظامی پاکستان در منطقه علاقه داری ناری مجبور به فرود نشستن گردید. هیلی کوپتر و عمده آن از طرف قوای زاندارم آن محل دستگیر گردید و قفسه تحت تحقیق می باشد.

احتجاجیه حکومت افغانستان به شارژدافیر سفارت

پاکستان تسلیم داده شد

به تعقیب خبری که درباره تجاوز یک هیلیکوپتر نظامی پاکستان بر قلمرو افغانستان پریشب نشر گردید مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خیرداد که بناغلی بشیر بسا بر شارژدافیر سفارت پاکستان در کابل ساعت چهار بعد از ظهر ۱۲ اسد بوزارت امور خارجه احضار گردید و احتجاجیه رسمی حکومت افغانستان بر حکومت پاکستان به نسبت تجاوز یک هیلیکوپتر قوای نظامی پاکستان بر قلمرو فضایی افغانستان از طرف بناغلی وحید عبدالله معین سیاسی وزارت امور خارجه بوی تسلیم داده شد. در این یادداشت احتجاجیه تصریح شده است که بر خلاف ادعا های نادرست مقامات پاکستانی مبنی بر اینکه طیارات نظامی آنکشور

تلگرام های

تبریکیه به

واشنگتن و جا کارتا

مخابر شده است

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه اطلاع داد از طرف بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم به مناسبت احراز کرسی ریاست جمهوری ایالات متحده امریکا تلگرام تبریکیه عنوانی بناغلی جرالد فورد رئیس جمهور آنکشور به واشنگتن مخابره گردیده است. مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد: از طرف بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم تلگرام تبریکیه به مناسبت روز ملی اندونیز یا عنوانی جنرال سو هارتو رئیس جمهور آنکشور به جا کارتا مخابره شده است.

رئیس دولت و صدراعظم

اعضای کمیته فرعی

شورای عالی اقتصادی

را پذیرفتند

بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم ساعت نهم و نیم بعد از ظهر روز ۲۱ اسد اعضای کمیته فرعی شورای عالی اقتصادی رادقصر ریاست جمهوری پذیرفتند.

بناغلی رئیس دولت و صدراعظم ضمن صحبت با آنها پیرامون وظایف عمده شورای عالی اقتصادی مطالبی بیان نمودند و ایشان رادرا انجام امور مربوط مطابق به مشی دولت انقلابی متوجه ساختند.

در این موقع بناغلی علی احمد خرم وزیر پلان و منشی شورای عالی اقتصادی نیز حاضر بود.

صدور اگریمان

مدیریت اطلاعات وزارت امور خارجه خبر داد از طرف بناغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم اگریمان بناغلی هاشم مکتوم بن جمعه المکتوم بحیث سفیر کبیر غیر مقیم امارات متحده عربی در کابل اخیرا صادر گردیده است.

در نزدیکی خاگ افغانستان پرواز نمیکند و به تعقیب تجاوزات مکرر طیارات نظامی پاکستان بر قلمرو افغانستان یک هیلیکوپتر نظامی از انواع الووت بر قلمرو افغانستان تجاوز نمود هیلیکوپتر با عمده آن که همه صاحب منصبان نظامی پاکستان میباشد از طرف قوای زاندارم افغانی دستگیر گردیده است.

دریا داشت احتجاجیه اضافه شده است که حکومت پاکستان نمیتواند باتکذیب های نادرست افکار عامه را فریب بدهد و مسولیت کامل هرگونه عواقب و خیم چنین عملیات عمدی و تحریک آمیز تنها بدوش حکومت پاکستان است.

وزیر معارف فرانسه با معاون صدارت عظمی ملاقات کرد



گوشه‌یی از ملاقات وزیر معارف فرانسه با معاون صدارت عظمی .

بناغلی دنی ای وزیر معارف فرانسه ساعت پنج عصر روز ۱۴ اسد با بناغلی محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی ملاقات نمود .
درین وقت دکتر نعمت‌الله پژواک وزیر معارف ، بعضی از اعضای هیات معیتی بناغلی دنی ای و سفیر گبیر فرانسه در کابل حاضر بودند .

بناغلی محمد نعیم بکابل مراجعت کردند

بناغلی محمد نعیم و خانم محترمه شان که بنا بدعوت حکومت اتحاد شوروی برای معاینات طبی و استراحت چندی قبل به آنکشور رفته بودند صبح روز ۲۴ اسد بکابل مراجعت کردند .
در میدان هوایی بین‌المللی کابل دکتر محمد حسن شرق معاون صدارت اعظمی ، بعضی از اعضای

آتشه های نظامی کشور های متحابه از هلیکوپتر قوای نظامی پاکستان دیدن کردند

آتشه های نظامی کشور های متحابه در افغانستان از هلیکوپتر قوای نظامی پاکستان که سه روز قبل هنگام پرواز در قلمرو فزایی افغانستان به فرو نشستن مجبور شده بود در منطقه ناری لوی ولسوالی کتر دیدن نمودند .
در این موقع بعضی از مامورین موزلف عسکری و ملکی حاضر بودند .

وزیر زراعت و آبیاری عازم ایالات متحده امریکا گردید

بناغلی جیلانی باختری وزیر زراعت و آبیاری بنا بدعوت حکومت ایالات متحده امریکا صبح روز ۲۳ اسد عازم آنکشور شد . بناغلی باختری طی این مسافرت که سه هفته را در بر خواهد گرفت از مراکز تحقیقات و موسسات ترویج زراعت در مکزیکو و ایالات متحده امریکا دیدن خواهد کرد .
در میدان هوایی بین‌المللی کابل بناغلی فضل الرحیم «رحیم» معین و بعضی دیگر از ارگین و زارت زراعت و آبیاری و بناغلی تودور الیوت سفیر گبیر امریکا با بناغلی باختری وداع کردند .
درین سفر بناغلی عبدالله نیک رئیس ترویج و انکشاف زراعت ، بناغلی محمد عارف نوری رئیس تحقیقات و بناغلی شاه محمد شیرزی مدیر عمومی صنایع زراعتی وزارت زراعت و آبیاری با بناغلی باختری همراه میباشند .

افغانستان به يك عضو سفارت پاکستان در کوالالمپور پناهندگی سیاسی داد

قرار اطلاع نماینده باختر آژانس بناغلی بشیر احمد عضو سفارت پاکستان در کوالالمپور از دولت جمهوری افغانستان تقاضای پناهندگی سیاسی نموده است که این تقاضای وی از طرف دولت جمهوری افغانستان قبول و به نامبرده پناه سیاسی داده شده است .
بناغلی بشیر احمد ضمن مصاحبه پناهنده باختر آژانس گفت :
طوری که به همه دوستان و رفقای من معلوم است من از روزهای اول حیات به پشتو و پشتونولی و به تاریخ ملی و مبارزات سیاسی مردم خود نهایت علاقه داشتم و اندیشه من همیشه متوجه سعادت و بهبود حال مردم من بوده است .

نطاق وزارت خارجه گفت

اظهارات بو تو عاری از حقیقت است

نطاق وزارت امور خارجه به خیر تکار باختر آژانس در مورد اظهارات بو تو صدراعظم پاکستان که افغانستان را مسوول انفجارات اخیر در بلوچستان میدانند گفت نه تنها این اظهارات بی اساس و عاری از حقیقت است بلکه آنرا تردید مینماید .
وی علاوه داشت که این نوع گفتار های غیر مسوول بناغلی بوتو جز پناه برای وارد ساختن بیشتر فشار بالای مردم پشتون و بلوچ چیز دیگر نمیباشد .

عمارت جدید لیسه استقلال افتتاح گردید

اسد وارد کابل گردید .
در میدان هوایی بین‌المللی دکتر پژواک وزیر معارف ، پوهندوی دکتر محمد حیدر رئیس پوهنتون کابل ، مدیر روابط فرهنگی و معاون ریاست تشریفات وزارت امور خارجه ، رئیس تدریسات ثانوی وزارت معارف ، مدیران لیسه های استقلال و ملالی بناغلی اوژوانر سفیر گبیر فرانسه در کابل و اعضای سفارت گبیر برای موصوف از بناغلی ای و همراهانش استقبال نمودند .

فرانسه و افغانستان اعطا گردید .
بعد از برای دو کشور متفقا با قطع نوار عمارت جدید لیسه استقلال را افتتاح نموده و از قسمت های مختلف آن بازدید نمودند .
قراریک خبر دیگر بناغلی رنه ای وزیر معارف جمهوری فرانسه بدعوت دکتر نعمت‌الله پژواک وزیر معارف برای اشتراک در مراسم افتتاح عمارت جدید لیسه استقلال ساعت شش و نیم عصر روز ۱۳

عبدالکریم مستغنی لوی در ستیز ، عسکری از صاحب منصبان ارشد اردوی جمهوری ، مامورین عالی رتبه کارکنان وزارت معارف و ریاست پوهنتون کابل ، بعضی از اعضای کور دیپلوماتیک مقیم کابل اشتراک داشتند .
درین محفل بناغلی اوژوانر سفیر گبیر فرانسه و دو تن از شاگردان لیسه استقلال نیز بیانیه های ایراد کردند در اخیر محفل مدالیهای مربوط به جوانب

عمارت جدید لیسه استقلال صبح روز ۱۴ اسد طی مراسمی افتتاح گردید .
بدو چاند آیت از قرآن عظیم الشان قرائت گردید و پس از آنکه سرود های ملی افغانستان و فرانسه نواخته شد دکتر نعمت‌الله پژواک وزیر معارف و بناغلی رنه ای وزیر معارف فرانسه بیانیه های شانرا به مناسبت افتتاح تعمیر این لیسه ایراد کردند در این مراسم بعضی از اعضای کابینه دکتر جنرال

۷۳۰ جریب زمین دیگر در وادی هلمند به اشخاص

بی زمین توزیع گردید

باساس هدایت ښاغلی محمد داؤد رئیس دولت و صدراعظم هفتصدوسی جریب زمین روز ۲۴-۲۵ ساسد در پروژه وادی هلمند برای عمده بی از خانواده های بی زمین توزیع گردید .

یکنمیع ولایت هلمند گفت روز ۲۴-۲۵ ساسد برای هفتاد و سه خانواده بی زمین که از

درجه اول بوده و از نگاه انجنیر ی آماده بهره برداری میباشد .

نامہ نگار باختر اطلاع میدهد که خانواده های بی زمین از اقدام دولت انقلابی مامینی براسکان مردمان بی پناه استقبال نموده و با شہار های زندہ باد ښاغلی محمد داؤد بانی نظام نویسن باینده یاد نظام مردمی جمهوریت و اجرای آن مامحلل و ابایان بخشیدن .

بیست و چارولایت کشور میباشد زمین توزیع گردید .

منبع اضافه کرد این زمینها در ساحه ولدنوالی ناوه در پانزده کیلومتری شہر لشکرگاہ موقعبت داشته از یک کانال فرعی بطول هفت کیلو متر آبیاری میگردد . منبع متذکر شد زمینهای توزیع شده از نوع

افغانستان و تجدید قرارداد کار این هیات مذاکرات صورت گرفت .

هیات باستانشناسی جاپان از سال ۱۳۳۸ با نظر یک سلسله حفریات رادر جقلاق تپه ولایت کندز، لغمه ولایت ننگرهار، و تپه سکندر ولسوالی میربچه کوت انجام داده است.

یکنمیع مدیریت عمومی حفاظت ابدات تاریخی گفت: در جقلاق تپه کندز ولغمه ننگرهار حفریات تکمیل شده و حفریات تپه سکندر هنوز ادامه دارد .

منبع علاوه کرد هیات جاپانی نتیجہ مطالعات فنی خود را در افغانستان طی کتب و رساله هاراجع به سروی ساحات باستانی شمال کشور و سروی ستوپه های اطراف کابل و جلال آباد نشر نموده است .

منبع متذکر شده است مذکور بطور عموم فیل خانه و باسول رادر ولایت ننگرهار و مغازه هزارستم رادر ولایت سمنگان سروی نموده و اثر مربوط به این سروی را به تصحیح و تدوین پروفیسور میزینو سابق رئیس هیات باستانشناسی جاپان به طبع رسانیده است

منبع متذکر شد هیات باستانشناسی جاپانی فوتوگرافی مغازه های بامیان و تکمیل نموده و عنقریب به مدیریت عمومی باستانشناسی و حفاظت ابدات تاریخی تسلیم مینماید .

راجع به پروگرام حفریات آینده

هیات باستانشناسی جاپان مذاکره

بعمل آمد

در این موقع که دکتور زمیریالی طرزی مدیر عمومی باستانشناسی و حفاظت ابدات تاریخی وزارت اطلاعات و کلتور نیز حاضر بود راجع به پروگرام و حفریات آینده هیات مذکور در

بو هاند کورتونین وزیر اطلاعات و کلتور ساعت نه صبح روز ۲۴ اسد پروفیسر هیوگوچی امر هیات باستانشناسی جاپان ملاقات نمود

وزیر معارف

فرانسه از آثار

باستانی بامیان

دیدن کرد

ښاغلی رونہ ابي وزیر معارف فرانسه در حالیکه ښاغلی عبدالخالق رفیعی والی بامیان با وی همراه بود عصر روز ۱۶ اسد از آثار باستانی هنکام مشاهدات وزیر معارف فرانسه از آثار تاریخی بامیان دکتور زمیریالی طرزی مدیر عمومی باستان شناسی و حفاظت ابدات تاریخی وزارت اطلاعات و کلتور در هر قسمت توضیحات میداد و وزیر معارف فرانسه و همراهانش ساعت پنج و چهل دقیقه عصر دیروز از کندز به ولایت بامیان وارد گردیدند و در نزدیک شہر باستانی ضحاک از طرف والی و روسای دوایر آن ولایت پذیرایی گردیدند .

مهمانان فرانسوی در شب در دعوتی اشتراک کردند که از طرف والی بامیان در هوتل آنجا ترتیب گردیده بود . همچنان مهمانان فرانسوی عصر روز ۱۵ ساسد مسابقه بزکشی را که بین تیمهای ولایت کندز صورت گرفت مشاهده کردند . طبق یک خبر دیگر وزیر معارف فرانسه و همتا همراهانش بری شب در دعوتی اشتراک نمودند که از طرف ښاروالی کندز در هوتل سل سبین زر ترتیب یافته بود . در این دعوت والی کندز تعایفی از صنایع دستی آن ولایت به وزیر معارف و همراهانش اهدا نمود .

وزیر معارف فرانسه و همراهانش صبح دیروز برای مشاهده از آثار باستانی بامیان به واسطه موتر رهسپار آنجا شدند .

استخراج تلمک معدن اچین آغاز گردید

باتلاوت آبانی چند از قرآن پاک استخراج تلمک معدن اچین ولایت ننگرهار ساعت ۱۱ قبل از ظهر روز ۱۷ اسد توسط ښاغلی عزیزاللمه واصفی والی ننگرهار افتتاح گردید . والی ننگرهار طی بیانیہ ای بهره برداری و استخراج از این معدن را مفید خوانده و علاوه کرد که برای رفع نیازمندی های اقتصادی کشور استفاده های شایانی از آن بعمل خواهد آمد .

وی از انجنیران و کارمندانیکه روزانه در هر مدت ساعات کار خود سه ساعت را بکم رایگان کار محصول تربیه آغاز مرحله رژیم جمهوریت میکند ابراز خرسندی نموده و این عمل شایرا در کشور خواند .

معدن و صنایع ضمن ابراز مطالبی راجع به اهداف استخراج تلمک تنہا در کشور مورد استفاده قرار میگردد بلکه در خارج نیز تقاضای خرید آن زیاد است . انجنیر سید هاشم دہزاد امر استخراج تلمک ننگرهار گفت ذخایر تلمک بطور عموم در دامنه شمال سبین زر خیلی زیاد است ولی تلمک درجه اول تنہا در معدن اچین تقریباً هفتصد هزار تن تخمین شده است

وی افزود: معدن تلمک جین که استخراج آن امروز آغاز میگردد یک ساحه پنج کیلو متر را احتوا میکند . وی گفت از آغاز کار تاکنون بیش از نه اعشاریه پنج کیلو متر سربازقریه عبدالخیل اچین و تاقریه ماماخیل برای عبور و مرور عرادهجات جهت انتقال

تلمک استخراج شده احداث گردیده و قابل استفاده میباشد . وی گفت انجنیران و کارکنان این پروژه تصمیم گرفته اند از تاریخ ۲۰ اسد تا ۲۵ ستمبر روزانه در هر دوره ساعات کار خود برای سه ساعت مجانی کار کنند . وی گفت در استخراج معدن تلمک ننگرهار پنج نفر انجنیر داخلی و دو نفر انجنیر خارجی و ۵۲ نفر کارگر و مامورین اداری مصروف کاراند .

حین افتتاح معدن تلمک اچین برید جنرال ارکان حرب محمد یونس قوماندان قوای لفرقه ۱۱ ننگرهار عمده ای از روسای وزارت معدن و صنایع لوی ولسوال شینوار، روسای دوایر و بعضی از اهالی ولایت ننگرهار حاضر بودند .

سړک کلان و خم زر گرافتتاح گردید

ښاغلی غوث الدین فایق وزیر فواید عامه سړک کلان و خم زر لوی ولسوالی کاپیسا را که جدیداً احداث شده است افتتاح نمود . یکنمیع وزارت فواید عامه گفت این سړک بطول هفت کیلومتر و عرض ۶ متر احداث گردیده و نسبت به راه سابقه ۴ کیلو متر فاصله بین کوهستان و کوبند لوی ولسوالی کاپیسا را کوتاه تر ساخته است .

منبع گفت سړک که از برای پرفلوس منطقه میگذرد در جوار آن لیسه میر مسجدی ولیسه و غده از اهالی منطقه حاضر بودند .

نسوان کوهستان واقع شده است . در مسیر آن یک بل بطول ۷ متر و عرض پنج متر سړی پنج بلجک نیز اعمار گردیده که منجمله بلجکها ۳۲ آن فلزی میباشد . کارسړک کلان و خم زرگر توسط پونست مرکزی فوایدکار وزارت فواید عامه بتاريخ ۵ سرقان آغاز شده و بتاريخ ۱۰ اسد تکمیل گردید .

وزارت مخابرات

سه نوع تکت پستی

را طبع نموده است

وزارت مخابرات سه نوع تکت پستی را که باتصویر پرندگان وحشی مزین میباشد طبع نموده است . یکنمیع ریاست پستان وزارت گفت تکتها که با طبع و صفات زیبا و برنگر های مرغوب طبع شده یک شش و یازده افغانی قیمت دارد و در روز ۱۵ اسد در تمام پسته خانه های شہر مورد چلند قرار داده شد .





شنبه ۲۶ - اسد مطابق ۲۸ رجب المرجب برابر با ۱۷ اگست

نخستین سالگرد روزنامه جمهوریت

انقلاب پیروز مند بیست و ششم سرطان با محتوای مترقی و پیش رونده اش تعولات و دگرگونی های شگرفی را در ساحات مختلف زندگی اجتماعی مردم افغانستان پدید آورده است. ترقیاتیکه در نهایت نیازمند بهای اصلی و اساسی مردم را مرفوع ساخته و جوابگوی خواسته های آنها است. در پهلوی سایر تحولاتیکه در همان روز های اول انقلاب ۲۶ - سرطان عملی نمودنش اقدام شد. یکی هم تحول عمیق و بنیادی بود که در مطبوعات کشور پدید آمد. و مطبوعات که بازگوگر خواسته های نظام نوین جمهوریت است ازین وظیفه خطیر ملی تا امروز پیروز - مندانه بدر آمده است. نظام نوین جمهوریت برای آگاهی و روشنی ساختن ذهن مردم و در نهی است برای اینکه تمام مردم از کارها و پلانهای دولت آگاهی یابند. در توسعه و گسترش و سایل نشرات کنلوی و نشرات اخباری و مکتوب بعمت گماشت تاسیس روزنامه جمهوریت که امروز جای دربین مردم افغانستان باز نموده اقدام نیکو و مفید است در جهت نشر و اشاعه اخبار ملی و بین المللی و از همه بالا تر برای منعکس ساختن خواسته ها و مرام های دولت نوین جمهوریت افغانستان تا همه بطور مشهود و موقوت از جریانات و مسایل ملی کشور آگاهی یابند.

روزنامه جمهوریت در این وظیفه سنگین و این رسالت بزرگ تاریخی را که عبارت از آگاه ساختن و تنویر افکار عامه است با کمال پیروزی انجام داده و هنوز هم درین راه با گام های استوار تلاش می ورزد روزنامه جمهوریت در جریان یکسال، مردم را از حوادث که در جهان اتفاق افتاده است آگاه ساخته و موثرترین اخبار داخلی را بدسترس هموطنان گرامی قرار داده است. از همین نظر هم است که امروز تیراژ این روزنامه بطور قابل ملاحظه بالا رفته است و این نشانه از موفقیت یکروزنامه میتواند بشمار آید.

روزنامه جمهوریت در ظرف یکسال که یک مدت زمانی نسبتا کوی تا هی است مقالات، مضامین و نوشته های مختلف در باره جمهوریت و مزایای این نظام مترقی به دست چاپ سپرده که بدون شک در راه تنویر و آشنا ساختن مردم با سیستم جمهوریت نقش ارزشمندی را بازی نموده است.

و حالا که روزنامه جمهوریت قدم به دومین سال نشراتی خویش می گذارد ما صمیمانه آرزو داریم تا کارکنان این نامه بانیر و مندی بیشتر در جهت ترقی و انکشاف افغانستان عزیز کارهای با ارزش و پرارجی را انجام داده رسالت تاریخی اش را درین راه ایفا نماید.

تصمیم قاطع
، خلیل ناپذیر
و دوام دار یک
ملت میتواند
اورا به هدف
عالی اش برساند

در دفتر مدیر

ما بارها برای آگاهی و قوف یابی بیشتر خوانندگان از چمنده مجله ژوندون درین ستون، در مورد نحوه نشرات و طرز کار مجله ژوندون چیزهای نوشته ایم تا اگر سوالاتی نزد آنها خلق شده باشد رفع گردد. بطور مثال مجله ژوندون با مراجع و اشخاصی مصاحبه میکند که زمینه برای معرفی آنها موجود باشد، تا مردم باین شخص و یا موسسه آشنایی بیشتر حاصل نمایند. ولی اگر خبر و یا زمینه برای اینکار موجود نباشد جای برای صحت باقی نمی ماند.

خوب برای اینکه سخن به درازانکشد و براطاله نوشته که درین ستون نمی گنجد افزوده نشود می آئیم بر اصل مطلب. درین هفته چند نفر از دوستان که البته کارشان نزد ما گرامی است بدقتس مجله مراجعه کردند تا با ایشان مصاحبه انجام دهیم. این رفقا که خود شاعر و خواننده معرفی می کردند بسیار اصرار داشتند تا عکس هایشان در مجله چاپ شود و صحبت ها و درد دل هایشان بنشر برسد. پایه استدلال آنها متکی باین اصل بود که گو یا آنها در راه هنر کارهای پر ثمری انجام داده اند که، اصلا برای ما ناشناخته بوده است. و بعضی شان ادعا میکردند که تازه به کار هنری شروع کرده اند و اگر مجله بایشان مصاحبه انجام دهد زمینه برای معرفت بیشتر آنها میسر میگردد.

بطور مواج خدمت این دوستان ارجمند باید عرض شود کسیکه بهره کافی از هنر داشته باشد بدون چون و چرا جایی برای خود در بین مردم باز میکند و شهرت زیاد بهم میزند بطوریکه مردم برای آشنایی بیشتر با او عطشان پیدا می کنند و اینجاست که یک نشریه بدنبال آنها میرود تا این شخص و نحوه کارش را برای مردم معرفی کند. نه اینکه خود مراجعه کنند و با اصرار زیاد از طرف یک نشریه خود شانرا برای مردم بشناسانند و اگر در برابرشان جواب گفته شود آنرا نشانه بی اعتنائی یک نشریه و انمود سازند.

اسلام و زندگی

ارزشهای جهانی اسلام

اگر در پرا موان اساسات و قوانین حیاتی و اجتماعی اسلام منصفانه و غور و مطالعه صورت گیرد و ارزش های واقعی و انسانی قواعد آن تحت بررسی قرار داده شود بوضاحت این حقیقت جلو نظر قرار میگیرد که دین اسلام فقط بخاطر نجات بشریت از بدبختی ها و تضمین سعادت همگانی جهان انسانیت وارد دنیای موجودات گردیده است .

بر نامه های اصلاحی و بشری این دین روی پایه های مستحکم و متین عقل و منطق استوار بوده و معقولیت و سادگی سیمای اصلی احکام و مقرر ه های آن را تشکیل میدهد و توافق آن در هر وقت و زمان و در هر نوع شرایط زندگی و رهیابی درگیر و در هر گونه عقاید و طرز تفکر ها و در قبال هر نوع اوضاع و احوال اجتماعی چهره واقعی آن را میسازد و متشکل مینماید .

اسلام اساسا دینی است عملی و تطبیقی ، دینی که با عقاید انسان ها سرو کار دارد و با زندگی و چگونگی حیات می آمیزد و در هر حال هدفی جز تعیین مسیری مشخص و مسیری که در نهایت انسانها را به سعادت و کامکاری واقعی و حقیقی برساند ندارد .

آئین اسلام از آنجا نیکه یک آئین زندگی است زندگی را از جهات گوناگون و متنوع اش مدنظر میگیرد و قدم بقدم با انسانها به پیش میرود و در پرتو رهنمائی های مدرانه و بر حکمت خود حرکات انسان را تحت کنترل قرار داده و او را از لغزش و سقوط در پرتگاه های زندگی نجات می بخشد و راه رسیدن به هدف را در جلو آن هموار میسازد .

اسلام وقتی در حیات انسان همراه گردید ، دیگر یک روحیه قوی

و ساجشور دروی میدمد و او را نیرو می بخشد تا در برابر حوادث ناگوار و در طریق نیل با هدف عالی و مشروع خویش نلرزد و از پا در نیاید تعالیم اسلامی بوی می فشانند که با هوس ها و تمایلات سرکش و بی بند و باز فردی و ضد مصلحت بشری و اجتماعی خویش بستیزد و مجال تبارز و پیروزی ندهد زیرا اسلام با هر نوع عملی که در جهت منافی کرامت بشری و منافی مصالح مشروع اجتماعی و مردم انجام گیرد آشتی نمی پذیرد و جلو گیری از آن را جزء برنامه های اساسی و اجتماعی خود

و مسنو لین امر اجتماع می شمارد . اسلام انسانها را در زمین خلیفه خدا (ج) میداند ، از نیرو این وظیفه اساسی و مهم انسان است که دنیا را در پرتو تعمیم و گسترش عدالت همگانی بسازد . زندگی را بیاراید و خواستی نماید ، اجتهادات منظم و منسجم ایجاد کند ، قیادت و زعامت داشته باشد ، طبیعت را با همه داشته ها و ثروتهای ظاهری و نهضت اش تسخیر نماید ، امواج اقیانوس های خروشان را مهارزند و بطور یک کل تمام طبیعت و مظاهر آن را در خدمت انسان و برای بهتر

زیستن بشریت بکار د . اکنون این سوال مطرح است که این انسان و این موجودی که پیکر وجودش از آهن و فولاد نیست و برای بدنش از سیم و فلز ساخته و مهبها نگر دیده چنان میتواند در برابر هیولا های سهمگین طبیعت قد بکشد و برای مقابله را با آن در خویشتن سراز نماید ؟ چه چیز بوی امیدواری میدهد که میتواند در برابر طبیعت مقابله کند و در نهایت ، قله طبیعت را فتح نموده پیروز مندانه در دلو اعماق آن پیش برود و نفوذ خود را در ژرفای آن قایم و بر قرار سازد ؟ آری ، اینها و امثال آن همه

سوالاتی اند که در بین زمین افکار و مشاعر انسان را فرا میگیرند و بعضا شک و تردیدی نسبت به موفقیت انسان درین گیر و دار عرض اندام مینماید ، اما انسانی که با اساسات و تعالیم جاویدان اسلامی آشنا بوده مبادی اصلی دین اسلام را بخوبی مطالعه کرده است میداند که اسلام در همان روزگار آن نخستین خود ، روزگارانی که بمنظور تعیین مسیر سعادت بخشای حیات انسانی ، قوانین آسمانی بجهان آدمیان میرسد ، این نوید و امیدواری را برای بشریت داده بود که نیروی انسان بالاتر از هر نیروی دیگر طبیعت بوده و طبیعت با همه مظاهر خیره کننده اش برای انسان مسخر ساخته شده است و این دیگر وظیفه انسان است که با شناخت و تشخیص و وظیفه مسئولیت خود که عبارت از وظیفه خلافت در روی زمین است در پرتو استعداد یکه آفریدگار جهانیان در نهاد وی موهبت فرموده راه پیشرفت زندگی و اعمار جهان انسانیت را جستجو نماید و در فروغ دانش بشری همه منافع و نیروی طبیعت را در خدمت انسان و در طریق آبادانی جهان بکار اندازد و در زندگی مورد استفاده قرار بد هد .

از آنچه گفته آمد مبرهن و روشن شد که هیچنوع مانعی از روی اساس و اصول اسلامی موجود نیست که انسان نتواند بر بام طبیعت قدم گزارد و علامه پیروزی و فتح مندی خویش را بران نصیب نماید بنا بر آن هر گونه نظریات و طرز تفکر یکه در جهت ضد این حقیقت و در مجرای منافی این عقاید مسلم ابراز گردد و هر نوع اندیشه ایکه صلاحیت و توانایی دانش انسان را در روی زمین ، محدود

بقیه در صفحه ۵۶

ع، هبا

شخصیت های بزرگ اسلامی را معرفی میکند

مولوی عبدالرحیم (عینی)

حضرت زید بن خطاب (رض)

این صحابه جلیل القدر و مرد مبارز اسلام و شهید ساکت و مؤمن کامل یعنی زید بن خطاب (رض) بن نفیل عدوی قریشی برادر حضرت عمر فاروق خلیفه دوم اسلام میباشد . کنیه اش ابو عبدالرحمن بوده نام مادرش اسماء بنت وهب بن حبیب از قبیله بنی اسد و نام مادر حضرت عمر (رض) خیمه بنت هاشم بن مغیره از قبیله بنی مغزون بوده است . وی نسبت به حضرت عمر (رض) از نگاه سن کلان بوده و قبل از وی به اسلام گرانیده از مهاجرین نخستین بحساب می آید ، جنگ بدر ، احد ، خندق ، حدیبیه و سایر غزوات را با رسول خدا (ص) مشاهده نموده و بالاخره در جنگ یمامه زمان خلافت حضرت ابوبکر (رض) در ماه ربیع الاول سال ۱۲ هجری بشهادت رسید ، انالله وانا الیه راجعون . شکی نیست که شهرت ، عدل و خلافت حضرت عمر (رض) بعضی انواری را بالای شهرت برادرش انداخت ولی با وجود آنهم شخصیت آن در مقابل برادرش پستو شیده نماند چوئی نسبت به برادرش پیشتر متولد شده و قبل بر آن اسلام آورده است و از دانش و ایمان کامل بهره وافر داشته هیت جلال و مروت در سیمایش بمشاهده میرسید و قامت بلند داشته در سخاوت زبان زد خاص و عام بود .

حضرت زید (رض) با برادرش حضرت عمر (رض) از مکه به مدینه هجرت نمود و پیغمبر اسلام میان وی و معز بن عدی انصاری عجلانی زمانیکه مهاجرین و انصار ایمان هم پیمان برادری بستند پیمان برادری بست ، تعجب اینست که این دو تن برادر خوانده خدائی همچنان در جهاد محض الله و نسیل د و چه شهادت در یک جنگ نیز پیمان بستند تا اینکه این امر نیز تحقق پذیرفت و هر دو برادر خوانده خدائی در جنگ یمامه جام شهادت نوشیدند و در یک معرکه دنیسارا ترک گفتند . حضرت زید (رض) در تمامی غزوات اسلامی بصفت یک مرد فدائی با رسول خدا (ص) اشتراک نموده در هیچ یکی از غزوات غالب نبود و نسبت بهمه در غزوه بدر شهادت از خود نشان داده با برادرش حضرت عمر (رض) در آن معرکه اشتراک نمود . حضرت عمر (رض) درین جنگ چون شهادت او را مشاهده کرد برایش گفت : زره مرا بگیر تا از گزند حملات دشمن رهائی یافته قوت قلب برایت حاصل شود . حضرت زید (رض) در جواب گفت : آن نوع شهادتی که تو می خواهی من نیز آرزو دارم و از قبولی سیر برادرش امتناع ورزید تا اینکه بچنگ پیاپین رسید .

بالیدارد

نکسن استعفاداد و درامه و اتر گیت

پایان یافت

پایان یافت

درامه افتضاح و اتر گیت بالاخره بروز هژدهم اسد باستعفای ریچارد نکسن رئیس جمهور ایالات متحده امریکا پایان یافت. در تاریخ آنکشور این نخستین بار است که یک رئیس جمهور آن استعفا میدهد این استعفا گرچه برای خود نکسن وعده قلیلی از دوستا نشنا میمون باشد اما از لحاظ اینکه وی را غالباً از خطـ بزرگ محاکمه ای مبنی بر قضایای و اتر گیت نجات داد کاربردی نبوده است. همچنان این استعفا سلا مت قانون، ارزش مطبوعات و اهمیت قضا رادر آن سر زمین تامین و تأیید نمود، که این خود در جریان زندگمی سیاسی و کلتوری ایالات متحده امریکا برای مردم آن سر زمین دارای بهای خاص است.

طبعاً با از بین رفتن نکسن مطابق قانون اساسی ایالات متحده امریکا معاون ریاست جمهوری زمام امور را به کف میگیرد بنام جیرالد فورد معاون ریاست جمهوری امریکا که او خود قبلاً بعوض سمیرو اکتیو معاون سابق ریاست جمهوری آنکشور باین وظیفه گماشته شده و تا حال آنرا انجام میداد، امور ریاست جمهوری را اجرا کرده و نزد قاضی القضاات حلف وفاداری یاد نمود.

درینجا قبل از آنکه راجع به روی کار آمدن فورد صحبتی بمیان آید لازم است شمه ای در باره افتضاح و اتر گیت روشنی انداخته شود این افتضاح در هفده جون ۱۹۷۲ شروع شد و اصل موضوع از ایننقصر ار بوده است که به ساعت دوی بعد از نیمه شب روز هفده جون پنج نفر به جرم داخل شدن در مقر کار کمیته ملی حزب دموکرات های ایالات متحده امریکا دستگیر شدند. مقرر کار کمیته مذکور در عمارتی به نام و اتر گیت در واشنگتن دی سی مرکز ایالات متحده امریکا قرار داشت به اعتبار نام مقر یعنی و اتر گیت تاکنون هر قضیه ای که درین مورد ظهور نموده است به نام همان و اتر گیت نشـ

شده است.

گرچه در اخیر امر نکسن بنا بر همین افتضاح استعفاداد و اعتراف کرد که نه تنها ازین قضیه آگاه بوده است بلکه شروع قضیه هم بوسیله خود نکسن صورت گرفته است، اما در آغاز کار یعنی به تاریخ بیست و دوم جون فقط پنج روز بعد از کشف این افتضاح نکسن در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت که قصر سفید را با آن قضیه ارتباطی نیست. تقریباً یکنیم ماه بعد هنگامیکه جان دین مشاور نکسن تحقیقات داد مجدداً رئیس جمهور امریکا گفت که مشاورین را در آن واقعه دخیل نمی باشند.

تحقیقات افشاگری ها در مورد افتضاح و اتر گیت دنبال شد و هر چند روزیکه از آن سپری می شد سر و صدایی آن بیشتر بلند میگردد. تا آنکه در ماه جنوری ۱۹۷۳ آن پنج نفری که هنگام داخل شدن در مقر کار کمیته ملی حزب دموکرات در عمارت و اتر گیت دستگیر شده بودند محکوم شدند. در ماه فبروری ۱۹۷۳ مجلس سنای امریکا کمیته هفت نفری را برای تحقیق در مورد افتضاح و اتر گیت موظف ساخت. و به تعقیب این امر نکسن یک بار دیگر تأیید نمود که از قصر سفید هیچ شخص درین قضیه ارتباط ندارد.

ولی یک تن از جمله پنج نفری که در عمارت و اتر گیت دستگیر شده بودند در حضور قاضی شهادت داد که دین میچل معاون کمیته انتخاب مجدد جمهوری خواهان و ها لدمن سکرتر جنرال قصر سفید در موضوع و اتر گیت شرکت داشتند. با افشای این امر پرده آهسته آهسته از روی کار های معاو نین نکسن برداشته میشود، و بازی برای نکسن رو به باخت میگردد. چنانچه مدت کمی بعد قصر سفید استعفای بعضی از مشاورین مربوط را اعلام نمود. و باین ترتیب قضیه و اتر گیت و خیم و خیم تر گردید. در ماه جون ۱۹۷۳ جان دین شهادت داد که نکسن از تمام فعالیت

های و اتر گیت اطلاع داشت و بعد از یک سلسله انکشافات دیگری درین موضوع پای نکسن رسماً درین قضیه کشانیده شده موضوع مواخذه وی بمیان آمد.

آخرین ضربه ای که بر رئیس جمهور نکسن وارد شد عبارت است از فیصله ستره محکمه ایالات متحده امریکا بود که در آن گفته شده بود ۶۴ حلقه تیب باقیمانده را نکسن به کمیته قضایی مجلس سنا بسپارد. فیصله ستره محکمه امریکا و سپردن بیست تیب از جمله شصت و چهار حلقه تیب مذکور و واقعا بحران سیاسی شدیدی را بر نکسن مستولی نمود کمیته قضایی مجلس سنا اکثریت آراء فیصله نمود که نکسن مواخذه شود حالا موضوع در اینجا سست که نکسن نه تنها بر موضوع مداخله در مقر کار کمیته ملی حزب دموکرات در و اتر گیت مواخذه میشود بلکه قضایایی مانند تخلف از مندرجات قانون اساسی، سوء استفاده از مقام ریاست جمهوری، عدم همکاری در تامین عدالت، مخفی نگه داشتن سایر مسایل و قضا یای مربوط به افتضاح و اتر گیت و یکعه از مسایل دیگر همه و همه دست به هم داده باعث آن گردید که مواخذه و برطرفی نکسن تقاضا شود.

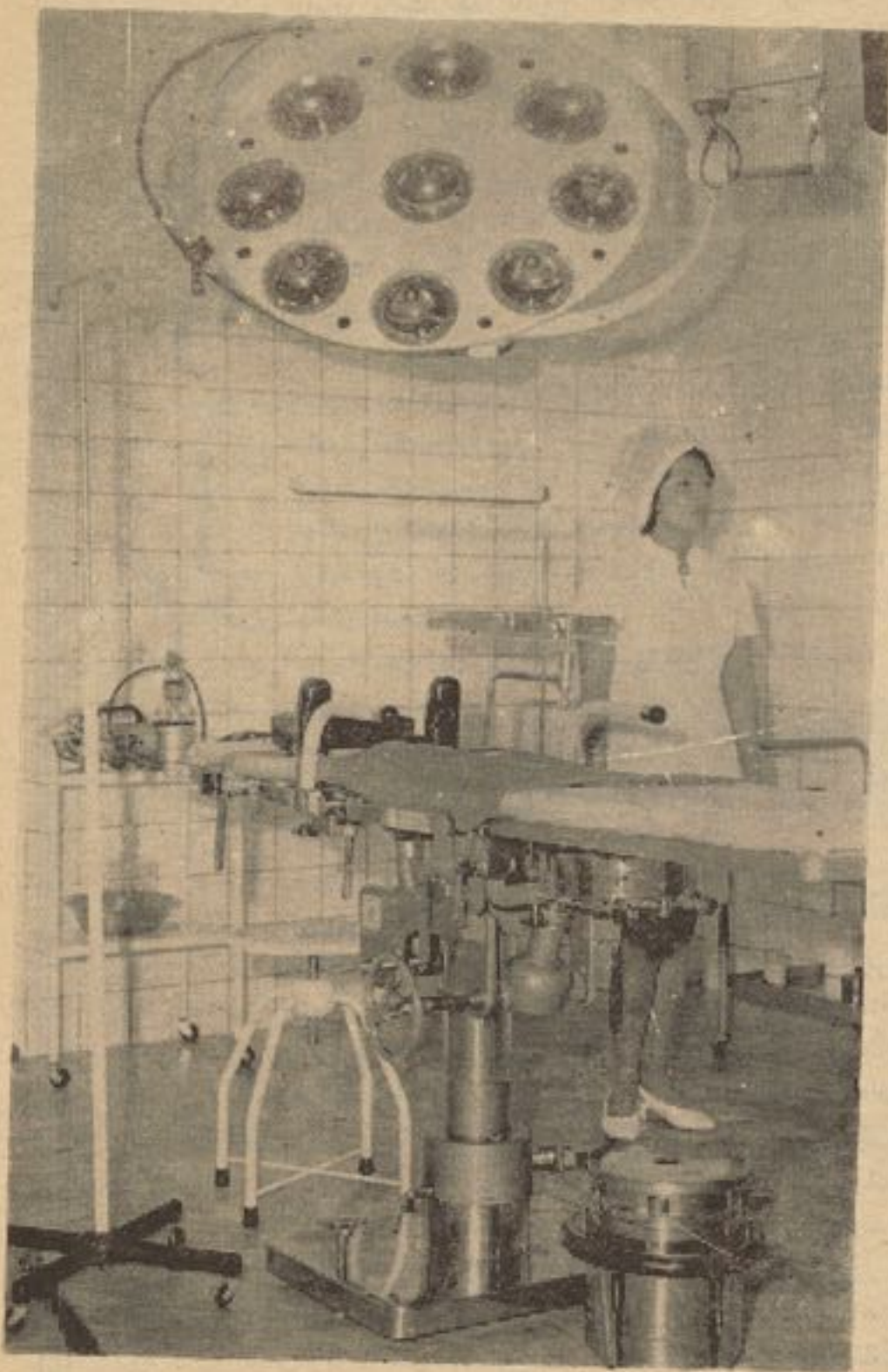
وی خود میدانست که همه این کار های مغایر قانون است چه هنگامیکه بر غلطی های خود اعتراف نمود، گفت من میدانم که آنچه کرده ام خلاف قانون بوده است لذا مسولیت آنرا همه متوجه خود میدانم.

در قبال اعتراف خود مبنی برین غلطی ها و در پرتو فشار هائیکه از طرف کانگرس امریکا و آرای عامه بر نکسن وارد شد پیشتر نتوانست مقاومت نماید بنام به تاریخ ۱۴ اسد طی بیانیه رادیو - تلویزیونی خود اعتراف کرد که نه تنها از مسایل و اتر گیت آگاه بوده است بلکه درین موضوع ابتکار عمل را هم خود در دست داشت. وی گفت که به اداره بقیه در صفحه ۵۶

شفاخانه‌ها شمر زیر نتون داد

بستر اجبر

از، م ارغنون



● در این شفاخانه ده نفر دو کتور متخصص در رشته ولادی و نسائی، یک نفر متخصص شوروی و ۳۱ نفر پرسونل فرس قابل خدمت مریضان ۲۴ ساعت فعالیت میکنند

اخیرا يك شفاخانه جدید در ساحه هفت جریب زمین بنام هاشم زیرنتون توسط بناغلی محمد حسن شرق افتتاح گردید در آغاز افتتاح پوهاند دوکتور نظر محمد سکندر طی بیانیه مختصرا در این مورد گفت.

این شفاخانه بمد بزرگ برای عملی نمودن مرام‌های تربیوی افغان روغتیا پروگرام بوده و دارای يك صد بستر و تمام تسهیلات لازمه برای يك شفاخانه ولادی می باشد.

دوکتور محمد آصف غروال رئیس طب معالجوی در پاسخ این سوالیکه باشروع فعالیت در این زیرنتون تا کدام حد نیاز مندیهای مردم رفع خواهد گردید گفت: هاشم زیرنتون غرضی رفع نیاز مندی‌های بیشتر مردم و برای کمک

باین اقدام بزرگ و بشری و دور اندیشانه نه تنها نیاز مندی‌های یکتعداد زیاد از مردم رفع میگردد بلکه پاسخ گوی به نیاز مندیهای يك عده زیادی از مردم بی بضاعت مامی باشد.

وی می افزاید:

گرچه برای رفع ضرورت و احتیاج مبرم مردم ما افتتاح این چنین شفاخانه‌ها کفایت نمیکند حتی اگر در عین زمان سه یا چهار زیرنتون شروع به فعالیت نمایند بانهم از مشکلات مردم این شفاخانه رفع

اتاق عملیات شفاخانه جدید که مجهز بتمام وسایل عصری میباشد.

خواهد کرد. ازدکتور غروال پرسیدم. بصورت کل چگونه مریضان در این شفاخانه تحت درمان قرار خواهد گرفت. مریضان نیکه در این شفاخانه زیر نظر متخصصین فنی داخلی و خارجی تحت تداوی و درمان قرار

میگردند بصورت کل واقعات ولادت بصورت نورمال و غیر نورمال می باشد. مریضان این زیرنتون عموما از طریق ولکلینک‌ها آورده میشوند اما به ندرت دیده شده که مریضی خود مستقیما در این شفاخانه مراجعه کند. وادویه مریضان برای همه

رای ۸ بستر مجانی و ۶۲ ی می باشد.



دو اتاق عملیات برای زایمان با تمام وسایل عصر و مدرن مجهز بوده و صد پایه گاز برای اطفال نوزاد خریداری گردیده است.

مجانی بوده و خدمات صحی آنها نیز رایگان استفاده میگردد. که نه تنها اتاق و تعداد آن مجانی است بلکه دوکتور غروال در پاسخ این سوالیکه شعبات توپرسوئل فنی در این شفاخانه چگونه است گفت:

این شفاخانه دارای ۷۰ اتاق بوده ۴- اتاق آن برای ولادت ۲- اتاق عملیات مجهز با تمام وسایل فنی آن لابراتوار، ۲۴ بستر برای واقعات - عاجل جراحی، ۲۰ بستر برای تمام و تعقیب نمودن بعد از زایمان و همچنان شعبات اداری که برای یک شفاخانه ضروریست و متبقی آن برای سرویس داخلی و صد پایه گاز برای اطفال نوزاد.

برای اشخاص بی بضاعت تقریباً ۸ بستر مجانی بوده و متبقی آن اجرتی میباشد و البته در صورت خالی بودن بستر در اتاق های پولی برای اشخاص بی بضاعت بصورت پروگرام خصوصاً دو کتور و قابل

نوزادان که قبل از وقت معینه بدنیا می آیند درین اتاق تحت مراقبت های صحی قرار میگیرند

نرس و معاون نرس قابله و همچنان برای سهیل شدن کار و رسیدن بیشتر به مریضان در آینده روزانه ۲۰ نفر شاگرد از طرف نرس پروگرام روغتیا غرض تکمیل مشاهدات و نظریات خود به شفاخانه آمده یکسلسله کار ها را عملاً نظری می بینند تا در آینده کمک بیشتری به مریضان انجام داده و مانند.

از دوکتور غروال پرسیدم: ارتباطات این شفاخانه با زایشگاه چیست؟ برای خدمات بیشتر واقعات نسایی و ولادی شفاخانه هاشم زیزنتون با شفاخانه زایشگاه که برای امراض ولادی و نسایی دارای ۶۰ بستر می



دوکتور رانیکه در حالت اجرای عملیات دیده میشود



محیط و فضای آرام برای مریض آرامش می بخشد

احمد ظاهر خواننده «خودت میدانی»

حرف میدانی

از: رووف راصع

احمد ظاهر میگوید:

هنر مند امروز باید نو آور باشد و مبتکر

غرور هنری معنی شکست هنری را دارد.

هستند هنر مندانی که همینکه سه نفر بیننده برایشان کف زد خود را نابغه میگویند.

کنسرت گروهی معنی راه رفتن باعصا را دارد و کنسرت یکنفری حکایتگر قدرت هنری هنر مند میباشد.

در کشور ما رقابت هنری بسه حسادت هنری مبدل شده است. هنر انحصاری در کشور ما سالها را بیج بود و همین موجب گشت که استعداد ها تبارز نیابند و شگوفان نگردند.

هنر مند نباید از خود را ضعیف باشد و در یک مرحله توقف نماید. برای انکشاف موسیقی باید سیستم نو تیشن متداول گردد و آواز خوان نو ازنده تامین اقتصادی داشته باشند.

من حاضریم به تقاضای هر مؤسسه خیریه کنسرت بدهم و عواید آنرا به صندوق آن مؤسسه بپردازم.

در شب های جشن بیش از پنجاه هزار نفر در کنسرت های من اشتراک نمودند و برایم کف زدند.

.....

پس از آواز گرم و مردانه اش، با توجع خاص خودش، با زیر و بم هنرمندانه اش و با آواز و فریادهای حساب شده اش که در مجموع خود آهنگی را دنبال میکند و میسازد، خواستی است و طرفداران زیادی دارد.

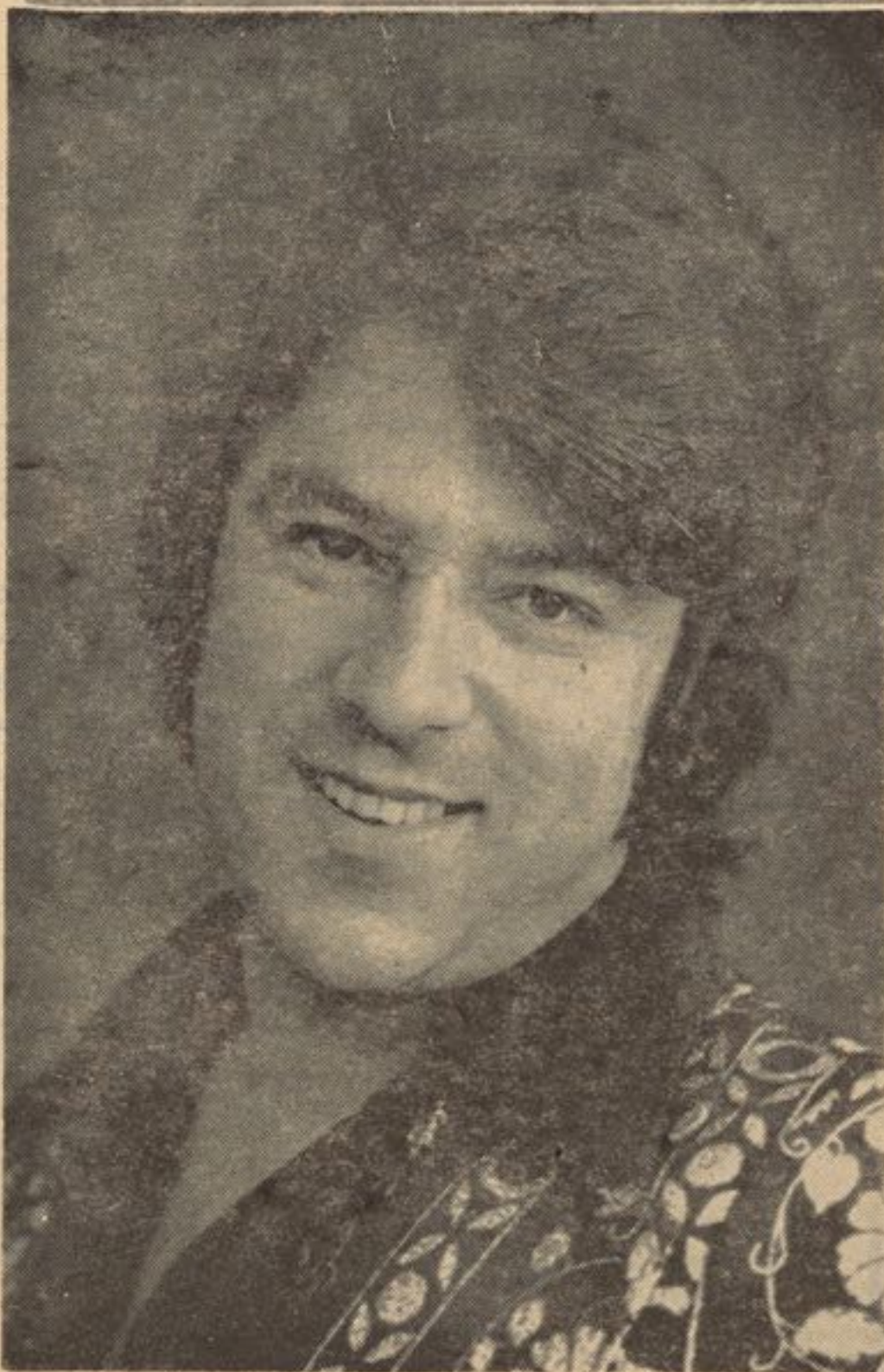
وقتی آواز می خواند شور بیا میکند و ولوله در مجلس میاندازد، احساس گرم و شادی که در آوازش در تیرانه اش و در آهنگش موج میزند گروه بیشتر جوانان را جانب او میکشاند و حرکات موزونی که میلودی هارا دنبال میکند القاء و انتقال این احساس را آسان میسازد و بیننده را وامیدارد که اندوه زندگی و آرزوهای یاد ببرد، کف بزند، پایکوبی نماید و در جهانی از شادی و سرور غرق شود و همه چیز را شاد و خوب و خواستی بباید. خونگرم صمیمی و متواضع است و این موجب میگردد که در برخورد های اجتماعی اش انسان محبوبی باشد و دوستاش بغاظر بی شایبه می که دارد دوستش بدارند، به همان اندازه که با آشنایان و دوستان خودش آزاد است بسا بیگانگان تشریفات میواجه میگردد.

شیک لباس میپوشد و از مد روز پیروی میکند و عقیده دارد که جوان در احساس خود، در نحوه برداشت خود، در آزادی بیان خود، در ظاهر خود و بصورت یک کل در مجموع آنچه که از خود تبارز میدهد و میسازد باید جوان باشد و از ذوق خود پیروی نماید.

تنها زندگی میکند و آبرو مان مرتبی دارد

معرفی شویم

۲۶ سال عمر دارد - از دوازده سالگی آواز خوانده است لیسانس تعلیم و تربیه است و اکنون در بخش بگروند فلم در افغان فلم کار میکند .
بیش از هشتاد آهنگ دارد که به قو ل خودش سازنده تمام آنها خود اوست - بیشتر آلات موسیقی را بخوبی می نوازد و گاهی هم برای آهنگ خودش تصنیف میسازد .



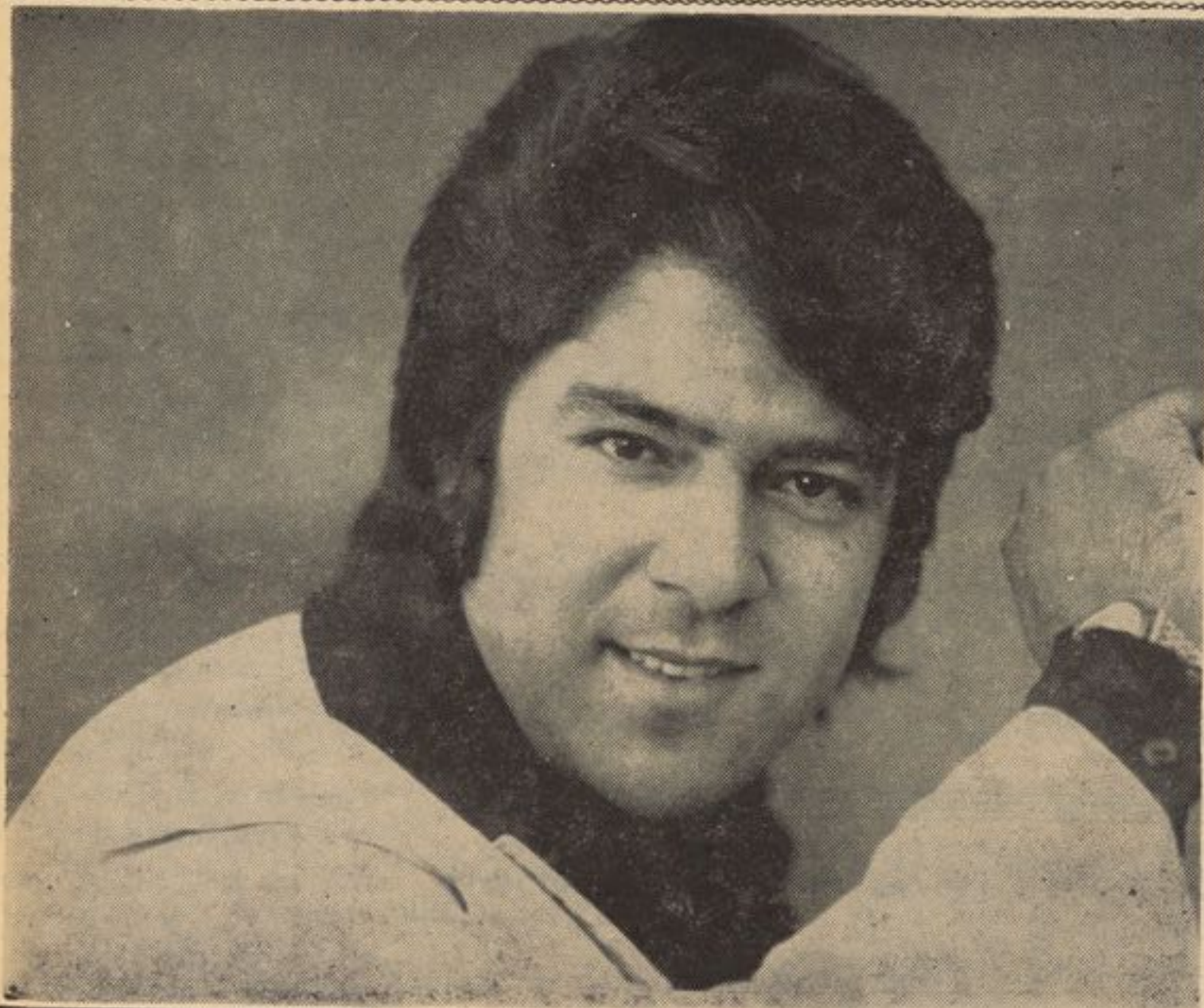
احمد ظاهر میگوید هنر مندی که شکل گروهی کنسرت میدهد ضعف هنری دارد.

های دستی بیشتر جلب توجه میکند، وقتی که نمایندگی از ذوق و سلیقه اش میخواهد، دیگر ساده و زیبایی اتاقهایش را تحف و هدایای تشکیل میدهد که مردم و سازما نهی هنری کشور برای ارج گذاشتن به هنرش برایش پیشکش نموده اند و در میان آنها، سهیل جمهوری افغانستان، نشان حریس بو هتون و چند تابلو نقاشی کوبیزم و گدار

ژونون

گل من ♦♦♦ «از خودش وزندگی اش

میزند



وقتی میپرسم :
- خوب احمد ظاهر باتنهایی چطوری و...؟

می بینم که حاله بی ازغم حالت چهره اش راعوض میکند و اندوهی گنگ شتابزده به نگاه اورنگ یاس میزند، ازگفته ام پشیمان میشوم، که میگوید:

- میدانم که می خواهی پیرامون زندگی خانوادگی ام چیزی بگویم - خوب تنهایی مشکل است ، مخصوصا که خاطرات دردآوری را هم تداعی نماید .

- میتوانی بگویی این خاطرات درد آورکه عذابت میدهد و در تنهایی تداعی میگردد چیست ؟

- جدایی ازخانم !

- تو که دوستش داشتی چرا نخواستی بزندگی شادت دوام دهی ؟

چند دفعه کلمه (شاد) را زیر لب تکرار میکند و بعد میگوید :

- عدم توافق و سازش موجب اصلی جدایی ماگردید و من ازاین ناحیه خیلی رنج میبرم ، خیلی زیاد ، خواهش میکنم این را بنویس ! می بینم که تأثرش عمیق تر میگردد برای اینکه صحبت راعوض نماید میپرسم :

- تواز جمله محدود هنرمندانی میباشد که توانسته بی محبوبیت خودت رادر میان مردم حفظ نمایی و ازیادها نروی ، میتوانی از نظر خودت عامل این موفقیت را معرفی کنی ؟
- دراین مورد چند انگیزه میتواند عامل اساسی باشد ، نوآوری و ابتکار باتوجه به ذوق تنوع پسند همگانی ، هنر روی استیج و عقب میکروفون و توجه به توازن ریتم های آواز با موسیقی و آهنگ شعرا از جمله رموزی اندک مرادگار هنری ام پیروز ساخته است ؟
- منظورت از هنر عقب میکروفون در کار آواز خوانی چیست ؟

- اینکه حرکات سر ، دست و تمام اعضای بدن موزون و حساب شده آهنگ و شعر را دنبال نماید و در القاء احساس به شنونده کمک نماید من وقتی شعری را به آواز میخوانم

احمد ظاهر خواننده پرآوازه نسل جوان

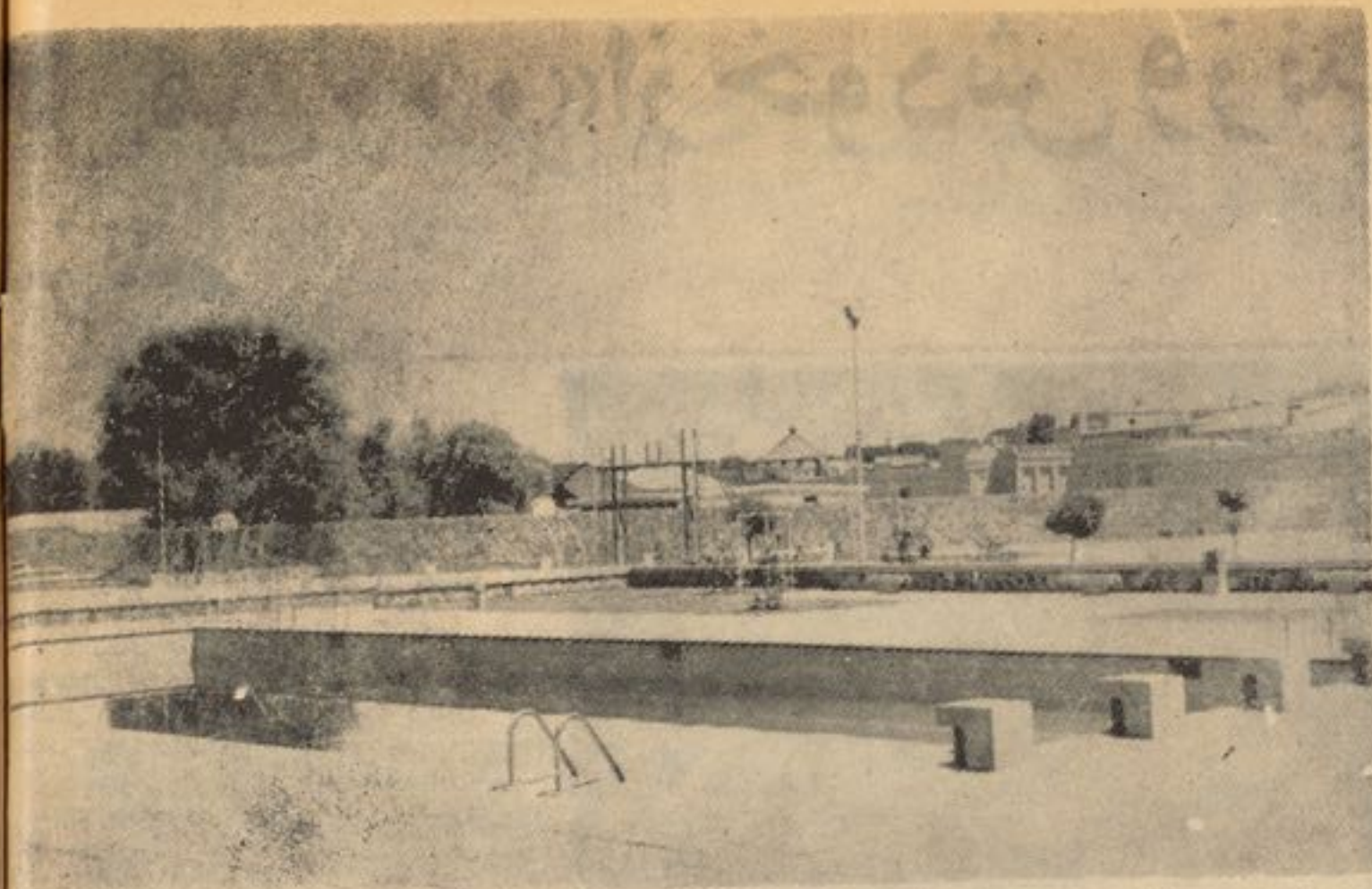
و یا ترانه ای را اجرا میکنم تمام احساس آن شاعر و سراینده را میکوشم درک نمایم و آنرا باتمام ظرافت آن به شنونده ام القاء کنم ، ازجانبی من هیچوقت دریک مرحله توقف ننموده ام از شهرت و محبوبیت خودم مفرور نگشته ام و کوشیده ام هر ترانه ام نو باشد و ابتکاری درحالیکه برخی از هنرمندان ما این طور نیستند ، همین که یک آهنگشان مورد قبول واقع شد و استقبال گردید ، در همان مرحله توقف میکنند و هرروز و هرشب همان آهنگ را تکرار می نمایند تا اینکه خود هم مانند آهنگشان گه گه گردند .

- گاهی این اتهام بتو وارد میگردد که تو آواز خوان گروه بیشتر مردم نمی باشی باین دلیل که کنسرت هایت گران قیمت است بیک اقلیت ممتاز وابستگی داری ، از جانبی کنسرت های شخصی تو گاهی تکتازی هنری تلقی میگردد و نوعی خودخواهی نظر خودت دراین مورد چیست ؟

- از نظر من کنسرت های گروهی و جمعی معنی راه رفتن باعصا را دارد و مفهوم ضعف هنری دارد ، شما بپر کجای دنیا که بروید هنر مندی که بتوانند شنو شده و بیننده خود را به تنهایی شاد نگاه دارد و مسلسل و متواتر نیز استقبال گردد ، معنی اش این است که این هنرمند قدرت هنری دارد ، شما بپر کجای دنیا که بروید فقط هنرمند نمایانی را می بینید تشکیل دسته میدهند و نهایتش جمعی که استعداد هیچیک

بقیه در صفحه ۶۰





خوانندگان از جمند ژوندون اطلاع دارند که چندی قبل خبر افتتاح رسمی لیسه استقلال از رادیو و روزنامه ها پخش و نشر گردید اینک مجله ژوندون برای معلومات مزید خوانندگان خویش را پسر درین باره ترتیب نموده است که تقدیم خوانندگان از جمند ژوندون میگردد.

از بنا علی پو هندوی عبدالهادی نعیم مدیر لیسه استقلال می خواهم در باره تاریخچه لیسه استقلال معلومات بدهد.

برای اولین مرتبه در سال ۱۳۰۰ هجری شمسی مکتب امانیه در یکی از عمارات دولتی در کابل تاسیس گردید که در آن وقت صد شاگرد در چهار جماعت مشغول درس شدند بعد از صد شاگرد دیگر نیز بر تعداد شاگردان لیسه امانیه افزود شد.

یکسال بعد از جنگ داخلی افغانستان مکتب امانیه توسعه بیشتر یافت و نام آن لیسه استقلال گذاشته شد و در سال ۱۳۱۷ عمارات این لیسه توسعه یافت.

از سال ۱۳۳۰ به بعد وزارت معارف چنان تجویز گرفت که تدریس زبان فرانسوی از صنف هفتم شروع شود. باین صورت تدریس زبان و دیگر مضامین در مرحله صنوف ثانوی متمرکز گردید.

بالاخره انعقاد موافقتنامه همکاری فرهنگی و فنی بین افغانستان و فرانسه در سال ۱۳۴۵ به امضا رسید. و در سال ۱۳۴۷ مطابق می ۱۹۸۶ سنگ تهادت عمارات جدید لیسه استقلال گذاشته شد و در سال ۱۳۵۱ امور ساختمانی عمارات جدید لیسه استقلال خاتمه پذیرفت.

لطفا در باره مشخصات این لیسه معلومات بدهید؟

عمارات جدید لیسه استقلال مطابق با ایجابات تدریس عصری با سهم عمده وسایل سمعی و بصری ساخته شده و مشخصات فنی عمارت طوری میباشد که تا میسر استحکام حفظ تضمین و مطابقتات علمی متناسب اهمیت روز افزونش در نظر گرفته شده است همچنان این لیسه دارای تجهیزات عصری ورزش بوده و تا حد ممکن در ساختن این لیسه ذوق و ابتکار بکار رفته است که میتوان گفت

لیسه استقلال به مقصد آسان ساختن فرایند و موسسه های مختلف

اطاقهای تدریس و لابراتوارهای لیسه مطابق به معیارهای بین المللی است.

۴۲ هزار متر مربع احتوا میکند و مساحت خود تعمیر در حدود یا زده هزار متر مربع میباشد که بقسم دو طبقه اعمار شده و گنجایش هزار و پنجاه شاگرد را بصورت اعظمی و هزار شاگرد را بصورت عادی دارد.

عمارات تدریسی دارای ۳۲ - اطاق و یک عمارت منحصر به مطالعه سیانس و یک عمارت مجهز به وسایل سمعی و بصری است.

عمارات لیسه استقلال بصورت عموم بدو دسته تقسیم شده میتواند یکی عمارات تدریسی که شامل دو عمارت حاوی صنوف که جمعاً ۳۲ اطاق تدریسی یک عمارت منحصر به مطالعه سیانس و یک عمارت دارای ۸ - اطاق مجهز به وسایل سمعی و بصری بوده و طبقه اول این عمارت مخصوص محل ورزش است.

تالار نمایشات دارای پنجاه و پنج کرسی با اتاق پروژ و کسیون سینما و دیگر وسایل مدرن مجهز میباشد.

مخصوص محل ورزش است. و قسمت دوم آن شامل یک سالن بزرگ، مرکز فرهنگی و مرکز پیداگژی و یک تالار نمایش شامل ۵۰۰ کرسی با اتاق پروژ کسیون سینما و تجهیزات عصری بشمول روشنی انداز، زتنام صوت در آن شامل است.

در افغانستان این لیسه یک مرکز فرهنگی نمونه است.

اطاقهای تدریس مطابق به معیارهای بین المللی بوده علاوه برین به مقصد زیبا بی آن و شامل ساختن عنصر بشری و پیشبرد (پیداگژی مفتوح) تعدیلات مفید در ساختمان آن قبول شده

است. بنابراین مجموع عمارات لیسه استقلال نتیجه مهندسی مطالعه شده و به مقصد آسان ساختن فضای تحصیل و بر حسب ایجابات اقلیم و موسسه های مختلف افغانستان اعمار شده است.

عمارات جدید لیسه استقلال با تمام ملحقات آن ۲۱ جریب زمین یا

لیسه استقلال از طرف دو لست فرانسه از هر نگاه تضمین شده بود ولی از امروز به بعد حفظ و مراقبت آن بدوش خود ماست .

- گفته می‌توانید وسایل که امروز در این لیه و جود دارد از نگاه کمیت و کیفیت چه تأثیری با لای شاگردان گذارنده داشته و تأثیر آن تا چه حد می‌باشد .

سواضح است که اگر هر قسدر شاگرد بخواند و مطالعه کند اما اگر آنچه را که آموخته است عملاً نه بیند و نتایج آنرا مشاهده نکند ممکن است بزودی فراموش کند اما اگر عملاً آنچه را که آموخته است ببیند و نتایج حاصله آنرا مشاهده کند شاگرد هرگز فراموشش نشود و از همین جاست که با وسایل امروزی برای شاگرد موقع داده شد تا عملاً نتایج مطالعات خود را ببیند و مشاهده کنند.

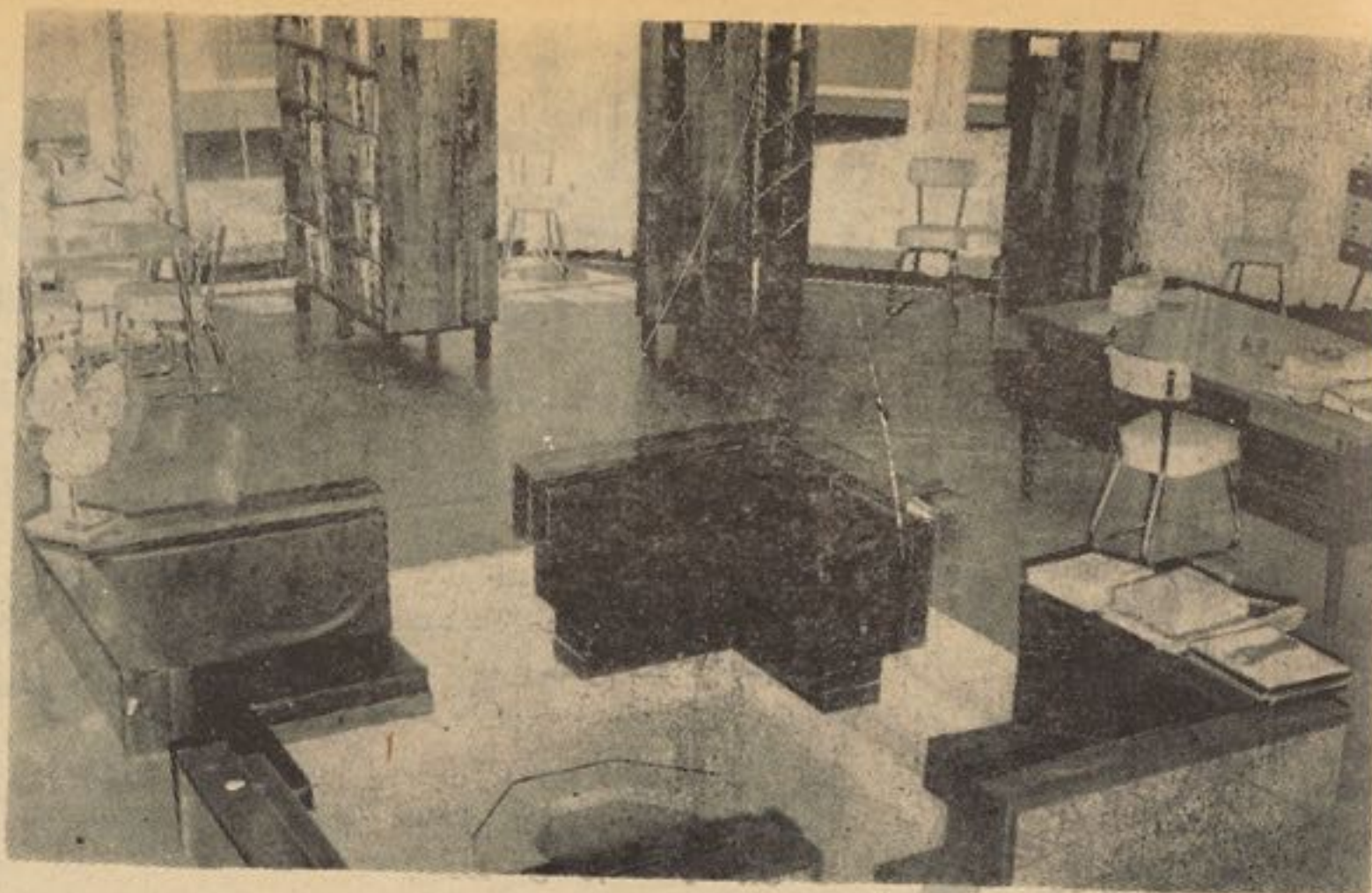
پس می‌توان فهمید رول پراتیک در سویه شاگرد چه تأثیری دارد و اگر برای شاگرد میسرود و ممکن گردد که در ساحه پراتیک از وسایل مدرن و مواد کافی استفاده کند معلومات و استفاده بیشتر می نماید و در این جا برای شاگرد تمام این وسایل آماده و موجود است.

- از معلومات تان تشکر می‌خواهم آخرین سوال را بکنم و آن اینکه گنجایش شاگردان این لیه تا چه حد بلند رفته و قابلیت جذب انتهای آن چقدر می‌باشد؟

- تعداد جذب شاگردان این لیه بصورت اعظمی ۱۵۰۰ شاگرد بوه اما بصورت عادی و به سیستم مکاتب رایج ۱۰۰۰ نفر می‌باشد .

لطفاً کمی بیشتر توضیح بدهید.

بصورت اعظمی بدین معنی که تمام صنوف به شمول صنوف اختصاصی و تطبیقات ها، لابراتوارها در تمامی ساعات درسی توسط متعلمین اشغال میشوند یعنی بصورت دایروی - اتوماتیک اگر یک صنف خالی میشود جای آنرا صنف دیگر پر نموده به همین قسم دوران میکند و از همین جاست که هیچ صنف در هیچ ساعت بیکار نبوده و طبیعتاً قابلیت جذب درین صورت بیشتر میگردد .



فضای تحصیلی و بر حسب ایجابات اقلیم افغانستان اعمار شده است

رسیده و رعایت مشخصات بشری هدف عمده مهندسان ساختمان این لیه بوده و مهمتر از همه اینست که تا جای ممکن کوشش شده است که تحصیل و تدریس در آن گوارا باشد.

- از معلومات تان تشکر لطفاً در قسمت بودجه ساختمانی آن و سهم افغانستان و فرانسه معلومات بدهید.

- بودجه ساختمانی این لیه در حدود دوازده میلیون فرانک جدید فرانسه که معادل یکصد و هشتاد و شش میلیون و نهصد هزار افغانی می‌شود می‌باشد .

سهم حکومت فرانسه در این قسمت بصورت عام بوده تمام -

وسایل که امروز در این لیه دیده میشود از طرف فرانسه بصورت بلاعوض بدسترس وزارت معارف گذاشته شده است و سهم وزارت معارف صرف زمین این لیه است.

باید متذکر شویم که از شروع تا اتمام عمارات این لیه و تا افتتاح رسمی آن که چندی قبل صورت گرفت



تالار نما یشات لیه با مدرن ترین وسایل امروز مجهز است .

در بین این دو دسته عمارات اتاق های اداره مکتب و کتاخانه واقع است و کتاخانه بصورت یک پاولیون محاط و با چمن ساخته شده و مجموع کتا بهای آن در حدود دوازده هزار جلد به لسان دری و فرانسوی می‌باشد .

در بیرون عمارت در صحن مکتب ساحه سپورت بایک حوض شنا بطول ۲۵ متر و یک ساند یوم کوچک که میسر دویدن آن ۲۵۰ بوده

و هم چنین محل برای ورزش های که در شب صورت میگردد با نور افکن های قوی و دیگر تزیینات آن وجود دارد .

یک چیز را باید علاوه کنیم که ساختمان لیه نوین استقلال از روی مشخصات معماری معیار های عنعنوی افغانستان تعمیر شده که نتایج قرنها تجربه می‌باشد و ضمناً یک محل تدریس عصری بوده که کار آن در ظرف سه سال به پایه تکمیل

دملادرد خهشی دی او خرننگه ور با

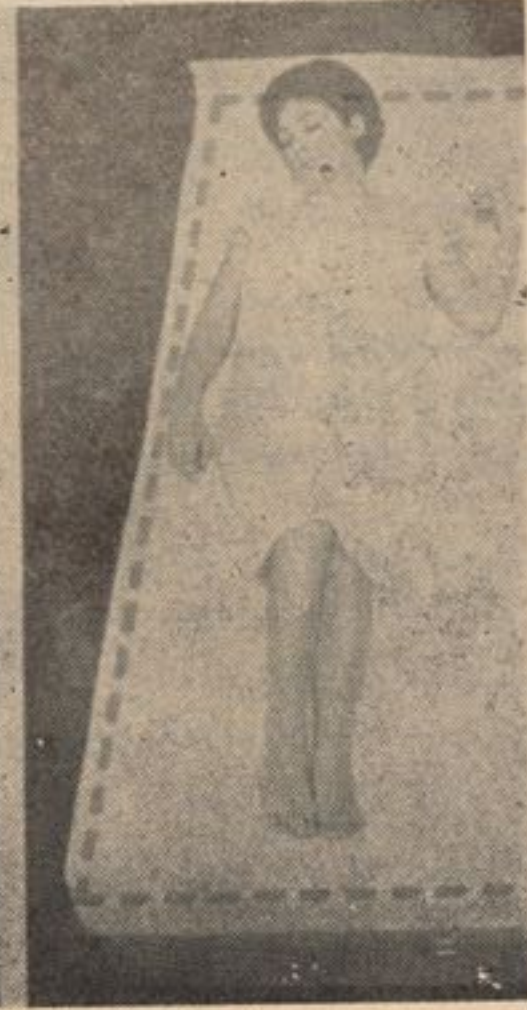
نارینه زیاتره په دغه درد اخته کیری په اوسنیو ټولنو کبسی په زیاتره خلک د ناستی په کارو نو بوخت دی او حرکت لږ دی په سلو کبسی دری دملاپه درد اخته دی.

ورزشی تمرینونه د دغه درد د حملو دبیر ته پیداکیدو وڅخه دمخینوی دپاره گټور دی او د ملادشاو خواعضلاتو د تینگیدو او دهغودانقباض سبب گرزی

پوهان په دی عقیده دی چه زړل او اربنکی تو یول د هغو عواطفو او احساساتو څرگند ول دی چه یوازی په انسان کبسی لیدل کیری . نو له دی امله زړا باید یوه ډیره انسانی پدیده وپولو . سره ددی چه په ښځو او نارینه وو کبسی د اوبنکی تویوونکی مرغیږی اندازه او قدرت یو شان دی، خو پیا هم ښځی د نارینه وو په نسبت زیاته ژاړی . په لوید یڅه متمدنو هیوادو کبسی اصولا دنارینه وو زړا یو نه خوښیدونکی کار گنل کیری . هر څومره چه د ماشینی تمدن اندازه کمه شی ، د نارینه وو زړا زیاتیری ، مگر دمخکی په ډیر ووحشی ټولنو کبسی هم ښځی دنارینه وو په نسبت زیاته ژاړی . کله چه یو ماشوم دنیا ته راځی ، نو نومړی ژاړی ، خو په زړه پوری ټکی دادی چه د ماشوم دغه زړا (نجلی وی که هلك) بی له او ښکو تویولو څخه دی او په علمی اصطلاح د ماشوم زړانه ، وچه زړا وایی کله چه د ماشوم عمر له دری څخه تر څلورو هفتو پوری

ورسید ، دده داوبنکو تو یو لسو مرغیږی ورو ورو په اکار پیل کوی او په دغه وخت کبسی کله چه ماشوم ژاړی او ښکی بی هم بهیری . ډاکتران په دی عقیده دی چه د اوبنکو بهیدل په دغه وخت کبسی ډیره ضروری ده ځکه چه د ماشوم سترگی له ټولسو مکروبو نو څخه پاکوی .

دزیرید وپه دریمه میاشت کبسی د ماشوم او ښکی تویوونکی مرغیږی په وروستی درجه فعالیت پیل کوی او کله چه هغه ژاړی ، زیاتی اوبنکی بی له سترگو څخه بهیری . په اتمه میاشت کبسی ماشوم خپله مور له نورو څخه پیژنی او په دغه وخت کبسی کله چه مور وڅخه جلاشی ، ژاړی او په همدغه ترڅ کبسی دلیری والی په رنځ ښه پوهیری . په کلی توگه هلك ماشومان د نجونو په نسبت زړ په زړا پیل کوی مگر وروسته له هغه چه د هلك له ژوند څخه څو کاله تیر شو شاوخوا کسان پرستاران ، مور او پلار ، ښوونکی او نور ورته وایی



په کمپ بانندی د شا له خواغزیدل د ملاد درد د پاره تسکین پیښوی، خو برعکس دغه درد زیاتوی .



ډاکتر په خپل کتنځی کبسی د بدن هغی بر څی ته اشراره کوی چه ناروغ دملاد درد پکی احساسوی .

چه ونه ژاړی ځکه زړا د هلك دپاره ښه نه دی د ورو کتون ښوونکی ورته وایی : (مگر ته نجلی بی چه ژاړی؟) پلار ورته وایی : (نارینه هیڅکله نه ژاړی) . پخپله ماشوم هم چه ورو ورو لوښیری ، گوری چه پلار بی نه ژاړی، هغه د تقلید له مخی غواړی د پلار غونډی شی ، نو زده کوی چه باید ونه ژاړی . له بلی خوا کله چه یوه ماشومه نجلی ژاړی ، څوک بی نه منع کوی ، خو برعکس تشویق کیری . نجلی ضمنا گوری چه مور بی کله کله تقلید کوی . دا دی دښځی د زیاتی زړا او د نارینه وو د لږی زړا علت . په ژوند انه کبسی څو مهم عوامل شته چه یو معمولی سړی زړا ته مجبور وی ، زیاته خواشینی ، سخت درد ، زیات محرو میت ، لیری والی او بیلتون ، ښځه امکان لری دخجالت په نورو بانندی دزړه سوی ، په ځان بانندی دزړه سوی ، د یوی غمجن منظری دلیدو ، پاریدنی ، د موسیقی نغو سه دغوږنیولو د یوه هیجان راوستو نکی فلم د لیدو ، د یوه تر تراژیدی فلم دلیدو او یا دغسی نورو علتونو له امله په زړا شی .

دروح پیژندنی یو شمیر پوهان په دی عقیده دی چه په کلی توگه زړا دیوه شی (مادی یا معنوی) د له لاسه

باندی اخته کپرو!

ورکولو له امله پیدا کپیری مثلا کله چه د سړی مین یا کوم خپلوان مې شی، کله چه کوم گران شی له لاسه ورکړو، کله چه خپله پته او حیثیت له لاسه ورکړو، یا کوم عالی او غوره موقعیت بایلو او بالاخره کله چه خپله ځوانی مو له لاسه لاړه شی. کله کله هم ژړا دپار یږی د زیاتوالي له امله ده. کله چه یو اته میاشتنی ماشوم دخپلی مور د لیری والی له امله ژاړی یوازې دمور د وجود محرومیت له امله نه دی، بلکه له دی کبله چه دمور د بیلتیا نه په وجه هم پار یږی، ژاړی، او په همدغه ترتیب لوی کسان هم.

ځینی پوهان وایی چه د بنڅو د ژړلو زیات علت دا دی چه اصولا دغه لطیف جنس د ژوند په اوږدو کښی زیات محرومیت گالی او له دی امله چه د نارینه وو په شان د خپل محرومیت د جبران دپاره لږه وسیله لری، زیاتره په ژړا پیل کوی. باید وویل شی چه اوبښکی د بدن هغه یوازی دافع شوی ماده ده چه پاک گنله کپیری. اوبښکی نه یوازی چټلی او نا پاکي نه دی، بلکه پخپله د سترگو دپاکولو او د مکروبونو د وژلو سبب گزری همدغه راز له روحی نظره هم یوه پاکوونکی ماده ده، د هغو عواطفو او احساساتو پاکوونکی چه د خپل فشار په واسطه د روح او اعصابو د پاره زیان بښوونکی دی.

هغه څوک چه ژاړی، احساسات، قهر، کرکه او غم چه ټول منفی دی د سندر غاړی په شکل اړوی اومثبت کوی یی او لومړنی سندر د اوبښکو بښدل دی چه د بشر د روحی آلامو سپکوونکی دی. ژړا او اوبښکی دغه راز د پیغام راوستوونکی هم دی، هغه سړی چه ژاړی، بنیای د حال په ژبه ووايي: (زه کمزوری یم، بیچاره یم، زه د نورو نارینه وو په شان جگړه مارنه یم، زما په حال زړه وسوزی.) مگر د ټولو نارینه وو اوبښکی همدغه راز نه دی، بنیای د سړی اوبښکی (اودیسه) ډوله اوبښکی وی، هغه اوبښکی چه د سړیتوب د بښیگنود درلودلو په وجه په هیجان راغلی او

دانتقم اخیستلو خیال لری. کله کله داسی پښیږی کله چه سړی په ژړا راځی، بنیای د بنڅی پاملرنه خان ته راوبولی او بنیای دغه بنڅه په نوموړی سړی مینه شی. البته دا د بنڅی په روحیه او ځانگړی موقعیت پوری اړه لری، که نه په زیاترو مواردو کښی بنڅه د ژړیدو نکي سړی څخه کرکه کوی، ځکه چه هغه د خپل خان په ځیروینی.

کله چه یوه بنڅه د سړی په وړاندی وژاړی، بنیای په سړی کښی څو ډوله عکس العملونه پیدا شی، که د بنڅی ژړا د کمزوری او ناتوانی په وجه وی، سړی خپل خان لوربولی او بنیای د بنڅی سره روغه وکړی او مرستی ته یی ورو دانگی. که بنڅه پخپلی ژړا سره پخپل زړه کښی سړی ته ووايي. دوگوره څرنگه ورځ دی را باندی راو ستلی ده څو مـ سره دی څو رولې یم؟) په دغسی حالت کښی سړی نارامه کپیری او د زړه سوی حس بالکل له منځه ځی. دغه مساله په تیره بیا په هغو نارینه وو کښی رښتیا ده چه په کلی ډول په خان کښی د گناه احساس کوی. په دغسی موقع کښی چه د بنڅی اوبښکی دنارینه وو تپ تازه کپیدی، معمولا ضد او مخالف عکس العمل ښی او د بنڅی سره له هر ډول مرستی څخه خان ژغوری. کله کله سړی د بنڅی د ژړا په مقابل کښی تعجب کوی اونه

پوهیږی چه څه ډول عکس العمل وښی په دی ډول د بنڅی وسله گتوره نابتیږی او سړی له هر ډول اقدام څخه ډډه کوی.

پوهانو څرگنده کپیده چه د بنڅی ژړا او داوبښکو بښدل یی د هغی بدن د هور مونو د ترشح سره اړیکی لری. د میاشتنی عادت نه څلورو ورځی مخکښی، بنڅه د نورو ورځو په نسبت ژړا ته ډیره مستعد ده او په یوه ډیره وړه پلمه ژاړی. دلنگیدو څخه څلوریا شپږ هفتی وروسته، بنڅه د ژړا د پاره مناسب حال لری اوبنیای خپل ماشوم ته په کتلو سره دزیات شوق له امله په ژړا شی.

د تاریخ بانی شیی چه په تیرو وختو کښی نارینه دنن ورځی په نسبت زیات ژړل. د یو نانی اساطیرو ټول قهر مانان او د تاریخی واقعی نامتو قهرمانان، کله کله ژړل. معمولا علمی او ادبی نامتو پوهان او حتی جنگی سر داران په بیلو بیلو وختو کښی ژړلی دی. ژول سزار، اسکندر، ناپلیون، جارج واشنگتن او لینکلن په تاریخ کښی نامتو ژړاوی کپیدی. ځینی بنڅی شته چه اصلانه ژاړی یا که ژاړی هم، ژړایی د نارینه وو څخه زیاته نه ده، د دوی وضع څه ده؟ پوهان په ځواب کښی وایی چه دغه بنڅی په وړو کتوب کښی په هغو کورنیو کښی دی چه لو یان تل دوی د نفس او احساساتو څارنی ته تشویق کپیدی. ددوی زړه غواړی چه وژاړی مگر له اول څخه یی عادت نه دی کړی. درو حیات پیژندنسی پوهانو څرگنده کپیده چه د ژړا او آسم (دسابندی) دناروغی تر مینځ یو معکوس اړیکی شته، په دی معنی هغه بنڅه یا سړی چه په دغه ناروغی



اخته دی، له وړو کتوب څخه یی ژړاته عادت نه درلود او هر څومره چه یی ناروغی زیاته وی، لږه ژړایی کپیده که وکولای شو چه په دغه ناروغی اخته شوی بنڅه یا سړی ژړانه مجبوره کړو، وضع یی منځ په منځ کیدودرو می اوبه دی هم باید و پوهیږی چه د اسم ناروغی روحی بنسټ لری.

ځینی روحی ناروغان چه د دوی احساسات دومره وژل شویدی چه اصلا نشی ژړلای، د بدن دپو سټکی په نارامیو اخته کپیری او د بدن د پو سټکی په بیلو بیلو برخو کښی یی رطوبت پیدا کپیری. پوهان وایی چه په دغسی مواردو کښی پوستکی دسترگو کار کوی یعنی له دی امله چه سترگی نشی ژړلای، پو سټکی ژاړی. دغه ډول ناروغان دهینوتیزم په خوب ویده کوی او دوی نه امر و کول کپیری چه: وژاړه! الله چه ناروغ په ژړا راځی څو شیبی وښکی تو یوی او په حقیقت کښی خپلی څو کلنی ژړاوی یو ځای سرته سړی او له دغی سختی ژړا څخه وروسته یی حالت ښه کپیری او خپل روحی انډول لاس ته راوړی اوهم یی د پوستکی ناروغی ښه کپیری.

ددغسی خلکو ډیره غمجنه وضع هغه وخت ده چه هیڅکله ژړا ورته نه راځی مثلا کله چه کوم کلی دسیلاو یا زلزلی په اثر وران شی او دیوی لوی کورنی څخه یوازی یوه بنڅه پاتسی کپیری، ددغی پښی فشار او خپگان نومره زیات دی چه د بنڅی سترگی وچپیری او اصلا د ژړلو قدرت له لاسه ورکوی. په دغسی پښو کښی سړی یا بنڅه د حیرانتیا حالت ته داخلیری او زړه یی په تیره بد لیږی. دغسی کسان یوازی هغه وخت د روغی په لار گام ږدی چه ژړا زده کړی. په کلی توگه هغه بنڅی یا نارینه چه لږ ژاړی، د زړه سوی له حس څخه لږ برخورداره دی، خو البته دا یو کلی قانون نه دی، زیاتره انسان وژونکی او کانگستر ان دیوی ساده موضوع له امله په ژړا کپیری. د پوهانو لار ښودنه هغو کسانو ته چه انسان وژل ورته داوبو چښلوه شان دی، دا یی چه که بنڅی وی یا نارینه په مختلفو وختو کښی چه په روحی آلامو اخته دی، باید له ژړلو څخه ډډه ونکړی. تاسی کولای شی چه په یوه تړلی کوټه کښی کښینی او څو چه موزره غواړی وژاړی او ډاډه

پروگرام انکشاف دهات

اقتصادی و اجتماعی

سابقه انجام یافته و در اكمال آن عمل جدى صورت بگیرد ، بدین لحاظ و به اساس شبیهت شورای عالی پروگرام انکشاف دهات بطور نمونه دو منطقه بدخشان ولوی ولسوالی کتواز را بعد از سروری مقدماتی آن و نیاز مندی های که مردم آن دو منطقه میداشته باشند مد نظر گرفته و شروع به فعالیت می کنند و بعد از سروری مقدماتی که اکنون يك هئیت متخصصین خارجی و داخلی بدین دو منطقه اعزام شده اند شروع به فعالیت خواهند کرد.

از بناغلی دیپلوم انجنیر صدیق پرسیدم (فعالیت های پرو گرام انکشاف دهات بطور همه جانبه در بدخشان ولوی ولسوالی کتواز چگونه

غیره مواجه بوده از مزایای زندگی عصری که شهر ها و شهر نشینان از آن برخوردارند تا اندازه محروم اند بنا بر همین علت است که بینوایی بیماری و نادانی که دشمنان مشهود سه گانه بشری و علت اصل جمله ناتوانیهای يك جامعه است ، دردهات عمومیت دارد چون این دسته مردم که تقریباً (هشتاد و پنج) فیصد نفوس مملکت را تشکیل داده اند فعالیت انکشاف دهات نه تنها در بدخشان و کتواز به منظور اصلاح وضع عمومی زندگی این مردم است بلکه کتله ، عظیم (هشتاد و پنج) فیصد را در درجه اول تشکیل داده و در بر میگیرد. بناغلی انجنیر صدیق در پاسخ سوالیکه سهم گیری مردم در مورد

افغانستان يك جامعه دهات است و اکثریت نفوس آنرا دهنشینان که مولد ثروت اند تشکیل میدهد .

...

فعالیت های جدى پرو گرام انکشاف دهات غرض تشویق و ترغیب مردم دهات برای سهم گیری بیشتر آن ها در حیات ملی میباشد .

...

اداره انکشاف دهات به منظور رتبیت پرو گرام های انکشافی دولت جمهوری افغانستان در چوکات صدارت عظمی فعالیت مینماید .

...

بزرگترین هدف از فعالیت انکشاف دهات استفاده از منابع قوای بشری به منظور انکشاف حیات ملی و بلند بردن عایدات کتله عظیم کشور در دهات میباشد .



پروگرام انکشاف دهات برای رفاه مردم فعالیت میکند

فعالیت ها چگونه است چنین پاسخ داد : (افغانستان يك جامعه دهات است و اکثریت مطلق نفوس آنرا دهنشینان که طبقه مولد ثروت اند تشکیل میدهد . این هامردمانی اند که بیش از دیگران به قلت و فقدان کامل تسهیلات طبیی ، عرفانی ، مخابراتی ، مواصلاتی ، تفریحی و

است ؟

پروگرام انکشاف دهات به اساس كمك متقابل استوار است مردم در تطبیق پرو گرامهای مطروحه انکشاف دهات همکاری نموده و بنا بر نیاز مندی که در پیشرفت مناطق شان دارند در تطبیق پرو گرامها سهم میگیرند .

چندی قبل خبری شنیدیم مبنی از فعالیت های اولیه انکشاف دهات و پلان های آینده شان که اولین جلسه شورای عالی آن تحت ریاست بناغلی محمد داود رئیس دولت بروز هفت اسد دایر گردید .

بناغلی انجنیر صدیق معاون انکشاف دهات در مورد فعالیت های همه جانبه این منبع مبرک ید .

پرو گرام انکشاف دهات جز لاینفك پرو گرام عمومی اقتصادی و اجتماعی دولت بوده و بلند بردن سویه زندگی مردم دهات از طریق توسعه فعالیت های انکشاف در ساحت زراعت و آبیاری ، صنایع و انرژی ، مواصلات ، مخابرات ، تهیه آب آشامیدنی ، معارف ، صحت ، حفظ الصحه محیطی ، احداث کوپراتیف های زراعتی ، مالدارى ، صنعتی ،

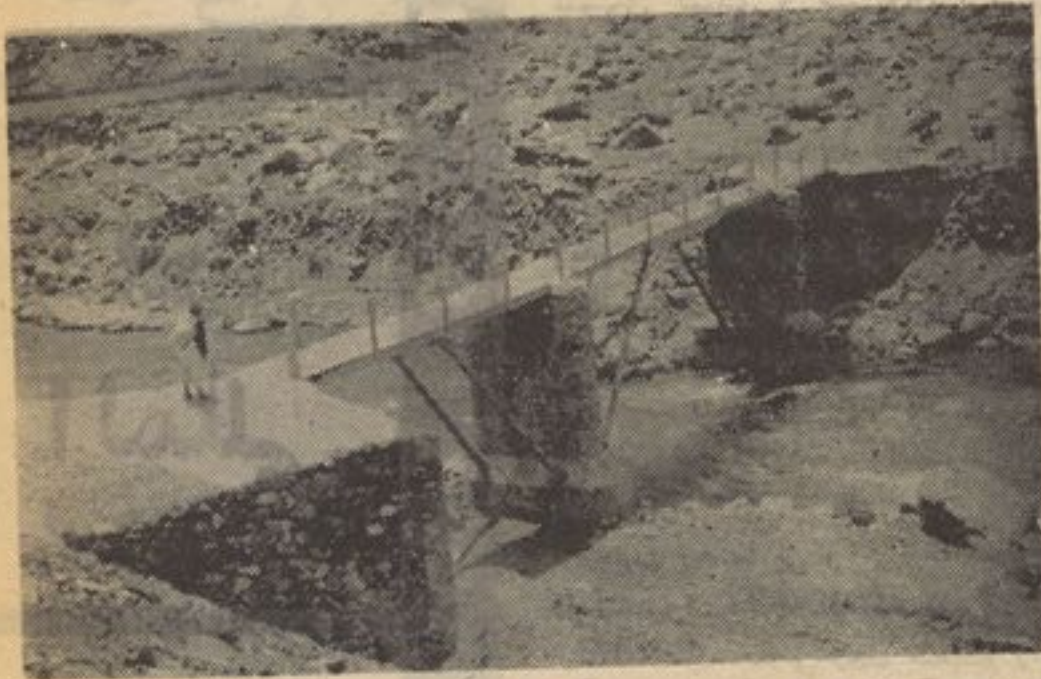
استهلاکی ، اعمار منازل ، رهائش و تامینى دیگر خدمات عام المنفعه اقتصادی و اجتماعی جز پرو گرامهای انکشاف دهات میباشد .

تشویق و ترغیب مردم دهات غرض سهم گیری بیشتر آن ها در حیات ملی بصورت عام و در رشد اقتصادی بصورت خاصی جهت از بین بردن خلای موجود در رشد اقتصادی و اجتماعی در بین شهروده بصورت تدریجی هدف نهایی انکشاف دهات را تشکیل میدهد) منبع در پاسخ سوال دیگری چنین میگو ید (بصورت عموم فعالیت نمودن این منبع در تطبیق پلان های (انکشاف محل) بوده و انسجام بخشیدن پرو گرام های که بطور پراکنده مشاهده شده است و در قدمه اول لازمست تا حد توان کوشش به عمل آید که کار متباقی پرو گرام

گزارش لاینفک پروگرام عمومی

سازمانی دولت است

از مریم محبوب



پروگرام انکشاف دهات با کمک متقابل مردم استوار است

بانک زراعتی استفاده به عمل آورده در آن جا رونق یابد .
تپیه آب آشنا میدنی از جمله اهداف
آینده انکشاف دهات است .

وی افزود :

(بودجه پروگرام انکشاف دهات از طرف دولت پر داخته شده و برای تطبیق و پیشبرد این پروگرامها که يك سلسله ارتباطاتی بین وزارت صحیه ، وزارت زراعت و آبساری ، وزارت معارف ، وزارت معادن و صنایع و وزارت پلان موجود است که برای انسجام بخشیدن همه امور منطقه تحت نظر از این منابع مشوره های اخذ خواهد گردید.)

بناغلی دیپلوم انجنیر صدیق در مورد پلان های آینده گفت :

در نظر است که در آینده يك ارتباط مستقیم با مطبوعات کشور بر قرار گردد ، انکشاف منطقی در نظر باشد ، انکشاف همه جا نبه دهات از نگاه تعلیم و تربیه ، بلند بودن سطح زندگی مردم ، بکار رفتن قوای بشری و معنوی و مساعد ساختن زمین به کمک به خود و همچنان طوریکه دیده میشود صنایع مستظرفه بصورت بطی در ولایات و دهات حرکت میکنند و باید کوشش شود که صنایع محلی

که در سابق این همکاری در ازای کندی که برایشان داده میشد انجام می گرفت .

البته مزد این همکاری شان بصورت دلخواه و پروگرام کار در مقابل گندم تا قوس ۱۳۵۱ ادامه یافت فعالیت این ریاست در دهات به اساس کمک های مردم استوار است و سهم گیری مردم مطابق به قدرت و توان مالی مردم مناطقی که پروگرام انکشاف دهات در آن تطبیق میگردد در نظر گرفته شده است .

منبع می افزاید :

برای پیشبرد مردم های پروگرام انکشاف دهات در بیست و شش ولایت کماشتن و بکار انداختن پر سونل فنی مد نظر گرفته شده و مدیریت



پروگرام انکشاف دهات برای رفاه مردم خدمت میکند .

هائیکه در آن ولایات اعزام شده اند بطور دایم با مردم منطقه در تماس بوده و مکلف اند تا مردم ساز پروگرام ها و فعالیت های انکشاف دهات باخبر سازند .

در آینده همچنان در نظر است که يك شعبه روابطه اجتماعی به وجود بیاید که این شعبه تقریباً شکل تبلیغات را داشته تا بواسطه جراید و

و سبیل زراعتی برای زار عین از



فلم انگلیسی (بلواب) برنده جایزه اول مدال طلا پام در فستیوال کان



فلم (آقایون و خانم ها) ایتالیایی برنده جایزه جوان در فستیوال بین المللی کان



فلم امریکایی (بوك و و اعظا) به ریژیسوری اکتور معروف، سیدنی پواتر برنده جایزه درجه اول طلا سال ۱۹۷۲ این فستیوال گردید



فلم فرانسوی (مردوزن) برنده جایزه طلا پام در فستیوال کان

فلم هاییکه درین فستیوال مستحق جایزه گردیده اند . بنابراین بمعلومات مختصر و دلچسپ راجع به بعضی فستیوال های اروپایی فلم و جوایزی که در سالهای ۱۹۶۶-۱۹۷۲ بدست آورده اند اکتفا کرد چه هر کشور به نوبه خود کتب و نشرات خاص سالانه راجع باین فستیوال ها نشر و بطبع رسانیده اند.

اینک بذکر چند فستیوال مهم و معروف جهانی بارسمهای بعضی فلما ریژیسور و جوایزی که بدست آورده اندذیلا جهت معلومات خوانندگان عزیز مجله ودوستان جهان سینما میبر دازیم.

وینس

قدیمترین فستیوال فلم بین المللی که برای اولین بار در سال ۱۹۲۳ در شهر وینس واقع ایتا لیا برگزار شد. این فستیوال تا لحظه ایکه

مربوط آرت و صنعت جهان سینما تو-گرافی، سیاسی و دیپلوما سی و همچنین خود خواصی و نشان دادن کمپنی ها که حتما میخواهند تولیدات شان در فستیوال نمایش داده شود نیز مورد بحث فستیوال میباشند. فستیوال نه تنها از نقطه نظر قوانین و اصول و نه از نگاه ترتیب و برگذاری فلما بلکه از هر هکنر شکل و کر کتر از هم فرق میشود. چنانچه بعضی فستیوال های عمومی و بعضی صرف جهت یک نوع فلم ها ویافلماهای کوتاه اختصاص داده میشوند مثلا فستیوال وینا برای فلماهای کمیدی و فستیوال تریست برای فلم های جنایی و تخنیکسی تخصیص داده شده اند.

هدف فستیوال در درجه اول عبارت از همکاری در مورد آرت و بدرجه دوم تجارت قرار دارد. جوایز در فستیوال برای فلم، ریژیسور ستاره فلم و غیره داده میشود که راه را برای عمومیت و شهرت آنها باز کرده و ارزش شان را در سرا سر جهان بلند میبرد.

جهت رهنمایی و شهرت فلم ها در فستیوال ها چه از نگاه علمی و چه از نقطه نظر تجارتهی رول مهم را موسس نه بلکه تشکیل کننده و محل فستیوال بازی میکند.

نظریه فسطیوال در حقیقت مباحثه علمیست که در مورد آرت و صنعت سینما توگرافی صورت میگیرد ولی بعضی اوقات این مباحثات موجب قطع بعضی فستیوالها میگردد مثلا در فستیوال کان در ۱۹۶۸ توقف صورت گرفت. بعضی کمپنی های فلم تا زما نیکه فلم های تولید شان (جهت کسب شهرت) در فستیوال نمایش داده شود. روی برده سینما ظاهر نمیشوند چنانچه فلم های جاپانی و یا فلماهای کمپنی (مکتب فلم بو فوری) که در امر نمایش در فستیوال عمومیت پیدا کرده و شهرت جهانی را حصول کردند از اینرو فستیوال آرزوی یک عده تماشاچیان و علاقه مندان فلم و سینما توگرافی بر آورده که مدت های زیادی با شوق وانتراست خاصی انتظار فلمی را در روی پرده سینما میکشند.

فستیوال های فلم در جهان خیلی زیاد است اما امکان ندارد تا دریک معلومات مختصر از تمام فستیوال های بین المللی که بیش از صد فستیوال سالانه در تمام بر اعظمها دایر میگردد نام برده رسد به لست



مراد از فستیوال فلمی تجموج آرت و صنعت آرتیست های جهان سینما و نظریات آرتیستی دریک محل مناسب میباشد. علاوه بران نقش فستیوال بازار ونمایشگاه خوب تجارتی برای سایر کشورهای جهان بشمار میرود. اساس و تاریخ فستیوال از بازار های نمایشی و تقریحی شروع گردیده بسرعت پیشرفت و انکشاف نموده است. تنها مقصد فستیوال نمایش و معرفی نبوده بلکه در پهلو آن مذاکرات

در فستیوال بین المللی ماسکو



فلم (ویستریلاتی) پولندی مو فوبه اخذ جایزه نقره



فلم کیوبایی (لو سیا) برنده جایزه طلا ۱۹۶۹



فلم روسی (تا دو شنبه زندگی میکند) برنده جایزه طلا



فلم انگلیسی (الیور) برنده جایزه مخصوص جوری
انیلی داندیو تو دند یکی صاحب شدند

(بالیدارد) صفحه ۱۹

۹ کشور تشکیل میدهد که در ۱۹۳۵ در ماسکو صورت گرفت باین ترتیب فستیوال مذکور تا سال ۱۹۵۸ مسلسل ادامه داشت اتحاد شوروی از ۱۹۵۹ به بعد شکل فستیوال خود را تغییر داده و بعد از هر دو سال این فستیوال را برگزار میکنند و در مدت کوتاهی یکی از مهمترین فستیوال های فیلم بین المللی را در جهان کسب کرد در این فستیوال فضای دیگری نسبت به سایر فستیوالها دیده میشود چه علاوه بر اینکه فیلمهای برجسته و عالی در این فستیوال مورد نمایش قرار میگیرند در پهلوی آن ستارگان درخشان، تولید کنندگان تنظیم بخش و توزیع کنندگان نامی فیلم جهت اشتراک در این فستیوال دعوت میشوند تا خوبتر بموضوعات آرت و صنعت و نظریات جهت سینما روشنی انداخته شود. تولید کنندگان فیلم مخصوصا کشور های غربی بکمال میل و خوشی فیلمهای خود را جهت نمایش در فستیوال ماسکو معرفی میکنند. زیرا در این فستیوال شور و غوغای زیاد ریکلام و پرو پاگند های حق و ناحق دیده نمیشود در اینجا است که فیلم شکل حقیقی خود را در فستیوال ماسکو گرفته و همان شهرت و جایزه ای که سزاوارش باشد مستحق می گردد اینجاست که فیلم های پیشماری جهت اشتراک در این فستیوال معرفی میشوند.

در ۱۹۶۷ جایزه درجه اول یعنی گراند پری را فیلم معروف شوروی بنام (ژور نالیست) و فیلم (من پسر توام) محصول کشور هنگری بدست آوردند و جایزه مخصوص طلایی جوری را فیلم بلغاریایی بنام (مدار) و جایزه نقره را در این فستیوال فیلم پو لندی (ویستریلاتی) به ریژیسوری استاسا نیسواف روژیویچ حاصل کردند.

فلم کیو بایی بنام (سو سیا) و فیلم ایتالوی (سیرا فینو) به ریژیسوری پیترو گرمی و فیلم (تادو شنبه زندگی میکنیم) محصول شوروی به ریژیسوری استانیسلاف روستا ستکی جوایز مدال طلا سال ۱۹۶۹ این فستیوال را گرفتند و جوایز مخصوص جوری را ریژیسور ایوان پیرو از فیلم (برادران کا را ما زوف) و ریژیسور فلم انگلیسی (الیور) نام کرول ریک و فلم آلمان شرقی (از منی) به ریژیسوری

فلم جهت بلند بردن عایدات خویش بکار برد. در بیست و هفتمین فستیوال این شهر که در ۱۹۶۶ صورت گرفت جایزه درجه اول طلا را فلم (جنگ الجزایر) محصول کمپنی ایتالیایی و الجزایر بدست آورد و جایزه مخصوص ریژیسوری را فلم آلمان غربی بنام (وداع، روز گذشته) به ریژیسوری الکساندر کلو کی ریژیسور ورژیو کونرا در اکثر از فلم امریکایی (چاپاکوا) بدست آوردند.

در بیست و هشتمین فستیوال ۱۹۶۷ بزرگترین جایزه طلایی را فلم فرانسوی (زیبایی روزها) و جایزه مخصوص جوری را فلم فرانسوی بنام (زن چینایی) و فلم ایتالوی (چین نزدیک است) به ریژیسوری مارکو بلا کچو حاصل کردند. جایزه درجه اول طلا را در فستیوال بیست و نهمین وینس فلم آلمانی بنام (ارتیست هازیرا بایدرکس) و جایزه مخصوص جوری را فلم ایتالوی (امادونه از ترکیه) و فلم (سوکریت) فرانسوی حصول کردند اما در سالهای ۱۹۶۹ و ۱۹۷۰ جایزه داده نشده است.

ماسکو

اساس فستیوال اتحاد شوروی را اولین فستیوال بین المللی با اشتراک

جنگ جهانی دوم در گرفت هفت فستیوال در این شهر زیبا و جشنگ صورت گرفت. در دوران جنگ با وجودیکه آتشی خانمانسوز جنگ سراسر اروپا را فراهم گرفته بود و از طرفی خود کشور ایتالیا در جنگ میسوخت و لی فستیوال فراموش نشده بازم سه فستیوال در همین محل صورت گرفت فستیوال وینس یک قسمتی از نمایش سالانه آرت (بیمال) بوده تحت شرایط خاصی صورت میگرفت که از همه او لتر خاصیت ارتیستکی داشته از ظاهر سازی و نمایشات بیمورد طوریکه در فستیوال کان صورت میگرفت احتیاج می ورزد. تا آنکه در ۱۹۶۳ پرو فسور لو یکی چیارینی نظریه موضوعات دیپلوماسی و تجارتهی شکل فستیوال را بصورت بهتری در آورده بیشتر به فیلمهای اجتماعی و دلچسپ اجازه شمول را در فستیوال داد.

در ۱۹۶۸ ریاست جدید فستیوال مذکور رو یکار شد که در مقررات آن تغییرات بیشتری را بمیان آورد. جوایز بود از اینسرو شمول فلما در فستیوال وینس روی مقررات بهتری صورت گرفته و ریاست جدید بیشتر توجه خود را برای جلب توریست و علاقمندان



(زیبایی روزها) فلم فرانسوی برنده جایزه درجه اول طلا در فستیوال بیست و هشتمین



فلم فرانسوی بنام (تابستان در کوهستانات) برنده جایزه مخصوص جوری

تیاتر نو و کهن جاپان

تیاتر موج نورامی توان به سه گروه: شینپا، شینگیکی و تیاتر زیر زمینی رده بندی کرد.

این شیوه با عصیانگری نو گرایان به میان آمد.

دورنمایه های اجتماعی، کاراصیل این گرایش تیاتری است.

تاجایی دربرخی از نمایش های خود از تکنیک و مواد آنان کسار بگیرد.

کواکامی، که مدتی را بحیث هنرمند و تهیه گر آمو زش دیده بود، توانست تا با درخشش پیروزمندانه به نمایش آثارش با اضافه نمودن بخش میلو درام (میلو درام اساسا یک نمایش احساسی و خیال پروازانه بوده که با آهنگ ها و ارکستر -

همراه بود. ولی اکنون برآنگونه نمایشی گفته می شود که در آن تضاد روی صحنه آورد. او بزودی موفق شد تا تیاتر جدیدی برای نمایش هایش در توکیو بر پا دارد که بعدها این شیوه تیاتری بنام خودش - کواکامی داخل لسنت گونه های تیاتر جاپان شد.

بانهم، پایان جنگ چین و جاپان ضرورت و خواست نوی را برای نمایش های سیاسی تیاتر در مردم زنده نمود. و این روزهای دشواری را برای کواکامی به از مغان آورد. لذا او در سال ۱۹۰۳، بازنش که یک گیشای (دختر جاپانی که به خوبی در هنر رقص، سر اینسنگی سخن گوئی پرورش داده شده و در برابر پول هنرش را عرضه میدارم) سابق بود روزانه غرب شده و در آنجا بنام (تیاتر جاپان) آمیزه از نمایش های کابوکی، رقص های کهن جاپان و آثار خودش را روی صحنه می آورد. او که با جیب پر موفقانه از غرب بر میگردد برای اولین بار آثار شکسپیر را با دید جاپانی بنمایش می گذارد.

زن کواکامی، بنام سادایا ککو که زمانی خودش گیشا بود بحیث یک هنرمند نقش درخشانی را در تاریخ تیاتر جاپان بجا می گذارد زیرا او اولین هنرمند زن است که زنجیر سنت های کهن تیاتر را که در آن مرد، نقش زن را نیز بازی میکرد، در هم شکست. قبل از او، تمام تیاتر در بند همان سنت تیاتر کابوکی بوده و زن راهی به صحنه تیاتر برای



ماسک «ناب» نمایشگر غم برپایان یو یا میباشند که در یک روز بهاری بتمایش گذاشته میشود

اسلوب های گوناگون

تیاتر معاصر و نو جاپان، از مسیر تو فنده یک سلسله عصیانگری ها، علیه شکل های موجود - تیاتر گذشته و توسط آنانی نو آوری شده است که فاقد تکنیک استادانه بوده و شیوه های تمثیل رایج از گونه های گذشته بهاریت گرفته اند و یا اینکه نادرست بودن شکل موجود را بنا بر خواسته های زمان درک نموده و آهسته آهسته مرز روشنی بین فورم نو و گذشته کشیده اند. سه اسلوب تیاتر نو وجود دارد که به همینگونه زاییده شده اند:

شینپا، شینگیکی و تیاتر زیر زمینی یا پو شیده و سری.

این ها همه نطفه های تولد رادر حوالی سال ۱۸۸۸ در بطن تاریخ تیاتر گذاشتند.

در این هنگام جنبش که به صورت عمیق اصلاح طلب و رادیکال بود بنام جنبش (حقوق مردمان آزاد) بنام سد انوری سدو در اوساکا در بخش شینپا چیزا باسه نمایش که دور نمایه های ژرف سیاسی داشت و تماشاگران به همین قماش یا بمیدان گذاشت.

بعد از مدت کوتاهی، در سال ۱۸۹۱، اتو ژیرو کواکامی از همین نوع در اوساکا گیشا یاش یا فت. هر دو شیوه می دانند متولد گشته تیاتر به گونه سیاسی آن، نمی تواند بصورت تدریج مدت تماشاگران را به سوی چوکی های تیاتر بکشا ند.

روی این دلیل سعی نمودند تا از مردمان شیوه تیاتر کابوکی و ناول

به نمایش آوردن، هنر نداشت . است.

در طول سه دهه گروه های مختلف تئاتری شکل گرفتند دورنمایه های اصلی نمایش این گروه ها بیشتر در چارچوب مسایل خانوادگی و انسانی خلاصه میشد و بعدها این شیوه بنام شینپا نام گرفت. در همین هنگام بود که بهترین نمایش روی صحنه آمد و هنرمندان معروفی چون: رو کورو گیتا مورا، مسوتارا اهنایاگی، میچی جیور اویا تاروها ناوسا، کان ایچی و ایشیرو یو ناگی به ستیغ شهرت دست یافتند. ولی بانهم هنر مندانی زن در حاشیه حوادث قرار داشتند .

آخر سال های ۱۹۶۰ شاهداز میان رفتن اکثر هنر مندانی مرد به استثنا این پروپانگی که نه فقط یک هنر مند ورزیده است بلکه مورخ تیاتر شیوه شینپامی باشد، گردید. موازی با این حادثه، تیاتر متشکل از هنر مندانی زن بر هبری یا کو میز و تانی یا بمیان نهاد . آنان از فقدان و کمبود هنر مند مرد رنج میبردند . اینان نطفه های تیاتر واقع گرایانه را بوجود آورده و هم اکنون یا کو میز و تانی وجود پیرشدن هنر مند بر سترگ وینامی

از آنجا بیکه آنان سعی می کردند تا نمایش سطح عالی هنری داشته باشد، لذا فشار بیشتر روی ارزش ادبی و پر محتوی بودن نمایش وارد می کردند . در اینجا یک بار دیگر هنر مندانی تیاتر کاپو کی به یاری می آیند ، به همین حساب

نمایش های پر محتوی چون:

«در اعماق اجتماع» از گور کی «خانه یک گدی» از اسبن و (ها ملت) شکسپیر برای هنر مندانی جاپانی غرابت و بیگانگی می نمود .

تماشاخانه تسو کی زی او لیسن محلی بود که به صورت کامل توسط یک گروه شینکیکی اداره گردید . این جادرسال ۱۹۲۴ به صورت کامل آماده شد و اولین اثری که روی صحنه آمد نمایش یک پرده بی بود که یکی از آنان بنام (نغمه قویک دیدر امانتیک) از خوف بود که موج از اختلاف فرا در مورد دید هنری نمایش های سیاسی در میان گروه بمیان آورده و منجر به ایجاد مکتب آموزشی تیاتر در سال ۱۹۳۰ گردید . این تیاتر کو چک، با عمر کوتاهی زادگاه گروه های بزرگ شیوه تیاتر شینکیکی گردید.

گروه بنگا کو زا در سال ۱۹۳۸ بخاطر این هدف که فقط نظرس به نمایش گذاردن آثار کاملاً ناب هنری و ادبی بوده و با نمایش های سیاسی میانه نخواهد داشت ، پابمیان گذارد. این گروه سعی می کرد که شصت فیصد آثار داخلی و

چهل فیصد نمایش های خارجی چون:

(مرغابی و حشی) از البسن ، - (ماریوس) از مارسل پائول و (فانی) اثر تورمنتن و ایلدر را روی صحنه بیاورد.

هارو کو سگی مورا یکی از بنیاد گذاران این شیوه بوده و اکنون در آن فرمانروایی مطلق دارد. این زن بخاطر بازی در درام (زندگی یک زن) نوشته کاورو موریمو و تو بلانش در نمایش نامه (موترو سروس بنام هوس) نوشته تفسی یلیا من پیروزی بزرگ بدست آورد . در این گروه تمایل شدیدی در روی صحنه آوردن آثار شکسپیر و درام های دوران الیزابت دارد و با وجود یک ظاهر ادعای (نو) بودن رام سی نماید.

گروه تیاتر هایو زا در سال ۱۹۴۴ بمیان آمد. رهبری این گروه را کوریا سندا که هم هنر مند و کارگردان است، بدست دارد. او سالیان زیادی را در آلحان زیر نظر او بین پیسکا تور که تمایلی به شیوه (حماسی) بر تولد برشت دارد، کار نمود. این

بقیه در صفحه ۵۷



درام (کاتو بو کی سو گما) یکی از غنی ترین درام های تیاتر سنتسی کابوکی بوده و در آن تضاد روحیه های آتشین، لچوج و بی صبر در برابر روحیه های آرام، صبور به چشم میخورد

زیبایی جاو دان یک زن مشوق شوهر جنگجویش بخاطر ایده اش میشود

خیاسگی که نقش چشمهای



سگهای رهنمای کوران قبل از شروع بکار آزمایشهای متعددی را می بینند .

* اکنون با وجود سگهای رهنما، مشکل بزرگ کوران حل می گردد.

* اینگونه سگ ها قبل از وارد شدن به کار، آزمایش های زیادی را می گذرانند .

...

در بسیاری کشور ها محل های برای تربیه سگهای رهنما برای کوران بوجود آمده است .

...

در شیزه هاناکو مایکوا بد و ن سگش خیا در هیچ جایی اهم ازخانه بین سرویس ویا برای خرید به بازار دیده نمیشود . خیا سگی چوپان که از نسل آلمان است اکنون سه سال از عمرش میگذرد . موی نضواری تیره اش زیر نور آفتاب درخشش خاصی دارد . این سگ يك موجودی نیست . او نقش چشمان صاحبش را بعهده داشته و او را با اینکه چشمانش پی نور است به همه جا می کشاند . هاناکو با خانواده اش ایگها بار



خیا سگ وفادار و رهنما ، صاحبش را در سوار شدن ریل برقی کمک میکند

یکی از داغترین مراکز تجارت توکیو زندگی میکند : او به سن بیست سالگی نوردید گانش را بنا به يك شوک عصبی از دست داد . وبعد از آن توانایی آن را نداشت تا به تنهایی جایی برود . هاناکو بار اول دو سال قبل خیارا دیده بعد از آن، ساحه کارها و فعالیت هایش هر روز بیش از پیش گسترش یافت قبل از آن او مجبور بود تا تمام روز را در يك عالم تنهایی به خانه بسر برده بر بخت بد خود بگرید . همه اینها با داخل شدن خیا در زندگی او ، دگرگون شد . امروز هاناکو به کلینک ماساژ میزود کورس موسیقی چنک را دنبال میکند و به فعالیت های دیگر می پردازد که همه و همه مرهون چشمان تیز بین خیا میباشد وقتیکه هاناکو از خانه می پرسد پیاده روه را پراز نفر بوده و خطوط عبور پیاده روان بشدت بیر و بار یکی از پردرد سر ترین مشکل کوران اینست که آنها به تنها یی ژوندون

مترجم : عارف عزیزپور

عاشق شدن چه اثرات فزیکمی بر شما دارد؟



چون قلب تند تر میزند و عضلات اکسیجن اضافی از خون میگیرند پسند آتشها نیز بایست بیشتر فعالیت نمایند تا اکسیجن استفاده شده را تبدیل کنند بنا بران نفس مگر فتگی به انسان دست می دهد همه این فعالیت سبب حرارت اضافی شده و البته این امر موجب سرخی چهره میگردد زیرا قسمتی از خون به سطح بالا میشود تا سرد شود و عرق که واکنش اتوماتیک بدن در برابر حرارت زیاد است بوجود می آید. همچنان این کار از خایر بیشتر آب بدن را مصرف نموده و قسم خشکی دهن بروز میکند.

در صورت تیکه عاشق هستید و این همه تفصیلات برای تان آشکار نیست پس در چه همه نشانه ها که در شما حتما وجود دارد مانند لرزش قلب، تنفس دشوار، سرخی چهره مگر محکم در دل تان دست بی احساس و خشکی دهن که بدون لگنت نمیتوانید باوی سخن بزنید.

هنگامیکه جلا هستید :

البته این احساسات همیشه بدرجه اعلی وجود نمیداشته باشد هنگامیکه محبوب تان فوراً به نظر تان نیاید نیروی انگیزه مربوط کمتر شده و باین صورت ماده اندر بنالین و همراه با آن شو رو احساسات کاهش می یابد ولی کاملاً از بین نمیرود. بلکه بدرجه پایین تری باقی مانده و در وقت ضرورت بیدرتک به فعالیت می بردازد.

این بدان معناست که احساسات باقی اند ولی بشکل بسیار ملایمتری قلب تند تر میزند مگر نه به آن اندازه که بنام تپش قلب یاد گردد بلکه بسا ن احساس (سینه فشرده شده) تنگ دردی و دل بدی ادامه یابد مگر چنان خفیف که میتوان آنرا بعین فقدان اشتها تعبیر کرد.

بنامدن نفس، سرخی و غیره تپش میشوند مگر شخصی عاشق در صورت تپ خورد به خود محبوب نه بلکه حتی به چیزیکه باوی تماس کوچکی هم داشته باشد با این علامت و نشانه ها از خود واکنش نشان میدهد. این چیز میتواند زنگ تیلیفون باشد و یا شنیدن آهنگی که زمان با محبوب خویش به ساز آن در قصیده آید و یا حتی شنیدن نامیکه باوی شیاعت اند می دارد.

این همه شور و احساسات برای آنهایی که چشم امید به ادامه یارشد روا بطعشقی دارند در حقیقت خیلی گوارا و دلپسند است اما در مورد آنها بیکه انگیزه شان تا بود شده و این ترتیبات تماس جسمی عشق برای شان بی ارزش گردیده است چه شاید عشق آنها از طرف محبوب شان رد شده باشد و یا حتی غم انگیز تر اینکه شخص محبوب شا مرده باشد به آنها چهما جرابی رخ میدهد؟

از قرنها باین سو مردم داستا ن جوانان و دوشیزگان بسیاری را گفته اند که به خاطر عشق ناگام خویش چشم از جهان

آماده شود) و برای پاسخ در برابر انتظار میگوید (برای انجام حد اکثر مجاهدت علمی آماده باش) و یا اینکه در صورت مواجه شدن بمردی جذاب امر میدهد که (برای دوبرو شدن با او آماده شو) .

قلب تند تر میزند : وجه عملی رخ میدهد سبب اصلی هر چه باشد اثر آن عین چیز است غده آدرنال ماده آدرنالین را که يك ماده کیمیاوی فوق العاده است بجهت میماند ماده بسرا سر وجود دویده و به عضلات میگوید که به آنچه پیش می آید آماده شوند . خواه پرواز باشد خواه مبارزه و خواه تماس جسمی و به قلب میگوید که چون عضلات تحت فشار اضافی قرار میگیرند بنابراین به مقدار بیشتر انرژی ضرورت دارند .

قلب در پاسخ به تندتر زدن میبرد تا از خون را که انرژی و اکسیجن با خود می برد به عضلات برساند . این امر بالرش قلب احساس میگردد چنانچه بعضی مردم آرایش تپش دل یاد میکنند .

خون به عضلات میدهد و عضلات چشم براه اند به هیجان می آیند و این هیجان بشکل ارتعاش و لرزه احساس میگردد. همین هیجان عضلات بر عضلات روده نیز اثر نموده و آنرا کسی بلدرد می آورد. این امر سبب میشود که انسان احساس ناخوشی نموده و باعث درد مبهمی در شکم میگردد.

یگانه عضو بدن که ب فکر همه در امر عشق ذیدخل میماند عبارت از قلب است و بر عنوان (قلب) بیشتر از ۲۰۰ نقل قول از منابع کلاسیک در دست میماند زیاد تر از دو چند این شماره آهنگهای منسوب درای این عنوان بوده و نیمه شوهران در انگلستان - اگر نه همه شان - به خانم های خود (شیرین دل) خطاب میکنند .

آیا قلب بطور فزیکمی در عاشق شدن ذیدخل است ؟ آیا در لرزه و تکان می افتد، درد میکند و می شکند ؟ در واقع قلب جسمی درین امر ذیدخل است اما یگانه عضو ذیدخل نمیشاند همانگونه که در وقت دوبرو شدن به تهدیدی مترسیم و عضوی بکار می افتد قلب نیز بعین جزئی از سیستم کلی واکنش بدن در امر عشق از خود عکس العمل نشان میدهد. این امر با درک انگیزه ای بوسیله مغز آغاز میشود خواه از ناحیه نزدیک شدن موثری بسرعت خطرناک انگیزه ترس و

هراس) خواه ازین ناحیه که بعضا حیمنم که باوظیفه تان ارتباط دارد میروند (انگیزه پیشینی شده آماده باش) و خواه از دیدن مردی جذاب (انگیزه جنسی) سر چشمه گرفته باشد .

مغز سگنال میدهد و غده آدرنال که بالای گردن قرار دارد بکار افتیده جهت مقابله باخطر امر میدهد که (برای حمله در شکم میگردد.



پوشیده اند و میگویند که آنها از داشتن (قلب شکسته) بدروز زندگی گفته اند.

این گفته از اساتذهای دیرین و باستانی است و امروز شواهد قوی طبی در دست است که موید این ادعا میباشد.

تدقیق و مطالعاتی در مورد مردانیکه عشق خود را از دست داده اند یعنی زن مرده هاضورت گرفته است .

باشریک مطالعه در ولس چنین نتیجه بدست آمده که از جمله یکدسته شوهران که تازه زن شان مرده بود و قایع انسداد شرایین بصورت قابل ملاحظه ای افزایش یافته که در بسیاری موارد آنقدر شدیده بوده که موجب مرگ گردید در صورت خون بستگی یعنی انسداد شرایین جدار عضلی قلب از خون مورد ضرورت محروم گردیده و می میرد . بگفته دیگر قلب می شکند.

البته این واکنش های عمو می بدن یگانه علامت پیام مغز که میگوید (برای عمل جنسی آماده شو) نبوده بلکه عکس العمل های دیگری نیز وجود دارد که بیشتر مربوط است به اعضای جنسی و با احساس جنسیت شخصی متفاوت میباشد .

آمادگی به عشق بازی :

ولی این امر کاملاً هم زیر کتتر و ل مرد هانمیشاند و پرا بلمی که يك مرده آن دوبرو میشود اینست که با دیدن دختر زیبا و جذاب شاید برای او هیجان رخ دهد.

این فقط بانسبب است که بدن به انگیزه

آیا ز داشتن قلب شکسته میمیرید؟ چرا به لکننت زبان می افتید و از خجالت سرخ میشوید یا احساس میکنید که نفس تان بند آمده؟ چرا از مردمان هوشیار هنگامیکه عاشق اند کارهای شگفت آوری سر میزنند؟ رت مار تین برا یتان میگوید که با ملاقات مرد دلخواه تان چه چیزهایی در فکر تان خطور میکند



اش با یگانه راهی که میداند و واکنش تان میدهد.
آیا در زنان نیز چنین حالتی دست می دهد؟ در حقیقت بلی.
بسیاری مردم در باره این اثرات جسمی عاشق شدن میدانند ولی برخی دیگر که چندان معلومات ندارند شاید صرف درین اواخر از نتیجه تحقیق علمی که در آمریکا توسط ویلیام ماسترز و ورجینیا جانسن انجام شده از این موضوعات باخبر شده باشند.

در طول سالها نظریات زیادی در این زمینه بوجود آمده. یکی از آن نظریات اینست که مائو سراط اولین تجربه در عشق خود برای همیشه تحت تاثیر قرار میگیریم. همانگونه که طفلی خود را دایما به شخصی می پیوندد که احتیاج جسمی اش را رفع مینماید که عبارت است از مادرش همانطور هم بکنفر عاشق خود را به شخصیکه از او خوشش می آید مربوط میسازد.

واکنش در برابر عطر بدن

حتی آخرین تحقیقات نشان میدهند که عامل جلو گیری ما از بروز واکنش جنسی بهر کس دربینی ماقرار ندارد.
موادی بنام فیرومون تجزیه شده و عقیده بر آنست که این مواد از عواقل اصلی عطر میباشد.

وجود ماچند تابوی مختلفی تو آید می نماید که بعضی آنها را میشناسیم و برخی دیگر را بطوریکه هستند استهضم نمیکنیم. با این هم آنها چنان محرک نیرو مند می هستند که رفتار ما را در شرایط خاص صسی بکلی دگرگون میسازند.

یکی از نمونه ها حالت ترس میباشد این احساس قوی سرعت باور تکر ذنی پر یک جمعیت نفوذ کرده میتواند که البته این نشان دهنده آن نیست که افراد احساس مذکور را از یکدیگر کاپی مینمایند. اگر گروهی از مردم را می بینید که بهر اس بی

باید گفت که همه اشخاص چنین واکنش هایی از خود بروز نخواهند داد. نمیتوان گفت در صورت عدم این علائم شخصی نقیصه ای دارد.

اینجا سوال روشنی ایجاد میشود که: چرا واکنش های عمومی بدن بصورت همیشه برای ما دست نمیدهد؟ ما همیشه توسط شخص جدا ب جنس مخالف خویش جلب میشویم و با وجود آنکه بسیاری ما از این همه موضوعات آگاهی داریم با آنهم شاید در برابر احساس ناگهانی لرزش قلب برای مادست ندهد.

در سنین جوانی همیشه ویا اکثر اوقات این پدیده ها برای انسان دست میدهند. جوانان زیادی یافت میشوند که هر بار با دیدن دختری رنگ به چهره آورده و به لکننت زبان می افتند و همچنان دوشیز گانی وجود دارد که اگر جوانی فقط بسوی شان

نگاه کند تقریباً از هویش میروند چه رسد به اینکه همراهِ شان سخن زنند. ولی همه ما از این مرحله گذشته و عاقبت بایک فرد معین رابطه عشقی برقرار نموده

و این واکنش ها را لسان جز بی ازین رابطه ورشد آن تجربه میکنیم.
و همینکه چنین رابطه ای نرسد یا بدر اکثریت ما مردمان جذاب دیگر باعث ایجاد واکنشی نمیکرد.

البته لرزه های خفیفی شاید دست دهد مگر اینها فقط بیاد دهنده زود گذر روز های گذشته آزادی های احساسات پیش نیستند درین وقت فعالیت اصلی بدن و ش محبوب است چرا چنین است؟

باید گفت که همه اشخاص چنین واکنش هایی از خود بروز نخواهند داد. نمیتوان گفت در صورت عدم این علائم شخصی نقیصه ای دارد.

مورد فرو رفته اند واضح است که کمترین آن به بسیار به تندی صورت گرفته.
اکنون فکر میشود که یک شخص هر اسان از خود بوی مخصوص ترس بروز میدهد و همین بوی است که بین احساس را در دیگران برمی انگیزد این امر در حیوانات یقیناً صورت میگیرد و مانیز هر چه خود را عالیه مقام و دانسته فکر کنیم باز هم یکی از جمله حیوانات میباشیم.

به همین صورت فیرومون های جنسی نیز وجود دارد که هر یک ما فیرومون مخصوص خودمان را داریم.
مادر اثر او لین بر خورد خود بسا شخصی تحت تاثیر او قرار گرفته و در برابر عطر همان شخص است که واکنش مسرت آمیز نشان میدهم نه کس دیگری نظریه مذکور پیشرفته و بگوید که بسا بران وابستگی و مر بو طیت های همیشگی با مردم ایجاد میگردد.

تأیید ما تنها پدیده های ظاهری موضوع بهمین جا پایان نمی یابد. قسمتی ازین ها معلول طبیعت است. طبیعت ما را بسوی میکشاند که خود شی به آن التفات مینماید یعنی بسوی توالد و تناسل بالاخره این همان چیز است که همه واکنش ها را در ما بسبب میشود هر قدر این امر را ظریف و زیبا هم قلمداد کنیم باز هم جزئی از طبیعت است.

این سوق بمنظور تولد و تناسل دومین انگیزه نیرو مند در ما است و لی عبارت از حفاظتی خویش است. همانگونه که هنگام مواجه شدن بومر تر دارای سرنیت مراسم

آور انسان نمیتواند بجز دیگری که لکزش را تمرکز دهد همچنان فریاد نیروی عشق را نیز نمیتوان نادیده گرفت. و بطور این کار را بطور سنجیده انجام میدهند و آرزو ندارد خود را از وضعی که او را در آن قرار داده رهایی بخشیم.

از همین جاست که مردمان هوشیار و دانسته و حساس در برابر رفتن با شخص محبوب خویش به یکبارگی حاضر میشوند همه چیز خود را از دست دهند همه آرزو بقیه در صفحه ۵۸

جسمی را مورد بحث قرار داده ایم اما کسیکه باری عاشق شده باشد میدانند که درین حالت در فکر او چه حساسی رخ میدهد. مغز را عشق و شخص محبوب اشغال نموده بجز همین موضوع به چیز دیگری نمی اندیشد این چنان مشغولیت نیرو مند تبدیل نموده میتواند که در نتیجه آن خواب، حافظه، تمرکز فکری و حتی وظیفه و کار همه و همه از دست میروند همه بخاطر مغزی آواره و سرگردان این قسما پاسخ جسمی انسان می باشد زیرا اگر قلب تان بسا ن بند و چش چکش متحرک میزند و به آسای نمیتوانید نفس کنید واضح است که تمرکز فکری به چیز دیگری غیر از آنچه در وجود تان روی میدهد خیلی دشوار می باشد.

موضوع بهمین جا پایان نمی یابد. قسمتی ازین ها معلول طبیعت است. طبیعت ما را بسوی میکشاند که خود شی به آن التفات مینماید یعنی بسوی توالد و تناسل بالاخره این همان چیز است که همه واکنش ها را در ما بسبب میشود هر قدر این امر را ظریف و زیبا هم قلمداد کنیم باز هم جزئی از طبیعت است.

این سوق بمنظور تولد و تناسل دومین انگیزه نیرو مند در ما است و لی عبارت از حفاظتی خویش است. همانگونه که هنگام مواجه شدن بومر تر دارای سرنیت مراسم

آور انسان نمیتواند بجز دیگری که لکزش را تمرکز دهد همچنان فریاد نیروی عشق را نیز نمیتوان نادیده گرفت. و بطور این کار را بطور سنجیده انجام میدهند و آرزو ندارد خود را از وضعی که او را در آن قرار داده رهایی بخشیم.

از همین جاست که مردمان هوشیار و دانسته و حساس در برابر رفتن با شخص محبوب خویش به یکبارگی حاضر میشوند همه چیز خود را از دست دهند همه آرزو بقیه در صفحه ۵۸

باید گفت که همه اشخاص چنین واکنش هایی از خود بروز نخواهند داد. نمیتوان گفت در صورت عدم این علائم شخصی نقیصه ای دارد.

روزنه‌ای بسوی تاریکی‌ها

یادداشت از: لیلا - تنظیم از: دیدبان

پیشا نیش چین میخورد، لحظه مکث میکند و میگوید:

«تو همینطور بطرف جاده عمومی برو من دستکورت را می آورم.»

ترس دوباره در وجودم خانه میکند. باهر قدمی که بر میدارم یکبار بعقب بر میگردم و در واژه فرعی خانه آقای «ص» را از نظر میگذرانم. پیش از چند لحظه نمیگذرد که آقای «ص» بر میگردد و درست وقتی بمن میرسد تا کسی خالی بی جلوم اتوقف می کند. آقای «ص» میگوید:

«چه چانس خوبی سوار شو! من سوار میشوم و دستکورت را که باز است از دست آقای «ص» میگیرم و قبل از اینکه تا کسی حرکت کند، آقای «ص» کرایه تا کسی را می پرسد و تا کسی بگریزد از جا کنده میشود و من مثل اینکه از زندانی رها می یافته باشم احساس آرامش میکنم.»

همانطوریکه سرم را به پشتی جوکی تکیه میدهم، چشمانم را می بندم و در فکر فرو میروم. فکر آقای «ص» که باچه ترس و وحشتی مرا از خانه خودش بیرون کرد. فکر خانم و فرزندان آقای «ص» که ناگهانی از بیلاق بر گشته بودند و فکر محسن خان که مرا به مهمانی آقای «ص» که حتما شخص مهمی است از بسزده بود و بی هیچ خجالتی از من خواسته بود که شب را در اتاق، دریک تخت خواب و زیر یک لحاف با آقای «ص» بگذرانم. نفرت غم انگیزی و جودم را می خورد و محسن خان تا حد یک انسان شخصیت باخته در نظرم با این می-

آید و از یاد حرفهای محسن خان زهر خندی در لبانم می شکفت. باچه صداقت فریبنده و باچه صمیمیت دروغینی می گفت:

«دوستم دارد وزنا، گی بی من برای او درد انگیز، غیر قابل تحمل و انباشته از یأس و حرمان و بدبختی خواهد بود.»

محسن خان! شاید اگر من نمی بودم واقعا بدبختی بر زندگی او سایه می انداخت و دیگر نمیتوانست کسی مثل مثل آقای «ص» را بطرف خودش جلب کند... آقای «ص» که بدون شك در آینده محسن خان نقش حساس و ارزنده دارد. من کنجکاوی نکردم، من از آقای «ص» چیزی نپرسیدم، ولی آنطور که معلوم است باید شخصیت مهم و صاحب صلاحیتی باشد که محسن خان با آن پول سرشار، خانه مجلل و مو تر آخرین سیستم، هنوز نیازمند آقای «ص» باشد، بلی آقای «ص» که تالحتظنه از او جدا شدند ندانستم چکاره است و کجا کار میکند. این موضوع را خود آقای «ص» میداند و محسن خان که حتما یکی از همکاران و دستیارانش است.

شبی که گذشت چه شب شوم و نفرت انگیزی بود، شبی که من در معرض معامله قرار گرفتم، معامله که شاید در نظر آقای «ص» و محسن خان غرابت و شگفتی بی نداشت، اما برای من همه چیز داشت، نفرت و بیچارگی و درد و رنج.

چشمانم هم چنان بسته است و من هنوز در گرداب اندیشه های

خودم دست و پا میزنم که ناگهان تاکسی از حرکت باز می ایستد. مره هایم را از هم می کشایم و نگاه زود گذری بدور و برم می اندازم. تاکسی وارد سربک فرعی می کشد که از برابر منزل ما میگذرد شده است و در حدود پنجاه متری خانه ما توقف کرده است.

راننده نیمرخ بجانب من بر می گردد:

«رسیدیم؟ یا جاو تر بروم؟»

ترجیح میدهم، همانجا پیاده شوم، میگویم:

«بلی، رسیدیم.»

با فشار مختصر دستگیره، در تاکسی باز می شود و من پیاده میشوم. هنوز در، درست بسته نشده است که تاکسی حرکت می کند. انگار که از برابر یک جذا می بگریزد ب سرعت از من فاصله می گیرد. لحظه چشم به تاکسی می دویم، بعد آرام آرام بطرف خانه خود قدم بر میدارم. کلید در حویلی را که بعد از حادثه آن شب که «سیماء» در را بر روی می کشود با خود دارم از دستکولم بیرون می کشم و با آن در وازه حویلی را باز می کنم. ولی ضمن همین جست و جوی کلید است که در دستکولم متوجه پاکت آبی رنگی میشوم که در آن جاداده شده است اول تعجب می کنم، «ما بعد کنجکا و میشوم، شتا بزده از حویلی می گذرم و میخواهم هر چه زود تر خودم را به اتاقم برسانم. به سلام خدمتگار که در د هلیز بمن بر

میخورد تو چه نمی کنم و حتی باین توجه نمی کنم که میگوید، «سیماء» تا هنوز صبحانه نخورده و منتظر شما است. ب سرعت قدم ها میم می افزایش و میگویم:

«خیلی خوب. بگو منتظر باشد.»

بعد در اتاق را می کشایم و وارد میشوم. پنجره ها بسته است و پرده ها کشیده شده است. بوی مانده سگرت با هوای دم کرده اتاق در هم آمیخته و تنفس را مشکل ساخته است. اما من باین چیزها توجه نمی کنم، قدم بداخل اتاق می گذارم و مستقیما بطرف تخت خوابم میروم، لب تخت می نشینم و پاکت آبی رنگ را از آن بیرون می کشم دستهایم می لرزد، دستم است بگویم تمام بدنم می لرزد، با انگشتان لوران سر پاکت را می کشایم و چشمم به بسته، نوت کا ملا جدید که حتی خط هم نخورده است می افتد. یک مر تبه مثل اینکه بدنم را برق گرفته باشد خشک و بی حرکت بر جای می مانم و چشمانم را به آن دسته پول میدوزم. دسته پولی که با رنگ شیر چایی، سبز و زرد زینت یافته است.

می خواهم گریه کنم، می خواهم فریاد بکشم و از مردم پیرسم که آیا من تا این حد سقوط کرده ام؟ آیا تا این حد پست و منحرف و بازاری شده ام که مردم بخاطر یک شب هم آغوشی من مزد می پردازند؟

بطرف در میروم و در را باز میکنم و می خواهم جیب بکشم و سیماء را به کمک بطلبم.

اما ناگهان فریاد در گلویم خفه میشود، ناگهان وجودم مثل یخ منجمد میشود و از خودم می پرسم: فریاد برای چه؟ ... کمک خواستن برای که؟ برای خودم که لیلاهستم؟ لیلایی که واقعا سقوط کرده است؟

لیلایی که تن فروش و بازاری شده است؟

بر میگردم بطرف تخت خواب، پول هارا در دست می گیرم، مزد یک شب تن فروشی خودم را در دست می گیرم. مزدی که مستحق آن هستم و باید برایم پرداخت میشد. دیگر تظا هر برای چه؟ پولها را هم چنان که اشک از چشمانم فرو میریزد می شمارم، آهسته و آرام هم می شمارم: صد، دو صد، پنجاه، هزار، دوهزار،

دو هزار پنجاهد ...
بغض آلود با خودم میگویم: پول خوبی است پول یک شب سیه کاری من است. دو هزار و پنجاهد،
مجموعی پولی که پدر بعد از یک ماه کار بدست می آورد و پیروز مندانه لبخند میزد.
کشمیده بود روی گونه هایم میکنم بسته های پول را دو باره دا خیل پاکت میگذارم و در حالیکه پاکت را لای انگشتانم می فشارم، تصمیم
خودم را میگیرم، تصمیمی که بعد هارا تازه جلوم کشود سیاهی که زندگی را شکل و رنگ دیگری داد. ناتمام



اوداوخت دبیری او سپینی دیره خوره
مرکه روانه وه خوځا خاځه دسپین دیسو ی
پوښتی سره دبیری خندا په خواشینی بدله
سوه تنده ئی ترخه کړه دمخ گونگی لسی
لاپسی سره ورغلسی او داسی یی ددرداو
خوځ احساس وکړلکه چه سړی دچاپه پرهار
چنخای باندي گوته کښندی... دا پوښتنه
چه دخړک په مخکښی وشوه دبیری دمسشر
زوی دوزل کیدو په علت پوری ده.
بیری ... ښه شیبه په زور سوچ کښی
دوب شو... ښه شیبه یی دخوان دمنصبداری
خولی نشان ته خیر شو چه دمخا مخ دیوا له
په یوه میخ باندي خړوله شوی وه... اوبیایی
په غمجنه توگه دخپل خوانیمرگ خوی دوزل
کیدو ویرجن داستان ورته پیل کړ.
هغه داستان چه ده په وار وار سره هر
خبرلوخ ته ویلی ؤ ...
بیری له یوی ترخی موسکا سره سپین
ته وویل صاحب خه پکار چه ستا طبیعت هم
له خپلو غمونو سره خته کړم... پس ده چه
موریدی لسو کلوکی دا اور سوزی ...
زرونه موسو زوی غوښی موسو زوی...
مانگره موسوزی او هډوکی موسوزی ... دا
لس کاله کښی چه زنه دی شپې خوب لرم او
ته دورخی سد ... په هره دروازه چه تنوخو
راته وایی چه مراهه همدا نن نوی والی ته
ور غلم ... چاکوئی ور پری نشو ولم ...
باز خواست نشته .. انصا نشسته اود خدای د
مخلوق غرددی کنو ترغوره نه رسیری ...
سپین په جدی بڼه ورته وکتل او بیری
بیاهم خپله خبره اغزوله ... لس کاله کښی
چه دمور ملایی کړو په شوید او چوره لیونی
تری جوړه ده نه پوهیږوچه خپل عرض چاته
وگړویوا خی دخدای هیله راته پاته ده ...
خدای ته دعامانی کوو اوبله وسه مو نه
رسیری .

ترخته غلی و... مری او ښکی یی تونیدلی
داسی اوښکی چه پښتانه نفس یی نه منلسی
اوځان ورته ډیر یتیم او کښیوتلی ښکاریده
خوبی وژلی یو په سترگو حکم کاوه چه تونی
کړه دادبی وژلی اوبی وسی مرغلی!!
وروی دپتکی په شفی باندي هغه پاکي
کړی خپله پوزه یی کش کړه او سپین ته
یی چه هم تلوسی او انتظار خوراوه او هم
دبیری دبی وژلی ویرجن داستان مخ ورواړا
وه او ورته ویی ویل :

- خړک به دزله کیسه کړی وی چه مور
ډیر خواران اوبی وژلی خلک یو ... نه ملک
لرونه پتی نه زرنده لرو اونه خنکل
دبیری زړه لږخه راپورته شو او خپله
خبره ئی وغږوله...
هسی په خپل مڼ باندي گدازه کوو او د -
خلکو له شودبارونه ډوډی را کارو...
هغه کمال زما خوا نیمرگ زوی نوی
په پنخلسو پښه ایښی وه ... هر چاڼه راته
ویل چه بیری شکر دی زوی دی لوی شوی
جیری یی مزدور کړه یوه مری ډوډی به خوری
کاربه کوی اوتابه هم من نیم من غله راوړی
زه هم شیطان پس راواخیستم اود خلکو دی
هغو نورو خبرو... اوهماغه کال پسرلی می
دبرکلی له خانانو سره مزدور کړم. هغو وعده
راسره وکړه چه دکال به یو جوړه جامی ورکوو
او خلویښت مته غله ... ټولو ویل چه خانان
دبت خلک دی. که هیڅ نه وی په هغوی کسی
برکت اولوی پراته دی اوزه هم پدی باوری
شوم اوبو سباوون می خمرک له خانه سره
هله بوته اویدی توگه خمرک له خانانو سره
مزدور شو خو کاشکی چه نهوای مزدور شوی
له وگړی دی مروای خود خانانو مزدور دی نه
وای ...

اوداوخت بیاهم بیری په زړا شو او چه
لږخه یی زړه تش کړییا یی خپله خبره
سره غوږه کړه :
داچه زه وایم کاشکی نه وای مزدورشوی
ددی لپاره چه هغوی ډیر لوی خلک دی او
وو اودی البته داخبره تراوسه پوری هیڅوک
دی نه زړه نشی ښه کولی . چه دخانانو په
هکله خوله وڅوڅوی ... خو ما زړه لوی کړی

و اوزړه می داراته ویل چه هغه یومړنی هک
دی...
پریرده چه دژوند دترخو سرو او تودو
خپیری وڅوری اوبوخ شی.
اوبه همدی کی یونیم کال تیرشو ...
او یو ورځ می ولیدل چه دکلیونه جوړه جوړه
وخه خلک برکلی ته روان دی ... پوښتنه
می کوله چه خه چل دی ... یوه خواب وا کړ
چه دخمرک بادار مشر خان مړ شویدی ... له
خانه سره می سوچ وکړ چه هرو مرو بسه
ورغم ځکه چه هغوی مرله زوی سره ښه کوی
اودخپل اولاد په شان ئی ساتی ... او وروان
شوم ښه خیرات ئی کړی وو او مورمخات
یسی دلسود ... اسپین مری خپنی شوه
خیرات موجهوڅوڅو پیرته کلی ته راستانه شو
اوچه بیری خبره تردی خایه ورسوله بیایی
هم سرو ښوراوه یسوزه یی وسونوله اوبه
خواشینی سره یی وویل :
- که زه پوهیدلی چه دخمرک په ژوند باندي
دمشر خان له مړینی سره ددبیر غی ډوډی
شیندلی کښی او دمرگ تنده مسیلی یی پس

کاله عمر او خلور ودونه ..
خو بیری قناعت وکړم.
سړی چه پریمانه پیسی ورته لری نو
ولی به یی نه کوی ... چه پیسی دی دلودی
هرخه درته برابر دی ... همدا وروستی ښځه
چه خان کړی وه پخپله پیسی نهو تللی. خسر
یی هغه ورته راوستلی وه ... یعنی دا چه
پیسو یی دښځه په خپلو پښو تر پالنگه ورته
راکښلی وه...
هغه ښځه چه دهغی نوم او سرکجن
سیوری زما دخوانیمرگ خمرک دپاسه پریو
تاوهغه ئی هم له خانه سره دمرگی خولی ته
برابر کړ...
بیری وروخپل لاس چپاته کړه اودنهور
دبی یی را وکښیل او بوتلک نهور ئی خولی
خبره وغزوله...
لادخان دمرگ دپرشمه ورځ نهوه وتلی او
دچا خبره ډیره ئی نهوه وچه شوی چه هغه
چنه پښه وشوه... هغه پښه چه د خمرک
سړی هم وڅوڅو... اودخان دخلورمی ښځی سر
هم...
داکسیه چه سرله همدی گڼی خخه یی خپریدلی پیل کښی ، دزاره نظام ډرنگیدو او
دیوه نوی دوران دجوړیدو نیم ورون تصویر دی. هغه ولس ته چه له خوځښتانه مینی سره وړاندی
کښی چه نن سبا یی دویاډ او المتخار پرتیمه جنه رسیری او رښیری ، او بیا هم هغه
ولس ته وړاندی کښی چه دانقلاب مشر او سر غنډولی یی دژوند او بری نوو نورو
القونو ته لارښوونه کوی ، او بالاخر دجمهوری انقلاب مشر ته وړاندی کښی ، هغه چاته چه
دهیلو سپین گلانی زمونږ دولس په زړه کی وکړل.

یادونه: پدی کیسی کی ټولی صحنی اونومونه دلیکوال دخیال محصول دی .

راخلی هماغه شیبه بهمی له مزدوری نه
خلاص کړی واوله خانه سره بهمی راوستلی
وای...
سپین په ډیره تلوسه پوښتنه وکړه:
- بیاخه وشول .
اوبیری خواب وکړم:
مشرخان خلورو دونه کړی و له خپلسی
مشری ښځی نه ئی دوه زامن دی چه دواړه
لاری لری او سوداگری کوی ، دویمه ښځه
می شته ده اوله دریم واده نه دره کوچنی
لونی لری اوخلورمی یی چه خوارلس کلنه وه
دوه کاله مخکښی یی کړه وه. سپین په رمازه
کی خړکته وکتل اوبیایی پوښتنه وکړه.
عجیبه ده خان به دخوکللو وه...
اوبیری له خانه سره وروسته ته له مشیر
نه خواب وکړم.
خدای می دغاړی نه بندوی زماخو داخیال
دی چه دپښه اوپا یاآیا گلونه وو.
اودی خبری د سپین له مری نه داریانی یوه
کوچی او لنم چیغه پورته کړه ... اوه اتیا

چوکی دمشر خان دمړینی دولسمه جوړه
وه چه خمرک کورته راغی ماوپوښتنه چه هکله
خه چل دی. هغه راته وویل چه هسی آباخپه
شوی دم رسخت می واخیست او راغلم ما
وپوښته چه دخانانو خه کارنه وچه ته راغلی
خواب یی را کړ چه نه کارونه ټول خلاص
کړل اوبیا راغلم .. پدی خبری زهم قانع
شوم او هغه شیه خمرک په کور کی و خو کاشکی
نهوای ... گوندی هغه پښه نهوای . شوی...
بیری خپله لوتکی له سره وروسته اونپغه
ئی په خپل زنگانه ودروله اوبیایی خپله کیسه
داسی وغزوله
- هو سپیدی نوی چاودلی وی او ما
غوښتل چه ولاړ شم اودس تازه گمځ اوڅنگه
چه لمونځ می وکړنو غوايان وپاسم اوبتسی

جوړولو لپاره کولبه کړم ... ځکه چی خه
موده ناروغ وم اود کړاو کړنی کارهم واخه
خه پاته وو خو همدا چه له کت نه پاخیتم اوز
سازناستی لپاره ما خواتیرشو نو د کسلا
دوزه په زوره تکیدو غوزونه خانته وکښل
اریان پاتهوم چه پدی سهار کی به خولا وی.
نیغ ورغلم او زوی پرانست خدایه داخه
وینم یوه ښځه داسی هک پک شوم خدا په
زمنون خوارو بزگرانو کړه به خولا میلما نه
راخی او هغه هم ښکی هیڅ نه پوهیدم ښکی
چه یوه نور اطلسی ټیکری کی خان نغبتی و
اوله همدی اتلس ټوکړنه زه یوه شوم چه دا
ښځه دخواری کورنی نده ځکه دخوارانوسو
ټیکری هډو اتلس نهوی یواخی ئی لمټیکری
یوه سترگه ښکاریده ، یوه غټه او ښکلی سترگه

چه له شرمه ئی بانه سره ورغلی وو ته یوسو
پرتوگ ئی له نویو زری پنو سره په پښه
ووما سترگی مشی ورکړه اوومی پوښتیده خه
هغی دخواب را کولو په خای دکلازوره بله پک
برانستله اوبه بیره انگړ ته ننوتله اود کور



لاره ئی په مخکښی ونیوله هک پک پاته شوم
چه دابه خولا وی، له هرگام سره ئی دگانو
اوباولو شرتگا شرتگ پورته کیده.

ماورپسی غزکړه خو هغی خان دښځو کونتی
ته واچوه خدایه زړه می تراوسه دهغی ښکی
په سرتور ټیکری نه بلکه دمرگی خادر دی چه
زمنون دخوار ژوندانه په آسمان باندي خپریده
ولاړم چه اودس تازه گمځ خوزړه می هر
خه راته ویل اودید وگواښ ئی راته کاوداسی
راته رسیدله چه دښکی دگانو اوباولوله شر
تگا شرتگ نه دممرگ دښیلی غز پورته کښی .
خو لایم دسرمسحه گوگه اودعای نهوه خلاصه
کړی چه زمونږ په کور کی یوشوریکت شو .
ښکی زړا او انگولاپورته وه او همدانی ویل
چه دخدای لپاره پدی کور کی پښو اوسلمغا
ئی شته او گنه

اودسپنی جنازه و وتله
(سپین) سخت پد یدلی وو (د بیری) د-
ژوند دی چنی ډرا می پس را اخستی و-
یله همدی کبله په پیره وپوښته .
- دښځه خولا وه .
(بیری) سرورگراوه اوبیایی وویل :
- دښځه وه- دمشر خن- خلور مه ښځه
اوچه میرد مبی می شوی ونوی د لیسوره
- کشرخان- ورته تمه وه چه خانته به یی
وکړی ځکه چه دهغوی کو لپه وه .. خود
کشر خان عمرهم اویاکلو ته رسیدنه او ښځه
چه دمشر خان له بی حا صلی او شتمی ی

خکه چه ته می کلیوا ل بی او زه د کلی مشر
اوملک . خدای شته چه مملک خبرو می ز په
راتو دکړ او کور ودانی می وړ ته ووايه .
ترخا بنسټه بی ستون کړم خو له دین نه
غافل چه زور په کور کی بله لوبه ر وا نه
ده . . .

(سپین) سخت پار یدلی و . په تنلی -
باندی بی کونځی راغلی وی او سای بی په خپل
کوکل کی بنده کړی وه . (بیری) خپله خبره
بیاوغزوله .

(همداوخت چه زه د ملک کره له عغه
سره ناست وم . خو تنو یو غل راو پای وو .
هغوی په تکیو یو او تویکو سببا ل وو . . .)
(عجب ده . . . په تیکر یو او تویکو)
دایو بنسټه سپین په شدید تعجب سره
وگړه .

(- هو ... خبره دانه چه لومړی یوه
بنځه په تیکر کی راغلی او څمک یی
ورغوبستی دی څمک هم ساده او خام وړ غلی
دی . بنځی یوه شیبه خبری ورسره کړی او
ورته ویلی بی دی چه د کلی نه بر هلتنه
یوتکی دی . ستا د میر منی وروړ در ته لاره
خاری او هغه غوا پی چه له تاسره د مرستی
په باب خبری وکړی (څمک) چه په خپله
هم زما په شان ار یانو اولاره ترینه ورکوه
دا خبره بی له خانه سره ښه ښه تللی اویه
تش لاس په بنځی پس روان شوی دی . هله
هله . . . تنگی ته وړ تر دی شوی دی .
همداچه تر دی غر مه تنگی ته رسید لی
دی نو بنځی خپله ر بنسټی خبره ښو د لی
ده . تیکر یی له سره غور خولی دی او تیر
زیر بی څمک ته ښو لی او غر بی پس کړیدی
څنگه ده څمک خانه دخلکو دنامو س غلا اود
دمپرونی له لاری ایسته . . او سمه لاسه
بی به څمک باندی وار کړی دی .)

(دا خبره به دلته پرېږدو ما هلته لاهملک
سره خبری کولی چه دگاونډی کوچنی زوی
راغی او دا باندی چیغیه وکړه . اکا خان
گورته ورسوه چه پر دیو دایه اچو لی ده . . .
خدا په خبر کړی . ز ه د سترگو په دپکړ
پوه شوم چه خبره څه ده نه پوهیدم چه د
ملکله گوره څنگه خپلی کلا ته ورسید لم .
همداچه دگلاله وړ نه ننوتم نو می و لید ل
چه گڼه می ناسته ده او خپل و بنسټه شکوی
ژاړی اوسوری کوی . .)

(دڅمک) خود زما لور گل بشره همداسی
بفاری وهي او دخبر ووس لوری د هغوی
خیال می ونه سا ته . . گو تی ته تنو لم . . . ومی
لیدل چه نه دهغی بنځی څه بته لگیزی اوله د
څمک . . . اریانی وه . دا وخت می دتو پکو
دوره دری پزی تر غوره شوی . پدی پوهیدم
چه بنځه خو بی سره تښتو لی ده خو پدی
نه پوهیدم چه څمک جیری دی اخر می گڼه
غلر کړه پوښتنه می ترینه وکړه چه څه چل
دی ؟

بنځی می گڼه را ته وکړه . . ته دملک
گروهی چه یوه بنځه دلته راغله او څمک گڼی
وغوښت هغه ورسره ووت خو تر اوسه پوری
بی بته ونگڼه .

خو شیبی وروسته د څمک تر تگه نوی
تری چه خو تته بنځی دلته هم را غلی او
نیقی په کورته راننو تلی بلو له بی نه اخستل
ما او گل بشری ته بی مبارکی را گڼه خوځو
شیبی وروسته چه زه له گوتی نه ووللم نو
دگل بشری جفی اوناری می واو رید لی .
زر می خان ورساوه خو و می لید ل چه دښمنو
په خای غو تته نارینه دی او زموان تر ورته
کشکیدو کشکیدو دگلا له ورته باس . توره
نه پوهیدم چه هغوی څو ک وه او له گو مه
گڼه می پدی نه پوهیدل خو زه به پوهیدم
دا بنځی جا رالری دی . وروسته خبرشوم
چه هغوی به تویکو سببا ل وو اود خالانو له
خا رالری شوی وو چه بنځه و تښتوی . . .
هغوی بنځه تښتولی وه . او زه پوهیدم چه
خپل غچ بی واخیست .

وی چه له چم گاونډ نه زموږ په کور با ندی
رامانی وی او تمیز یو په شان را تللی چه دا
مپرونه .

مپرو ښه وړ کوری چه څه وړ ده او عغه
ورخ دز وری و یری په څپو کی دشب می تروړ
می په خوله وړ ننوتله . . او زه لاهم ار یان
وم چه دخانان ولی غلی دی . هغه خانان چه که
به چاته وړ ته ویل چه دیو زی دپاسه دی چ
ناست دی نو خپله پوزه به بی غو خو له .
اوشپه له زوری ویری سره سره په خیر
سبا شوه . . .

(سپین د بیری) خبره بیا وړ پری کړه .
یعنی دا چه خانانو هیڅ هم وو نه
ویل .

زه به یو هیلم چه خانان څنگه بی غیر ته -
تښتوی . شپه سبا شوه او سپر وختی زه د
کلی خلک چه زه دهغه مزدور هم وم او څمکه
می ورکوله وروغو بنسټ . په بیره می خا دپه
اوزه واجوه او خپلی می پښو کړی . د ملک
کورته ورغلم . هغه د نورو وړ خوپه خلاف

می له خانانو خغه زور ویره ننو تلی وه او
همداسی بی پر له پسې دپښ دو لم . موزبه
کورکی ویریدو .

ناخپه را پیاد شو ل (څمک) ته می
ورو وویل چه دابنځه اولاد مو لاد څه نسبی
لری که په و چه کاسه ناسته ده (څمک)
خوانمرگ هم نه پو هیده خپله کپه می
راوغو بنسټه له هغی نه می پو بنسټه و کړه
هغی ورو په غور کی راته وو یل . له تعجب
نمی سترگی وازی وازی شوی . د پسره
عجیبه وه دری خلور کاله ددی بنځی له واده
نه تیر شوی وخولا هم پیغله پا ته شو یوه .
پدی خبری خدای شته چه زما زه پورودریدنه
اولایسی بی په خپل تکل کی پوخ او پینگ
کړم . هماغه شیبه می له خانه سره دا خبره
ویتله چه که پدی بنځی مرهم شم ساتم
بی اود خانانو هما خوا خپل زړه چه هرڅه
کوی . که څه هم چه پو هیلم زما دا تکل
مرگ ته بلنه ورکول دی خایست و چه
موز دتویکو پزی وکړی او بیامو دکلی ملا
راوغوبستی او بنځه مو څمک ته وړ نکاح

هستی نه دو سپین مو ته رسید لی و او
زوند بی گران شوی ونه غو پستل چه د خپلی
خوانی له تازه گڼی نه ډک گل دیوه شنه بودا
وج اورپښ دید لی لاس ته وسپاری .
دا هغه پکسی وچه هغه بی د خانانو له
کلانه تښتولی وه او راغلی او زموږ کورته
بی پناه رواړی وه . . .

داوخت سپین د بیری خبره وړ بشپړ
کړه .

- یعنی داچه د خلکو خبره په څمک بی
غزیری و .

- همدا سی وه بنځه زما دکلا ی په پښو
کړی غږ یده او په زاریو از ننوا تو بی -
غوښتنه کول چه (ماله دی کوره ممشی .
که مالدی خای نه و شپری نو می خانا نوژنی
زه هلته نه څڅم . . بس کړه چه له مشر خان
سره می خوی خاوری ایره شوه . .) دا بی
ویل او د پسرلی د باران په شان بی له
سترگو نه او بنکی تویو لی . . خدای شته
چه دبنځی په خوانی سخت افسوس راغی
اوداغت پیغور راته درید چه یوی بی پناه

خپل خبره ووتله

دخپل کور مزدور ته وویل چه ماته سپاناری
رواړی اوله خند مور دتیری دپښو په باب
مرکه سر وکړه او وعده بی راسره وکړه چه
زه به دخانانو په مخا مخ سا مت شم دهغوی
خوله به په گڼه سره وړ ماته گڼو څکسه
چه که دا پښه به تا راغلی او که دی بنځی
ستا کور ته پناه رواړی ده او ستا پر خوی
بی غزکړی دی نوو گڼه زما ناموس هم دوی

کړه . . .
خو وروسته تر هغه چه کلیوا ل پدی
خبری پوه شو ل نوزما و یره لاپسی هم زیاته
شوه . ما دخانانو د یر غل او پر ید لاره خارله
خوهغوی خدازده چه ولی تر ما ز دیگره غلی
وو . غر وغور ترینه نه خوت او د مگر خته
لرمانو په شان بی خانو نه غلی کړی وو .
په کلی کی یوه زور و هجوه جوه بنځی

بنځی ته په خپل خوار انگر پناه وړ نکړم .
کوره صا حبیب که موز خواران یو یو په
خوپدی ښه پو هیرو چه دسری پت او غیرت
شاید خوندی وی . خدای دی موز ټول له
بی غزیری اوی پښی وسا تی . . .)
او همدا چه (سپین) چه پری په هر وار
هغه صاحب باله دا خبره ورسره تایید کړه او
پدی هیلی بی ورسره سر یک شو نوی خپله
خبر رښتیا وغزوله . . .



(هو گڼی زه سخت در پچا له شوی وم .
هیڅ نه پوهیدم چه څه کړم ما (څمک) -
راوغوبستی او خبری می ورسره وکړی ما
ویل نه چه دی سر کوزی له پخوا نه د خپل
بادار بنځه دم اود لاسا کړی وی او هغه یر
له لاری ایستلی وی . خو هغه خوا لمرگ
گسمونه فرا نونه کول چه یوا خی بی د و .
دری واره لید لی دهغه هم دننه په کلا کی چه
دکلامزد وړ نه واو له کوره بی احوال را لیری
وجه اویه نشته دوه دری لاری او په می
ورجلو لی دی . لاری خی په خو له و چی شوی
وی . دا دوره ساده خبره نه راته ښکار یده .
ماددی بنځی دژر امکانو اونوا تو شاته د -
خانانو له کپره او غوصی نه ډکی خبری اود
هغوی دتو کونو خولی لیدلی زه پو هیلم چه
له خانانو سره دغری و هل څه ساده او وړیا
کارندی . . دمت زور غوا پی پودی غوا پی
بیسی غواړی . . خو . . خو له پښی نه
تښته نه وه . اخر زه هم پو پښتو ن وم . . یو
مسلمان وم . او ما نشو کولای چه یو مان
وزری له خپل انگر نه وشوم . . خو په زه کی

شاعر کلاسیک پشتمو

خوشحال خان خټک

دولت مستقل ملی خود پیا خیز ند و بیکار نمایند.
گرچه شو رش بزرگ پشتمو نها که مدت بیشتر از پنجمسال (۱۶۶۷-۱۶۷۲) علیه حا کمیت مغلها دوام یافت، سر انجام به عدم مو فقیست انجامید، اما بر اساس ارزیا بسی واقعینا نه دا نشمند افغانستا ن شناس شو روی - ا.م. ریستیز «این شورش، در شکل گیری شعور ملی پشتمو نها و همزمان با آن در تسریع پرو سه سقوط امپرا طوری بزرگ مغل، اهمیت بز رگی داشت» (۵)

وقایع سیاسی و اجتماعی دوران زندگی خوشحال خان خټک، بر ایجاد های ادبی او، تأثیری بزرگ داشت. هنگا میکه آثار بر جسته این شاعر چون «دستار نامه»، «باز نامه»، «فضلنامه» و دیوان اشعار او را که برایش شهرت بزرگی بمقیاس جهانی کمایی کرده اند، مطالعه می نمائیم، نخست خوشحال خان خټک بمشابه یک شاعر هو مانیست، متفکر و وطنپرست، در نظر ما مجسم می گردد.

خوشحال خان خټک در راه اعتلای ادبیات پشتمو که طی قرنهای ۱۶-۱۷ روبه شکوفایی میرفت خدمت مهمی انجام داد و آنرا بمرحله عالیتری ارتقا داد:

خوشحال خان توانست با اشعار عمیق انسان دوستانه، و دموکراتیک خویش بر تراز دایره محدود منافع طبقاتی خویش قرار گیرد اما روشا نیان را که تعصیبات تنگ نظرانه مخالفت می ورزیدند، محکوم نمود و به «نفتیزم» آخوند درویزه که طرفدار مبارزه علیه مغلها نبود، بانگاهی استهزاء آمیز نگریست.

یکی از خدمات بزرگ خوشحال خان خټک در راه رشد و انکشاف ادبیات پشتمو این بود که عنعنه های ادبیات کلاسیک دری را بزبان ملی خود وارد کرد. شاعر درین باره چنین میگوید:

بندو بست د پشتمو شعر ما پیدا کړي
گنډه شعر د پشتمو وه غیر سال
نه یسی وزن، نه بی تقطیع، نه بی عروض وه
دوه مصراع یی د خفیف بحر، دوه طلال
دغزل نه بی مطلع، نه بی مقطع وه
نه بی صفت، نه بی تشبیه، نه بی مثال
مگر زه بی چه گویا په شاعری کړم
پښتا نه یی پو هول ایزد تعال (۱)
(باقیدارد)

(۵) ا.م. ریسیز «رشد فنودالیزم و تشکیل دولت افغانی» نشر اکادمی علوم اتحاد شو روی، مسکو ۱۹۵۱، ص ۳۰۷.

یاد داشت: مولفین این رسا له بدون آنکه مأخذ اشعار خوشحال خان خټک را بدهند، فقط به نقل ترجمه و مضمون آنها اکتفا کرده اند. مترجم تاجایی که برایش مقدور بوده کوشیده است تا اثر روی تراجم، اصل اشعار خوشحال را بخوانندگان محترم تقدیم دارد، اما در مواردیکه نتوانسته از عهده این کار بدرآید، بناچار به تقدیم همان ترجمه شعر خوشحال خان اکتفا ورزیده است.

خان بجای او، نتیجه ای بار نمی آورد زیرا بهرام خان، با استفاده از مغلها در سال ۱۹۰۷ سپاه بزرگی تشکیل داده بقصد دستگیری پسر خوشحال خان خټک میبرد. شاعر هفتاد و هفت ساله شمشیر بدست برای مقابله با پسر خود حرکت میکند. مکرم (پسر بهرام خان) که سمت رهبری قشون را داشت بدون آنکه بتواند با جد خود مقابل گردد، عقب نشینی میکند، اما بهرام او را به بازگشت وادار میسازد. این بار هم خوشحال خان، شمشیر بدست از فراز قله های کوه بمقابل بلبل بر میخیزد. بهرام خان طی نامه ای عنوانی دربار مغل یادآور میشود که «این شیر کهنسال سر تسلیم شدن ندارد» و کمک بیشتر میطلبد. چون این موضوع را به خوشحال خان اطلاع میدهند، او بمناطق کوهستانی محل سکونت افریدی ها پناه میبرد سرانجام مدتی بعد، خوشحال خان بعمد هفتاد و هشت سالگی در روز ۲۸ ربیع الثانی مطابق ۱۶۹۱ میلادی در سر زمین افریدی ها، زندگی را بدرود میگوید.

بر اساس وصیت خوشحال خان او را در یک دهکده خټکها بخاک میسپارند شاعر در وصیت خود چنین گفته بود: «مرا در جایی دفن کنید که سایه مغلها بر خاکم نیفتد و گردی که از اسبان مغل بر میخیزد، بر مزارم ننشیند» (۴)

برجسته ترین خدمت خوشحال خان به قوم خود عبارت ازین است که او قبایل متعدد پشتمو نها را که مصروف جنگ و منازعه با هم بودند آگاهی بخشید و آنها را ملتفت ساخت که همه یک قوم، یک تن و یک پیگیر اند و آنها را دعوت نمود تا بخاطر رسیدن به آزادی و تاسیس (۴) ع. بینوا «خوشحال خان خټک خه وایی» کابل ۱۹۵۱، ص ۱۵۸.

۳- «فراقنامه» - مجموعه ریاست شعری و متضمن جامه هایی که شاعر در دوران حبس سروده است.

۴- «هدایه» - اثری است دینی که شاعر از عمر بی به پشتمو ترجمه کرده است.

۵- «دستور نامه» اثری است منثور که موضوعاتی از قبیل سیاست، مسایل مذهبی، اخلاق، فن شکار، فنون حربی، لطایف و غیره را دربر میگیرد.

۶- «صحة البدن» اثری است دایر به موضوعات طبی.

۷- «عیار دانش» ترجمه پشتمو کتاب انوار سهیلی است از زبان دری.

۸- «بزمنامه» در باره شکار (۳) خوشحال خان خټک هفتاد و هشت سال زندگی کرد و تا آخر حیات شمشیر و خامه را بر زمین نگذاشت شاعر در سالهای آخر زندگی خویش به نسبت منازعاتی که بین فرزندان وی روی داد، دچار وضع دشواری و فقر نجی گردید. نظر بمعلوماتی که مؤلف «تاریخ مرصع» میدهد، خوشحال خان ۵۷ پسر و دختر داشت. دو مین پسر خوشحال خان خټک بهرام خان در برابر پدر بزرگ خود اشرف خان مرتکب خیانت شده، جانب مغلها میگذازد. اقدامات خوشحال خان دایر به برطرفی این پسر خائن از سر کردگی خټکها و انتصاب نواسه خود افضل (۳) دوست محمد خان کامل مومند طی مقدمه ای که بر دیوان مکمل خوشحال خان خټک بنام «کلیات خوشحال خان خټک» نوشته و بسال ۱۹۵۲ در پشاور طبع گردیده علاوه بر آثار فوق الذکر شاعر از اثر منثوری بنام «بیاض» از مثنوی بنام «سواتنامه» که مشتمل بر چهارصد بیت بوده و از یک ترجمه او به نام «آینه» نام میبرد.



دزړه حال

چه په زړه کښې یې غمونه شې پیدا
 هر نفس شې په داتېغ ادا ادا
 که خوله وگڼې په تار دخاموشې
 له رخساره حال دزړه شې هویدا
 هرچه زړه یې په آشنا پسې زهیروی
 بی ژبا ورته کیدې نه شي خندا
 ستا دمخ و نظاری و ته محتاج یم
 تل وشاه ته احتیاج لری گدا
 په نظر کښې یې محراب لرم دور و خو
 په امام دعشق پسې کرم اقتدا
 «مزاله» همیش سودا کرم دغمونو
 ما حاصله کړه سوداله دی سونا
 «مزاله»

سترگی

سترگوته کومه گناه شوی
 چه زړه مین شي سترگی تل گاته کوینه
 سترگو وزړه ته گیله وکړه
 چه مین ته شوی اوښکی مونږ بهوونه
 سترگومی زړه ته خواب ورکړه
 چه مین ته یې اوښکی مونږه تویوونه
 سترگودی زخم رایه زړه کړ
 وړه خندا دی لاپری مالگه دورینه
 سترگوته رنگ درنجو ورکړه
 خولی ته دی رنگ ددنداسی ورکړه مینه
 سترگو پسات راباندی وکړ
 نوری د باز په شان گتلی مگرخومه
 (پښتنی ستردی)

پریشانه اوربل

اوربل می باخوب کی پریشانه لیدلی دی
 ستانخت خومی رقیبه دغه شان لیدلی دی
 دگلوهار په غاړه محبوبا شوه راحضوره
 بلبله داوطن بی گلستان لیدلی دی
 کارغان به په کښی نهوی بلبلان به پکښی وی
 باغونه به سمسوروی ما باغبان لیدلی دی
 مباربه دی په پوزه شې دسروزرو خاونده
 په سروشونډو دپاسه می بیژوان لیدلی دی
 نه پتی سترگی نه یبه په هرڅه اوس بوهریم
 به خلاصو سترگو باندي ما جهان لیدلی دی
 له دانه که دی خلاص کرم په نفس کښی دی ایسار کرم
 ساده ا ماخو خورنگه زندان لیدلی دی
 که بوراز وژنی خیال او فکر مه وژنه
 بهدی کښی می وطن ته لوی تاوان لیدلی دی
 «الفت»

رسوا

خانم، خانم، خانم به خندا کښی به زړه شمه
 زایم، زایم، زایم به زړا کښی به خندا شمه
 خکمه، خکمه، خکمه شرا بونه لونی شمه
 خمه، خمه، خمه تصور کښی به هوا شمه
 سوزم، سوزم، سوزم په وفاد خپلی شمعې زه
 خورمه، خورمه، خورمه جور لکونه په گدا شمه
 لاپری صحرا ته دنیا پیغورته ټنگ نه سوی
 ستا په ونکی خدایو که مجنونه وارخطا شمه
 ستاحیا پښتو کښی دنیاته رسوا نه غواړم
 خیردی که دنیاته زه بدنام شمه رسوا شمه
 ډیر کوبښی می وکړو خودخانه وتی شمه
 لاپشم لیری لار شمه خو بیا به بیرته را شمه
 وینه دپښتون نسه او مینه دپښتون لرم
 خدایه هسری تا مجنون فر هان ته زه رسوا شمه
 گورکښی په تپو به ستا دعشق شعرونه لیکه
 روح می دساعر دی پروا نشته که فنا شمه
 حس زخمی زخمی، سینه غلیبل، زړه دداغونو ډک
 دوی ته چه زه گورم په خندا شم په زړا شمه
 «مفتون»



داوښکو جو یبار

که ستا دسترگو مینی بیمار نه کړم
 شپه او ورځ له دوده ولی قرار نه کړم
 ستا دحسن گلستان نه تازه کبیری
 خوروان پکښی داوښکو جو یبار نه کړم
 دواړه سترگی به تری نه کړم ښکته پورته
 خوخالونه کسی ستا درخسار نه کړم
 که به وار سره وصال دیار مونده شي
 له ما صبر مینی رانیو وار نه کړم
 که دمخ شمع ښکاره کړی گومان مه کړه
 چه پتنگ غوندی به خان خنی زار نه کړم
 ستا دمخ خیال به می غم له دله یوسی
 که چاپیر تری ستا دزلفو ښامار نه کړم
 که چاکری که وفا کړی والادی خیل دی
 هېڅ مانه له تا دلیره کامگار نه کړم
 «کامگار ختک»

دوطن خدمت

وگوره پتنگ ته چه تعلق ساتی دلېبو سره
 راشه که بلبل بی خان عادت کړه دازغو سره
 ته به عاشقی کښی یاره داسی مینه وښایه
 خمرنگ چه آدم مینه لرله ددرخو سره
 ووايه آشنا چه داخه اترپه تاکښی دی
 چه زړه دی زما یو ورلو په یوځلی کتو سره
 وگوره دنیاته چه په گوم طرف روانه ده
 ته به گورکښی ناست یې کوی لوبی ډېچو سره
 خدمت دوطن وکړه که جنت کښی زاهده ته
 تاده چه لیدلی کویتو کښی دتمبوسره
 وړک داسی بلوشه چه مری کښی زمانې لیلی تل
 خوښ زما سکرک دی چه تیریری دسولمبوسره
 یار ورباندی خه تلر دخدای دپاره ونه کړو
 ټول عمر دی تیر شولو فرمانه اسویلوسره
 «فرمان الله فرمان»

از: ترومگزين

ترجمه: م. م.

گذشته‌ها و آینده‌ها

خانم موجر در ایارتیمان رباباز کرد تا من داخل شدم و بعد بلافاصله گفت: ساین هم اتاق شما! راستی اجاق برقی و لوله گاز میتر دارد و پول برق چراغ را من از کرایه میگردانم.

من نگاه مختصری به اطراف اتاق کردم. راستی من زیاد اهمیت نمیدادم اتاق چه شکل و وضعی داشت. حالا من تنها بیک سقف احتیاج داشتم که در زیر آن می‌خزیم. همین‌ویس بنا بر آن گفتم.

بسیار خوب: من این اتاق را میگیرم. آیا برای شما فرق میکند اگر من همین امروز آنجا نیامد؟

البته که نه! اگر شما اینطور بخواهید! خانم موجر برای لحظه طولانی ای‌پایین و بالا پایید و نگاه‌های ازسوء غناش را متوجه بکس دستی ام کرد.

شما برای کار اینچا آمدید؟ - بلی! بلی! ... من سرم رابه تا باید گفتارم پایین و بالا بردم و پرسیدم.

گفتید کرایه اتاق چنداست؟ خودیونند و پنجاه سلنگ در هفته! شما ادواتر از این نمی‌توانید پیدا کنید. بر علاوه من یک ماه کرایه راپیشگی میگیرم.

اوه فرق نمی‌کند. من در میان دستکولم شروع به پالیدن کردم. ده‌یونند را شمار کرده به‌آوداد م. حالان فقط یک یونند دیگر داشتم. به اضافه کمی پول خورد.

خانم موجر نوت‌ها را باتانی دولاس کرده و در جیب روپوش گلدارش قرار داد. - تشناب در طبقه دیگر قرار دارد. راستی من رفت و آمد زیاد را اینجا اجازه نمیدهم. یعنی مردها ...

نه! من! ... شما کاملاً مطمئن باشید. - خوب! من فقط فکر کردم این رابه‌شما یادآوری کرده باشم اگرچه قیافه شما از آن قبیل دخترها نیست اما بهتر است بعضی مسائل را قبلاً حل و فصل کنیم تا بعداً اشکالی پیش نیاید.

بلی! البته! تشکر خانم ... - کاتن! جسی کاتن. خانم موجر باز ادامه داد.

قريب بيست سال است من اتاق را کرایه میدهم ... - خوب! تشکر خانم کاتن. خانم کاتن بالاخره بطرف دروازه قدم برداشت. من در واقع او بستم و نفس راحتی کشیدم.

دفعاً احساس کردم میلوژم. درد دستکولم من یک سکه ده‌پنسی یافتم و آنرا به متری بخاری انداختم. بعد مقابل بخاری زانو زد و دست‌هایم را بطرف شعله‌های آتش گرفتم. اینجا من کاملاً مصنون بودم. یک قیافه دیگر در میان هزارها قیافه شهر. اینجا من هیچکس را نمی‌شناختم. همانطور یکه گس دیگری مرا نمی‌شناخت. و نه کسی بمن اهمیت میداد و یا از عمل فجعی که من تکتب شده بودم خبر داشت. اینجا من مصنون بودم ولی به هیچوجه

صفحه ۳۲

نداشت مرا زیر بار ممنونیت‌هایش د فن کند. و مهربانی‌ها و وفاداری‌هایش را به رخم بکشد. درست به همین دلیل بود که من یکروز بالاخره تصمیم گرفتم خاله‌وايلت و

خانه اش را برای همیشه ترک بگویم. دو هفته بیشتر از هفدهمین سالگرم تولدم من لباس هایم را جمع کردم و در یک بکس قرارداد م. یک یادداشت کوچک روی میز گذاشتم و تمام راه را با ایستیشن سرویس دویدم.

من مستقماً به راه جستر رفتم. فکر می‌کنم من در آنوقت چنین احساس داشتم که هر قدر شهر بزرگتر باشد من می‌توانم در آن زندگی خوشبخت‌تری داشته باشم. و ایسن

بغا طر آن نورت عمیق بود که من از شهر زادگاهم داشتم. اگرچه ایارتیمان، یک تعداد فو اعد خشک و جدی ای داشت که باید مرا عات میکردیم ولی برای من مهم نبود. لاف‌آلق‌ها مانند خانه خاله‌وايلت بوی گرم‌کننده‌ها نمی‌داد. دیگر دخترها هم صمیمی بودند.

وظیفه من اول در یک فروشگاه بزرگ در شعبه فروش مواد ضد عفونی و صابون بودی بود. بعد از چهار ماه من به شعبه وسایل‌آرایش منتقل شدم. خوب لاف‌لق‌ها من لایحه این قسمت را بیشتر دوست داشتم.

راتکان داد. - نه! حالا دیگر هیچ دکانی بازنیت. شمابه چیزی احتیاج داشتید؟ - فقط کمی جای ...

اوه فکر میکنم من کمی جی داشته باشم. میتوانم چند قاشق برای شما بدهم. خانم کاتن در انتهای دهلیز دروازه بوفه کوچکی رباباز کرد.

من بالکنت گفتم. - من نمی‌خواستم به شما زحمت بدهم. واقعا ...

نه! این هیچ زحمتی ندارد دخترترم. خانم کاتن بایک پری جای ویک مر تیان کوچک برگشت.

- فکر کردم شما یک کمی شیر هم بخواهید. (تشکر ...)

من راستی باین هدیه ناچیز خودم را قلباً ممنون احساس میکردم.

من پولش را حتما بعداً می‌پردازم. من جای جوش حلبی کوچک داروی اجاق برقی گذاشتم و جای درست کردم. و بعد ساندویچ‌پنیری را که از ایستگاه سرویس خریده بودم از دستکولم بیرون آوردم.

فکر میکنم جای گرم‌تر را بهتر کرد. نه بهتر نه! فقط اینکه من حالا بهتر میتوانستم در نمر گزهدهم.

فردا باید من در جستجوی یک کار میشدم. هرکاری که پیدای شد. این یک یونند و چند پنس به مشکل کفاف چند روز مرا می‌کرد. من وحشتزده و خسته بودم.

خستگی تا اعماق و جود م نفوذ میکرد. بنظرم می‌آمد که من سالها می‌شود همینطور در حال فرار بوده‌ام.

شاید این توهم بیک نوعی درست هم بود. این سالهایی که من در حال فرار بسر برده بودم لایتنای بنظر می‌رسید.

حالا شاید دوسال می‌شد که من فرار میکردم. از جا‌هایی که من می‌شناختم و از مردمی که مرا می‌شناختند.

دراول من از (خاله وایلت) فرار کردم. در آنوقت تنها یک فکر تمام وجود مرا تسخیر کرده بود و آن اینکه من باید از آن شهر کوچک مؤخرف و آن خانه چهارکنج عصر وکتوریا (۱) بیرون می‌آمدم. تا دیگر صدای خشک خاله وایلت را بالحن حق بجانب آن نمی‌شنیدم که تاهنوز در اعماق گوشت‌ها یم انعکاس میکند.

من فقط به صدای وجدانم گوش دادم و ترابه خانه مان آوردم. خاله وایلت به آن شیوه خودش بقدر کافی به من خوبی کرده بود. اگرچه او هرگز مرا قلباً دوست نداشته بود اما بعد از آن سانحه مرگ پدر و مادرم او مرا به خانه خودش آورد و از من مواظبت کرد. و در این خانه او بود که من بزرگ شدم. من موجودیتم رابه او میدیون بودم و اما در این مدت هیچ ا بسا

(۱) اشاره به دورآیست مسم به‌علکه وکتوریا (۱۸۳۷-۱۹۰۱)

نمی‌توانستم از احساس تقصیری که تمام وجودم را فراگرفته بود و قلبم را می‌سوخت رهایی پیدا کنم نه! من نمی‌توانستم هیچ جا، هیچوقت از این احساس بلید مصنون بمانم.

حالا احساس میکردم که مجبورم تا آخر عمرم بر آن زندگی کنم. من دردم دعا کردم.

اوه خدا! من مجبور بودم اینکار را بکنم! من چاره ای نداشتم! مجبور بودم.

من یک شماره روزنامه ظبر همانروز را خریده بودم. با وجودیکه دلیل آنرا خودم نمی‌دانستم. یعنی واقعا من نه می‌خواستم چیزی در این مورد بخوانم. خصوصاً که در بین حروف خشک چاپی روزنامه این حقیقت پلید تر بنظر می‌رسید.

ولی من باید هرطور شده بود خودم را مطمئن می‌ساختم. من با انگشتان لرزانم روزنامه را تا کردم و نگاهم رابه پایین صفحه دوختم.

اخبار و عناوین درشت صفحه اول عموماً در مورد واقعات و حوادث بر منگم و اطراف مدللند تماس می‌گرفت. من نگاه‌هایم روی پاراگرافی که پایین صفحه تحت عنوان درشتی نشر شده بود متمرکز کردم.

کودک یافته شده!

یک طفل شیر خوار چهار ماهه امروز حوالی صبح در کودکستان مانجستر پیدا شده. کودک که لباس‌های نظیف و منظمی به تن داشت در یک ریگشاه قرار داشت. در کمال خواب کودک یک کاغذ سنجاق شده بود که در آن از کودک به اسم آن معسرلی شده و در آن از ازیا بنده خوا هیش شده بود که از او خوب مواظبت کند.

آن چهار ماهه بود. همین دیروز چهار ماهه شده بود. من روزنامه را تا کردم. پس او را پیدا کرده بودند. حالا او راحت خواهد شد آنها میتوانستند خیلی بهتر از من از او مواظبت کنند. او خدا میداند من چقدر او را می‌خواستم. حتی یکو قفسی فکر میکردم خودم به تنهایی آن را بزرگ میکنم اما بعد متوجه شدم که این توهمات همه واهی است. من نه پولی داشتم و نه خانه‌ای و در همه این حال بیکار بودم.

من بابی‌حالی بلند شدم. خودم را خسته احساس میکردم نگاه‌هایم رابه اطراف اتاقم دوختم. کاغذ‌های دیوار رنگ و روخته به نظر می‌رسید اما پرده‌ها و روجایی پاک بود. لوله نماز در عقب پرده قرار داشت همراه با چند وسیله آشپزی و چند ظرف گشته‌چینی.

من احساس کردم یک پباله‌جای بدبناشد. ولی فکر کردم باید قبلاً کمی جای خرید می‌بودم. حالا دکان‌ها مطمئناً همه بسته‌بود. من ساعت‌ها میشد در جستجوی یک ایارتیمان بودم در این حال متوجه هیچ چیز دیگری نشده بودم.

من روپوشم را پوشیدم و پایین رفتم. خانم کاتن در دهلیز ایارتیمان ایستاده بود. وقتی پرسیدم که آیا دکانی را می‌شنا سید که تا آنوقت‌های شب باز باشد او سرش

را تکان داد.

من روپوشم را پوشیدم و پایین رفتم. خانم کاتن در دهلیز ایارتیمان ایستاده بود. وقتی پرسیدم که آیا دکانی را می‌شنا سید که تا آنوقت‌های شب باز باشد او سرش

را تکان داد.

من روپوشم را پوشیدم و پایین رفتم. خانم کاتن در دهلیز ایارتیمان ایستاده بود. وقتی پرسیدم که آیا دکانی را می‌شنا سید که تا آنوقت‌های شب باز باشد او سرش

را تکان داد.

من برای خاله و ایلت یک مکتوب نوشتم . اگر چه زیاد میلی به اینکار نداشتم ولی خودم را ناتوان می‌دانم .
 خانه و ایلت در جوابم نوشت از اینکه من جای مناسبی پیدا کرده ام خوشحال است . ولی من میدانم خوشی او بیشتر به خاطر اینست که از سر من خلاص شده بود .
 بعد در نزدیکی ایپارتمان ، یک کلب تفریح باز شد . من و چند نفر از دخترهای ایپارتمان مانده آنجا رفتیم . در همین جا بود که من با راول (رالف) آشنا شدم . در اول من زیاد توجهی به او نداشتم . وقتی او از من خواست باهش برقصم من قبول کردم ظاهراً او پس خوبی به نظر می‌رسید . ولی من در مورد او گد ام احساس به خصوص نداشتم . او بعد از آن گفت که کار گر تعمیرات است و در یک شرکت بزرگ تعمیراتی راجستر کار میکند .
 من چند بار دیگر هم با او در کلب برخوردیم تا اینکه او از من خواست با هم بیرون برویم .

آنشب ما با هم سینما رفتیم . و بعد او مرا به یک همبرگر و کولاک دعوت کرد . فکر میکنم در اینوقت بود که من بیشتر به او جلب شدم . و با مرور چند هفته فریفته او شدم . وقتی (رالف) از مردم و دوستانش دور می‌بود آدم دیگری می‌شد . مطمئن وصمیمی و مهربان و

دوست داشتی . او بمن میگفت :
 - من می‌خواهم همیشه سفر کنم . اصلاً می‌خواهم به آفریقا یا مکزیکو بروم و ما نند اینجا پل بسازم .
 من می‌گفتم :
 - من مطمئن هستم تو یکروز اینکارها را می‌کنی رالف .
 - بلی! شاید من یکروز فرصتی برای اینکار پیدا کنم .
 بعد او ابروهایش را درهم میکشید .
 - من نمی‌خواهم همینطور در یکجا بمانم و بیوسم ! نمی‌خواهم پانیم به چیزی بند باشم . من باید همیشه سفر کنم .
 من شش ماه بعد وقتی مقابل رالف نشستم تا برایش بگویم که از او خلاص شدم این حرف هایش هنوز در گوش هایم زنگ می‌زد .
 آنروز (رالف) به سخنی خشمگین شده بود .
 - لحن آوازش بطرز عجیبی بیگانه بود .
 - نه ! این ناممکن است جودی ! فقط همان بکتاب و حالاً . . .

من گفتم :
 - پس تو فکر کردی احتیاط کرده‌ای رالف . خوب مثل اینکه این احتیاط تو کافی نبوده . من به اکثر مراجع کرده ام و اینرا تسلیت کرده .
 (رالف) یکدفعه قیافه اش سرخ شد .
 - سوگر هم این واقعیت داشته باشد من از چه میدانم . . . یعنی از چه معلوم او از من باشد .
 - چی می‌ی ؟
 - من با ناباوری و تعجب به او خیره شدم .
 - رالف ! البته که از تو است ! . . .

او جودی ! بین من حالا باید سرکارم بروم . تو بعداً بیا و ما حرف می‌زنیم .
 - نه ! نه ! نه ! نه ! ما هیچ چیزی برای گفتن نداریم .
 من اجازه ندارم او کلب اش را تمام کند . بعد بدون اینکه به نگاه هائیکه از چهار کتف رستوران به ما دوخته شده بودند اهمیتی بهم از روی میز برخاستم .
 - من می‌دانم توجی می‌خواهی بگویی ! من نمی‌خواهم به هیچ چیزی گوش بدهم فهمیدی ! هیچ چیز .
 و با عجله از رستوران خارج شدم .
 اگر رالف نمی‌خواست پایش بند شود . اگر او از من می‌خواست که طفلم را در شکم او سقط کنم و گذشته از اینها اگر او نمی‌خواست باور کند که این طفل متعلق به او است من هرگز نمی‌خواستم او را دوباره ببینم . هرگز !
 او چند روز بعد یکشب به ایپارتمان ما آمد

ولی من به دختری گفتم به او بگویده که من به شهر دیگر نقل مکان کرده‌ام . این البته که یک دروغ بود ولی من بعد از آنروز دعوا دیگر نمی‌توانستم با او مقابل شوم . خصوصاً بعد از آن توهمی که او بمن کرده بود .
 البته که طفل من متعلق به او بود با وجودیکه فقط همان یکدفعه با هم بسر برده بودیم .
 آنشب شب سرد و بارانی ای بود و سایه ایپارتمان اورفته بودیم تا قطعه باز کنیم و قهوه بنوشیم .
 ماجز این ابتدا فکر ری بسو نداشتم اما بیک ترتیبی صحنه تنگ دیگری بخود گرفت . کتف در بیرون باران به پنجره عاتق می‌زد و اتاق گرم و راحت بود و من او را دوست میداشتم و او مقابلم نشسته بود .
 بعد کارها یکی بعد دیگری اتفاق افتاد . ما هر دو میدانستیم که کار درستی نمی‌کنیم ولی هیچکدام مان اراده ای نداشتم . بعد از آنشب دیگر ما هرگز به ایپارتمان او نرفتیم .
 اینکار رسک زیادی را دربر داشت . مخصوصاً وقتی که رالف نمی‌خواست پایش را به چیزی بند بسازد .
 من منتشی سعی خودم را کردم که حمله می‌ام را مخفی نگه دارم . اما یکروز خانم سرپرست ایپارتمان را نزد خودش خواست و گفت .

راستی من تصمیم ندارم شما را خجالت بدهم ولی من متوجه هستم شما حامله هستید . جودی . . . آیشما با این پسر . . . مرد ازدواج میکنید .
 من لبم را به تلخی گزیدم .
 - نه !
 - خوب ! پس اجازه بدهید من ترتیب کار ها را بدهم . شما به پرورشگاه اطفال نامشروع مراجعه می‌کنید و . . .
 - نه تشکر !
 من ناگهان از مداخله او خشمگین شدم . بر تلاطم از نام پرورشگاه اطفال نامشروع نفرت داشتم . فرضاً آنها را مجبور میکردند طفل را به فرزند ی کس دیگری بدهم . من نمیتوانستم اینرا تحمل کنم .
 بنابراین به خانم سرپرست گفتم .
 - من خودم ترتیب اینکار را گرفته‌ام .
 به این ترتیب من از ایپارتمان هم فرار کردم .
 بهر حال من نمی‌توانستم مدت زیادی در آنجا بمانم . آنروز حال من خوب نبود و به این دلیل تقاضا کردم در اتاق مأمورین استراحت کنم .
 وقتی (ماج) تیسرین داخل اتاق آمد و دید من گریه میکنم برام یک پیاله جای خربد .

(ماج) در خلال پیاله های جای پرسید .
 - خوب ! حالا تصمیم داری چه بکنی جودی ؟
 آیا خیلی بهتر نخواهد بود که تو بیک پرورشگاه مراجعه کنی . و بعداً طفلت را به فرزند ی کس دیگری بگذاری . . .
 - نه ! . . .

من سرم را به خشونت تکان دادم .
 - این طفل از من است و من خودم او را بزرگ می‌کنم . . .
 - درست اما !
 ماج آهی کشید .
 - راستی این پسر اسمش چیست؟ رالف نه ! تو در مورد او جدی بودی عزیزم . حالا بهتر نخواهد بود اولتر با او کب بزنی .
 هرگز ! او شاید به وظیفه دیگری منتقل شده باشد . بهر حال من تا بهریم نترس او نمیرم . . .
 ماج با ساده گی گفت :
 - خوب ببین ! من در اتاق یک کوچ راحتی بزرگی دارم .
 برای فعلاً تو چرا نمی‌آیی با من زندگی کنی .
 - اوه ماج جدی میگی ؟
 من با امتنان به او تکریم .
 - اوه البته که جدی میگویم .
 ماج شانه هایش را بالا انداخت .
 - من نمی‌توانم تحمل کنم که یک دختر مثل تو ، بایک کودک در شکمش با این وضع در کوچه ها آوره ، بگردد .

(ماج) بطرز باور نکردنی ای مهربان بود . من تا هفت ماه حامله گی ام بالاوفقه کار کردم و پول هابم را در همه این مدت جمع کردم تا برای طفلم لباس وسامان بازی بخرم . من تصمیم نداشتم برای مدت طولانی ای در ایپارتمان ماج باقی بمانم . اما فکر میکردم برای طرح کردن پلان هایی برای آینده کودکم بقدر کافی وقت دارم . یکماه پیشتر از موعدی که طفل من باید فرامی‌رسید من نیمه شب با وحشت از خواب بیدار شدم و در این حال در بطنم درد مبهومی را احساس میکردم . من با ج را بیدار کردم . او با کلمی تردید بمن تکریمت و گفت .
 - به گمان اغلب این یک هشدار کا ز ب است جودی ولی با آن هم برای احتیاط باید امبولانس را خبر کنیم .
 ما بسیار خوب شد این کار را کرده بودیم . درست یک ساعت بعد طفل من در شفاخانه به دنیا آمد . یک دختر دوست داشتی کوچک با وزن پنج پوند و یک اونس .
 او خدایا من دفعتا آدم دیگری شده بودم . من اعتماد نفس عجیبی در خودم احساس میکردم من از دخترم مواظبت میکردم .

او را بزرگ میکردم . من همه چیزی را که او در این دنیایم خواست برایش میساز میکردم . برای چند هفته اول من خودم را با این خیالات مشغول میداشتم . من دوست داشتم همیشه از (ان) مواظبت کنم .
 او ظریف و دوست داشتی بود درست مانند یک گدی کوچک .
 بعد «ماج» به من در مورد «ماج» فصح کرد . او چند هفته میشد با جم بیرون میرفت . و در آخر بمن گفت :
 - مع می خواهد ما همین چند روز ازدواج کنیم . جودی ! مادلینی برای انتظار نداریم . درست است که او کمی از من بزرگتر است اما مهربان و خوش قلب است و خدا میداند چقدر دوستش دارم .
 من صمیمانه گفتم :
 - من چقدر برای شما خوشحال هستم ماج

اما (ماج) ادامه داد :
 - اما میدانی معنی این حرف چیست عزیز! مع بعد از عروسی مان به ایپارتمان من مستقل میشود . من نمی‌خواهم تو وان بیرون بمانی . اما ناوقت می‌آید جای کلاتری پیدا کنیم . . .
 من با عجله گفتم :
 - اوه فرق نمیکند ماج ! من بهر حال تصمیم نداشتم مدت زیادی در ایپارتمان شما بمانم . . .
 اما در من در اعماق وجودم وحشت عجیبی احساس کردم . اصلاً من با این طفلم به کجا میتوانستم بروم . من به پرورشگاه کمک به مادران درخواست کار دارم . ولی من تجربه ای در اینکار نداشتم .
 و آنجا به شخص با تجربه ای احتیاج داشتمند .
 واقعا من دست پاچه شده بودم .
 (ماج) تا حال مهربان و صمیمی بود و من نمی‌خواستم مانع خوشبختی او شوم . به همین دلیل من در شب به او گفتم که جای مناسبی برای خودم و آن پیدا کرده ام . و امروز صبح لباس های خودم و آن را جمع کردم و به کودستان را چستر رفتم . من از دروازه فرعی وارد شدم . آن آرا م در بین سید خوابیده بود . من سید را در صحن عقبی کودستان گذاشتم . ساعت درحوالی شش صبح بود . من کسی را

در آن حوالی ندیدم و امیدوار بودم کس دیگری هم مرا در آن حوالی ندیده باشد .
 من از کودستان مستقیماً به ایستگاه ریل رفتم . میدانستم این احساس من احقاً نه بود ولی من می‌ترسیدم یک کسی کدام پولیس را ایستاده کند و بپرسند که طفلم را چه کرده ام . من ترسیدم مردم از حالت قیافه ام به گناهی که مرتکب شده بودم پی ببرند .
 ولی حالا امروز صبح مدت هایش به نظر می‌رسید . من نگاهی به ساعت کردم . حالا آن مطمئناً بیدار شده بود . من بوتل شیر او را همراه بایک ورقه یادداشت محتوی هدایاتی در مورد غذا و صحت او در سبد گذاشته بودم . احساس کردم چشم هایم پراز اشک می‌شود . خدایا بگذار اینها دوستش بدارند . بگذار . . .
 صبح روز بعد من بقایای جای و پوره ایرا که خانم کاتن بمن داده بود سر کشیدم و وبه جستجوی کار برآمدم .
 من امید زیادی نداشتم . اصلاً کسی را در این شهر نمی‌شناختم . کار دفتر هم یاد نداشتم . در یک فروشگاه بزرگ بیک فروشنده احتیاج داشتند ولی اینکار تا بگاه

بعد شروع نمی‌شد و البته من نمی‌توانستم تا یکماه منتظر شوم . فکر میکنم اگر من به مرکز شهر برنتم میرفتم شاید جانش بتری برای پیدا کردن کار میداشتم و لی من من می‌خواستم کاری در حوالی ایپارتما نس پیدا کنم . تا دیگر مجبور نیاشم نصف پولم در خرج گرایه سرویس و نا ن چا شت کنم .
 باقی دارد



نغمه درد

بگسلم زخویش واز تو نگسلم
عهد عاشقان مگر شکستی است ؟

دیدم مت شبی بغواب و سر خوسم
وی مگر به خوابت به بینمت
غنچه نیستی، که مست اشتیاق
خیزم و ز شاخه ها بچینمت

شعله میکشد بظلمت شبم
آتش کبود دیدگان تو
رهمنده، بلکه ره برم بهشوق
در سراجی نم نهد تو

فروغ فرخزاد

جدایی

بعد از تو در شب های تنهایی
از باده اندوه لبریزم

غمگینم از عشقی که در من مرد
با خاطرات اشک میریزم

بعد از تو میدانم

هرگز به قلبم بوتهی عشقی نمی روید
هرگز لبم افسانه شیرین نمی گوید
هرگز ز چشمم قطره ای اشکی نمی ریزد
هرگز نگاهم آشنایی را نمی جوید

در منی و این همه زمن جدا
بامنی و دیده ات بسوی غیر
بپهرن نمائنده راه گفتگو
تو نشسته گرم گفتگوی غیر

غرق غم، دلم به سینه میطپد
باتو بیقرار و بی تو بی قرار
وای از آن دمی که بیخبر زمن
برکتی تو رخت خویش ازین دیار

سایه توام بپریکجا روی
سر نهاده ام بزیر پای تو
چون در جهان نجسته ام هنوز
تا که برگزینمش بجای تو

شادی و غم منی به حیرتم
خواهم از تو، در تو آورم پناه
موج و حشیم که بی خبر ز خویش
کشته ام اسیر جذبه های ماه

گفتی از تو بگسلم دروغ و درد
و شتوفا مگر گسستی است ؟



از: نذیر احمد مبین بود

فصله

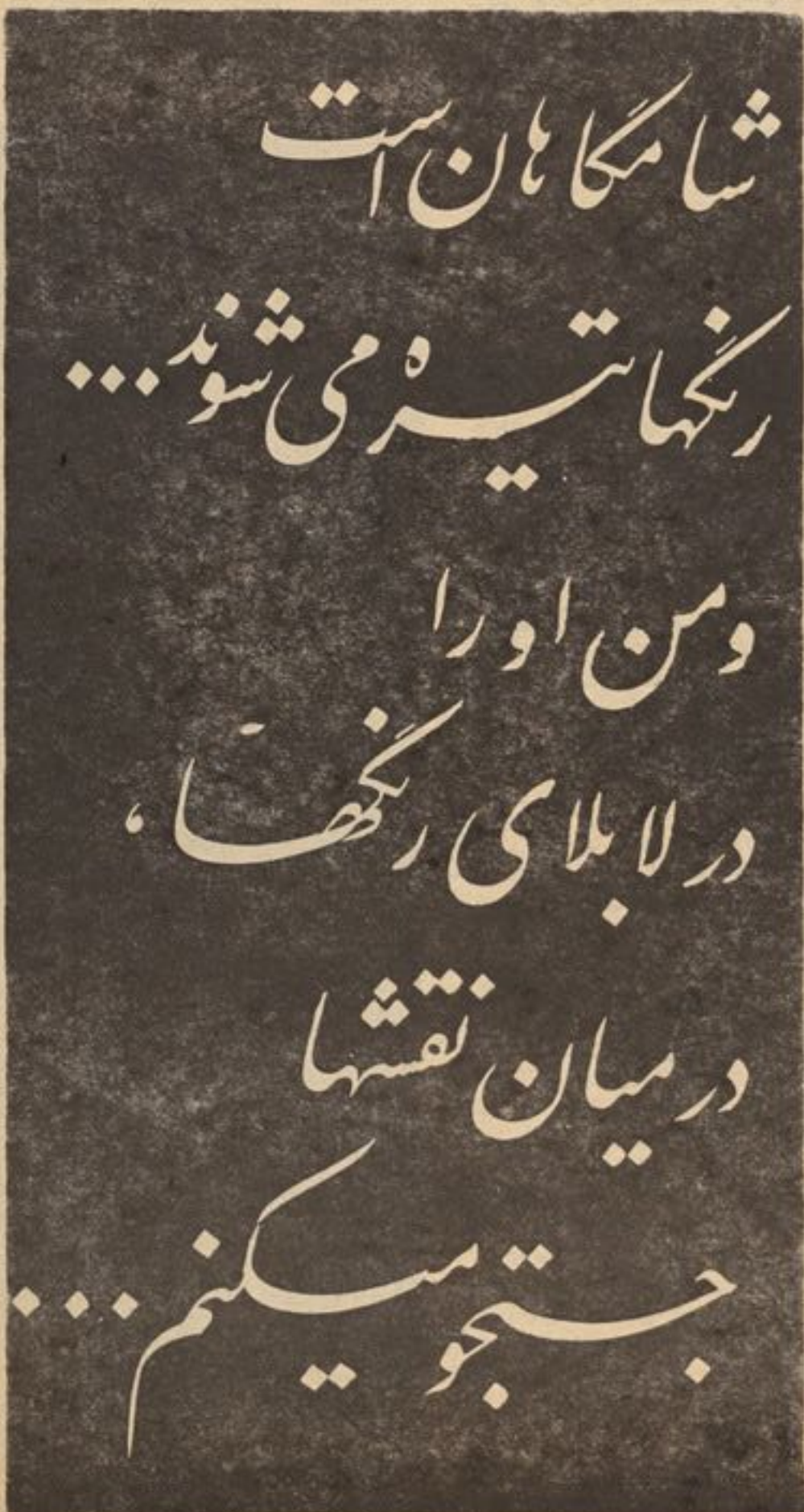
فصله من تو
فصله دو مرزیست
که در وسعت آن
رود بار آرام
چون امواج کیسوان تو
به سوی نامعلومی میرفتند
من در این رود بار
چون قایقی زرین در شناگری ام
من از نهایت این آبهای سرگردان حرف میزنم
آبهایی که نمیدانم
پایان آن کدامین ساحلی خوشبخت خواهد بود
اگر من ناخدا یان گشتی راشلاق میزنم
بخاطر آنست
که تند تر نرانند
قایق را میگویم
قایقی که بروی حریر امواج آب سرگردان است
زیرا امواج، امواج کیسوانی ترا
در لوحه ذهن من نقش میزند
مبادا این نقش در سینه قایق آزرده گردد.
زیرا هر چیزی که بتواند
بیا با هم چون بادهای آرام
چون نسیم روان بخش
چون عطر گلها
چون بوی باران
و چون خورشید
و چون زهره

از: سعدی

بهار

بامدادی که تفاوت نکند لیل و نهار
صوفی از صومعه گوخیمه بزین برگلزار
بلبلان وقت گل آمد که بنالند از شوق
خبرت هست که مرغان سحر میگویند
تاکی آرزو بنفشه سرغفلت در پیش
نیک بریار بگفتیم د رین با ب سخن

سعدیا راست روانگوی سعادت بردند
راستی کن که بمنزل تو رسد کج رفتار



پرتزبیده



مترجم: نیرومند

آفریده چاک

نویسنده: داینر ویرس

سارق بانک

ارتور اسپرن تما شای بعضی از فیلمهای رابری تفریح و خوشگذرانی مناسب و مطلوب می بیند است . او فیلمهایی را تماشا میکند که بخودش تعلق نداشته . اسپرن یک لایبراتور شستن فیلمهایی سینمایی سائیز خورد را افتتاح نموده بود . او پس از بکار انداختن موسسه اش در تمام شهرتوبالا رفته اعلاناتهای کوچکی پهنسبت بکار افتیدن دستگاهش نشر کرد و بعد دو دیوار اعلاناتی به این مفهوم چسباند:

تمام فیلمهای خصوصی را می شوید و این کار را کاملا خصوصی انجام میدهند . دیری نگذشت که رجوع مراجعین زیاد شد و کار و بارش بالا گرفت .

البته قابل تعجب بود که زن و شوهرهای برومند در سینما متوسط به کمک شما تراژدیهای فیلمهای مضحکی از زندگی خصوصی و دوفتوری شان می چرخاندند .

با انداختن نخستین فیلم توسط پروژکتور به روی پرده اسپرن شانس آورد . یک زوج سفید پوست و جوان را دید که یک سیاه تنومند و جوان را به منظور عشق و ریزی سه نفری با خود همراه ساخته بودند . فیلم مملو از صحنه های عجیبی از روابط سه نفری آنها بود .

دومین فیلم را مگر نمایش داد . دو موجود گوشت آلود در فیلم میلو لیدند و حرکات شان برای اسپرن تبوع آور بود .

سپس اسپرن یک فلم بزرگ ۱۶ میلیه متر را روی پرده انداخت . اما این فیلم هم توقعات او را بر آورده نداشت و مطابق سبق میلش نبود . به روی پرده چیزیک الماری خاکی رنگ چیزی دیده نمی شد . طوری جلوه

میشود که یک سیف پول را از یک گوشه بالا بصورت مایل فیلمبرداری کرده باشند . شاید یک زن برهنه با موهای بلوند در میان آن پنهان شده البته اسپرن اینگونه فکر نمیشود

اما دید که متا سفاهه ابتداء دونفر پیدا شده یکی از آن دویه گونه ی مقابل الماری ایستاد که نفر دومی نمی توانست ببیند او چه میکند

و چگونه دکمه ایراکه بروی الماری وجود داشت بچرخاند . وبعد نفر دو می عین همان کار او را کرد . بدنیال آن پله دروازه الماری باز شد و نفر دومی صندوقچه های پول را از داخل سیف بیرون آورده پله دروازه الماری را دو باره بست و وضع را بصورت اولی بر گرداند .

سرف الماری در آنجا . . . اسپرن پروژکتور را خاموش کرد و از لای دندانهایش اشیا قی زده به طرف میزی رفت که روزنامه ها و جراید روزهای اخیر به روی آن افتاده بود . اسپرن در میان او راق روزنامه ها بچسبید و پرداخت . سر انجام با شو شحالی زاید آلو ضعی یک ورق روزنامه را از میان آنها بیرون آورده مقابل چشمهاش قرار داد . عنوان درشت روزنامه از یقن قرار

بود . استاد باز کردن سیف های پول باز هم هنرش را بکار برده است .

در شب گذشته باز هم دستبردی به یکی از نمایندگان های رویال مار چند بانک زده اند . دزد ناشناس توانسته سیف پول را ماهرانه باز کند و محتویات آنرا بر باید : این سیف یکی از انواع ساختمان های جدید سیف زره دار برای نگهداشت پول بوده توسط جریان الکترو نیکی ازان محافظت میشد . باز کردن آن صرف با بکار بردن واختملاط دو رقم ۷ خانه ای اعداد که یکی بدنیال دیگر باید توسط یک دکمه بیسم زده میشد امکان پذیر می باشد . این دستبرد بسیار معما می شده است و پولیس را حیران ساخته که سارق چگونه توانسته این ارقام ۷ خانهای و رمز باز کردن سیف را پیدا نماید و مبلغ بیش از نیم میلیون پوند استرلینگ محتویات آنرا یکجا خالی کند .

اسپرن خنده ای کرده با خود گفت : سوال دستبرد به سیف پول برایم روشن شد .

و آنگاه به طرف پروژکتور برگشته مجددا فیلم را به روی پرده انداخت . تا اینکه نفس اول شروع بچرخاندن دکمه الماری کرد . اسپرن بخوبی ترتیب باز کردن سیف را آموخت : آن مرد دکمه سوم از طرف راست فشار داد پس ازان پنجم را و همینطور ادا ما داد . . .

اسپرن به روی پوش فیلم نگاه ای انداخته صاحب آنرا شناخت . مکتبی کرده لختی اندیشیده و آنگاه به طرف کتابخانه های تیلیفون رفت . پس از پیدا کردن نمبر تیلیفون صاحب فیلم نمردا دایل کرد .

یک صدای خب مردانه جواب داد : اینجا کوپر است .

ارتور اسپرن هم خودشرا اینطور معرفی کرد : اینجا سرویس فیلم شویی آماتور است . شما برای مایک فیلم را برای شستن فرستاد . آید و متاسفانه به اثر اشتباهی که از ما سرزده . . .

کوپر بالحن خشکی حرف اسپرن را قطع کرد : ولی این حرف را نزنید که فیلم را هنگام شستن خراب کرده اید .

سالبته که همین را میخواستم به اطلاع تان برسانم . فیلم تقریبا بکلی سیاه شده است . اما یک امکان دارد که مصرف و خرج زیادی برمدارد .

کوپر پاسخ داد : این موضوع بکن چه ارتباطی دارد . وقتی شما کار تانرا خراب کرده اید باید شما قیمت آنرا بپردازید .

اسپرن به حمله جواب داد : اوئی . این کار از سرویس کوچکی مثل دستگاه مانساخته نیست . در حدود پنجاه هزار پوند مصرف دارد .

آن طرف سیم وقفه ای ایجاد شد و سپس صدای کوپر شنیده شد : این خساره به اثر بی میلی شما رخ داده است . پنجاه هزار خوب نادرست دیگر شما را در کجا ببینم ؟ در خود لایور ما . آدرس ماراکه البته شما دارید .

اسپرن گوشه تیلیفون را گذاشت .

وقتی اسپرن درست دو ساعت بعد صدای زنگ دروازه را شنید بعجله تخته پشت خود راه دیوار کنار دروازه چسباند قفلک آنرا باز کرد . و آنگاه شخصی را که وارد اتاق شده بود به یک ضربه محکم که از یک گوشه به زد ، یک سو متماثل ساخته و آنگاه با ضربت نیغه دست بکار بردن فن کارانه در حصه گردن او را به زمین خواباند .

اسپرن به سرعت جیب های مرد پیپو ش را جستجو کرد . یک پاکت ضخیم محتوی صد پوند را در یک جیب یافته و در جیب دیگرش یک تفنگچه خرد پیدا کرد .

مردی که بروی صحن اتاق خوابیده بود در حدود ۴۰ سال داشت . لباس نظیف پوشیده بود و مانند یک جنتمین جلوه نمیشود . پس از چند دقیقه آن مرد بهوش آمد و سر جسا یش نشست . با لحن منظونانه ای پرسید : از تمام مشتری های خود به همین شیوه ا منتقبال میکنید ؟

اسپرن پاسخ داد : صرف در مواردی که من ترس داشته باشم . تفنگچه و پول شما نزد منست . فیلم شما همین جا است . آیا فیلمهای دیگری از همین قماش بازم برای شستن خواهند آمد ؟

کوپر غرغر کرد : من منظور تو را نفهمیدم . یعنی اگر به این کار ادامه میدهم باید پاتو قسمت کرده برای تو هم حق بدم . چگونه ؟

اسپرن بالیختندی جواب داد : شریک بودن تعریفش همینست . ازین گذشته تو چگونه توانستی از افراد بانک هنگام چرخاندن دکمه ها و باز کردن دروازه سیف فیلمبرداری کنی ؟

کوپر پاسخ داد : شرایط را نباید تا این سرحد توسعه داد . لزومی ندارد تو این موضوع را بدانی . اما اگر میخواهی منمبسی برداری در آنصورت باید با من بیایی . . .

ارتور اسپرن متردد بود . کوپر به روی رول فیلم با انگشت زده اضافه نمود : درین سیف منمبست در حدود بیش از ۳۰۰۰۰۰ پوند استرلینگ پول باشد . این مبلغ را می شود بسادگی در میان دو بکس دستی از بانک خارج کرد . بدون آنکه جلب نظر کسی را بکند . من به تو تیلیفون میکنم .

کوپر این حرفها را زده از لایور بیرون رفت .

سر میلکم ماتینز رئیس بانک رو پسال مارچند مرد لاغر اندام با موی سفید قیافه اشراقی و آرامش انگلیس مایانه اش شخص موقر و خشکی جلوه می نمود . ولی در آن لحظه رنگ صورتش بشدت سرخ شده بود . خطاب به مدیر شرکت سیف های بانک بسا عصبانیت غرید : شما تا آخرین پول مبلغ مفقود شده نزد بانک مسوولیت دارید . این صندوق های مسخره شمارا سارقین بانک باید صرف پاک کنند . . .

مدیر شرکت تولید گاو صندوق های بانکی بسردی پاسخ داد : من بازم بهر فیلم که زده ام ایستاده گمی میکنم و میگویم تا وقتی یک نفر در رمز و ارقام مختلط سیف های پول ساخت مارانداند امکان ندارد مو فق به باز کردن آن بشود .

رئیس بانک بالحن زنده ای اظهار داشت : یعنی شما مدعی می شوید که در اینصورت که مامور ان و سرانهای معتمد هشت نمایندگان بانک به یکباره وارد مسایل جنایی و پولیسی شده اند .

جان لانهام کمیسر پولیس دفتر جنایی و امر شعبه سرعت شهر لندن اظهار داشت : به این ترتیب به هیچ نتیجه ای نمی رسیم . برای من بسیار عجیب است که این سارق بانک چگونه توانسته بیسم سادگی خودشرا تا به نزدیک سیف پول در داخل نمایندگان بانک برساند ؟ چگونه مگر دروازه های نمایندگان با یک هیچکدام قفل نبوده ؟

رئیس بانک حرف او را قطع کرد : پس ما چه کنیم ؟ ما به اثر تاکید و هدایت شما در هر کجا زنگ های خطر نصب کردیم ما ظاهرا بهترین و محفوظ ترین سیف های پول را خریداری کردیم و گمره های اتومات را هم نصب نمودیم . . .

لانهام متفکرانه اظهار داشت : صحیح گمره های اتومات . شاید همین گمره بتواند به ما در راه ادامه تحقیق و تعقیب کمک شود . شما در کدام مواقع گمره را بکار می اندازید ؟ غالباً نباید درست در مواقعی باشد که کدام سیمان ناخوانده از طرف شب به سراغ سیف می آید چه در غیر آن حالا یک تصویر از آقای سارق بانک را میداشتیم .

سر میلکم پاسخ داد : گمره وقتی به کار می افتد که زنگ خطر بصددا در آید . علاوه تا گمره بصورت مرتب از طرف گمیشما در کنند پاک و مراقبت می شود .

کمیسر پولیس گفت : هوم . منمبست در آله شاتر و سیستم عکسبرداری گمره تغییراتی وارد کرد یعنی در سوچ اتومات شبانه گمره تعدیلاتی بوجود آورد . شما میتواند اسناد و مدارک و کتلاک های گمره را در اختیار من بگذارید ؟

سر میلکم مسما آماده بود کتلاک ها را در دسترس کمیسر پولیس بگذارد . در همان شب کمیسر سخت بالای اسناد در دفتر ریاست بانک سر گرم مطالعه شد . ضمن این تحقیق کمیسر به لست پاک گاری و تو قف دادن گمره هم نظر انداخت .

یک هفته بعد تر کمیسر لانهام هدایت داد برایش یک اتاق شب باش در نمایندگان نمبر یقه در صفحه ۵۹

علیشیر نوایی

ترجمه: ع. ح. ایلمدم

توغان بیک هر روز یکی از اسبان اصیل خواجه خود را سوار شده در گوشه و کنار هرات به گشت و گذار میبرد. چکمی نو در برو کلاهی جدید بر سر دارد جیبش هیچگاه از سکه خالی نمیماند. او فردای همان روزی که به خدمت مجدالدین وارد شد خنجر گرانبهای

یادگار پدر خود را از گرو خلاص کرد و بعد از آنکه از غذای رایگان بقدر کافی تناول کرد، راه میخانه را در پیش گرفت و تلاش کرد تا با آن جوانان جهانگرد شهر که در میخوار کسی پهلوانی، اسب دوانی و تیر اندازی شهرت داشتند، طرح دوستی بریزد. در روزهای نخست با خواجه خود کمتر میدید، اما بعد از آنکه در خلال صحبت هابه اظهار نظریات و ملاحظاتی خود آغاز کرد، زود، زود نزد خواجه احضار میشد و صحبت های مفصل انجام میداد. توغان بیک در نزد خواجه خود کدام وظیفه قابل ملاحظه ای نداشت. در خلال دو سه ماه فقط چندبار به دشت ها سر زده از اراضی وسیع مجدالدین که از پدر خود به ارث برده بود، و نیز از امور دهقانی او نظارت بعمل آورد.

یک روز صبح بعد از صرف ناشتا هنگامیکه توغان بیک اسب سیاه سبک سیر را برای سواری آماده میساخت، برده موسفید نور بابا نزدیک آمده اطلاع داد که خواجه او را احضار کرده است.

توغان بیک مثل اینکه حرف او را نشنیده باشد، مدتی خود را به تنظیف اسب مشغول داشت و بعد از آن گفت:

تاینجای داستان

بهار شهر زیبای هرات را طراوت خاصی بخشیده است. خبر باز گشت علیشیر نوایی و تقرر او بحیث میرداد دولت، چون حادثه مهمی در سراسر شهر انعکاس میکند.

در یکی از شبها که نوایی تنهاست درویشعلی برادرش نزدش می آید. هر دو پیرامون امور مملکت به گفتگو میپردازند نوایی تصمیم خود را مبنی بر اینکه میخواهد کتابخانه بزرگی را اسباب سگداری کند اظهار میدارد و میگوید که مسوولیت این امر را بدوش وی خواهد گذاشت.

فردای آنروز، بعد از آنکه نوایی در دیوان حضور می یابد، حسین بايقرا او را نزد خود فرا میخواند و راجع به امور کشور با وی بمشوره میپردازد و نظرش را در باره مجدالدین خواستار میشود. مستعجب آن ابوضیاء بازرگان معروف خراسان پیشنهاد میکند تا وجوه مورد ضرورت عاجل خزانه را بر سهیل مساعدت نقداً بپردازد. مشروط بر اینکه بوی صلاحیت داده شود تا وجوه مذکور را از طریق جمع آوری مالیات هرات دو باره بدست آورد. این پیشنهاد در اثر وساطت مجدالدین پذیرفته میشود.

— بی شهادت، نباید کار نا تمام بماند. جاروب را بگیر و ایجارا خوب پاک کن!

توغان بیک از طویله اسب خارج شد و بعد از آنکه لباسهای خود را تنگان داد، بخانه مجدالدین داخل گردید، و دو زانو نشسته، چشمان کوچک محیل خود را بسوی او دوخت.

مجدالدین با خرسندی اظهار داشت:

— جوان، کار مهمی پیش روی است....

— بفرمائید! مجدالدین در بازه اینکه گورد آوری مالیات هرات در اختیار ابوضیاء قرار داده شده و درین امر خود وی نیز سهیم خواهد بود، در مورد اینکه چون درین روز هامبالغ زیادی به مصرف رسانیده، بنابراین آن شدیداً به بول نیاز مند میباشد و نیز در بساره

اینکه اگر ممکن باشد سر از همین امروز به جمع آوری برخی از مالیات اقدام نماید، مفصلاً حرف زد. توغان بیک بیکر کلفت خود را کمی بسوی خواجه متمایل ساخت و گفت:

— این که کار خوبی شده است. البته مباشری (وظیفه جمع آوری مالیات) کاری سطحی و سرسری نیست.... اکنون مرا با راه و روش آن آشنا بسازید.

مجدالدین پیرامون اشکال مختلف ملکیت زمین در خراسان، مناسبست آنها با مالیات و نیز درباره انواع مالیاتی که عادتاً از آنها اخذ میگردد به تفصیل حرف زد و او را به جزئیات این امور آشنا ساخت و به نسبت نزدیک شدن موقع جمع آوری مالیه (قوش)، راجع بان معلومات جداگانه ای در اختیار وی گذاشته سپس

سهامی را که بخودش اختصاص پیدا میکرد، یکایک شمرد و ورق بزرگ کاغذ مزین بامهر هارا از میان اوراق کتابی کشیده گفت: (اینک...)

ایشم وثیقه انتصاب تو است، باید آن را بدقت حفاظت کنی (تو غان بیک بدون آنکه وثیقه را بخواند، آنرا دولا نمود در جیب گذاشت و وداع کنان گفت: (اکنون برای من سفر بخیر بخواهید) و بیرون بر آمد و براسبی که نور بابا زین کرده بود، سوار

شده بر راه افتاد. بر طبق عادت، اسب را با سرعت میراند. در گرهای شدید روز، به دهکده ای وارد گردید. در آنجا نیز مثل اینکه دشمن تعقیبش کرده باشد، با سرعت راه پیمود و در جستجوی محل مناسبی برای فرود آمدن، اطراف خود را از نظر گذرانید

و بالاخره نزد چار باغی از اسب فرود آمد. اسب خسته و کوفته خود را که کف چرک آلود عرق روی پوستش را پوشانده بود، بدرختی بسته، بسمت درختان انبوه چسبیده بهم حرکت کرد و بالای سر پیر زنی که در کنار جو بیار جاری از زیر درختان نشسته چرخ میزد، توقف کرد.

— مادر، مانده نباشی. پیر زن تحت تاثیر صدای (غوغا) چرخ ریزی و «شراس» چریان آب آواز او را نشنید. تو غان بیک با زیانه خود بر شانه استخوانی او فشار آورد. پیر زن دفعتاً چهره لاغر و بر چین خود را دور داده، سفیدی کم نور چشمان فرو رفته خویش را بحرکت آورد و طور غیر ارادی گفت:

— بیا، پسر، برایت چه در کار است؟ تو غان بیک دستور داد:

زمین هموار کرد سپس در کاسه ای کلان دوغ آورد و در حالیکه بزمین چشم دوخته بود، آنرا به توغان بیک تقدیم نموده و خود دورتر رفته، به کوفتن چیزی درهاون بزرگ مشغول شد، توغان بیک کاسه دوغ را تا آخرین قطره سر کشید و سبیل تا - تار خود را پاک کرده نفسی عمیق کشید و تاز یانه و کلاه خود را یکسو نهاده بر بالین تکیه داد و چشمش را

همانطور بسوی دختر دوخته بسود هنگا میکه دلدار دسته بزرگ هاون را برداشته بشدت میگوید، سینه بر جسته اش در میان پیراهن کر باسی می لرزید. توغان بیک که سر زمین های گوناگون را دیده، در میان ملل و اقوام و عشایر گوناگو نزیسته، و در سرای بسا خوانین و حکام، با صدها دختر ماهروی رو برو شده بود بسا آنها از مشاهده این دختر دستخوش

حیرت و تعجب گردید و چون آرزو داشت بایکگی از دختران بیک ها و یا احکام وقت، طی مراسم پر شکوهی ازدواج نماید، بنابراین آن این دختر را برای معاشقه خیلی مناسب یافت. پیر زن چرخ نخ ریشی خود را جمع و جور نموده، با قامت خمیده نزدیکتر آمد و با علاقمندی مرسید بقیه در صفحه ۵۶

بر خیز و فوراً دوغ بیاور ! پیرزن، سر پر از موی سفید خود را که با پارچه لته ای بسته بود، تکان داده گفت: (خویست پسر م) اما بدون آنکه از جاتکان بخورد، صدا کرد (دلدار - های دلدار!). دختری از عقب دیوار پشت فروریخته ای واقع در عقب درختان، دوان - دوان بیرون آمد و پادیدن توغان بیک مثل اینکه خجالت کشیده باشد، آهسته آهسته به جلو گام برداشت و چند گام آنطرفتر توقف کرد.

دلدار دختری ۱۶ - ۱۷ ساله بود قامتی بلند و بدنی گوشتی داشت. سراسر اندامش موزون و متناسب با هم، دارای رخساره های شسته سفید، ابروان نازک و نفیس و پوششاره سحر آمیز زیبایی و نیروی مرحله جوانی در ستاره چشمان سیاهش میدرخشید توغان بیک در حالیکه سراسر وجود او را از نظر میگذرانید گفت: (در حقیقت سر آمد تمام دختران بوده است) بیستی که اخبار من یک محفل غز لخوانی در هرات، از جمله بسا ابیات دیگر توجه او را بخود جلب نموده و مقبول خاطرش واقع شده بود، بیادش آمد:

ترجمه:

آنکه بر رخساره گلگو نش، نقش خال بست، موی وقامتش رانیز هما هنگ آفرید.

توغان بیک با خود چنین اندیشید: (گویی شاعر این شعر را بخاطر این ماهروی زبا سروده است) دلدار با رخساره های گلگون از انفعال پرسید:

مادر، مرا بر چه کاری خواستید - دخترم، برای برادرت - بیک دوغ بیاور!

دلدار چشمان خود را از زمین بر داشته، نگاهی به توغان بیک افکند و بدون آنکه چیزی بگوید، خواست به عقب بر گردد، اما پیر زن او را متوقف ساخته، بملا یمت گفت:

- او نه ... - آنجا خود زیر درختان سیب را نشان داد - فرش بینداز!

جوان، میخواهی خستگی در آوری.

توغان بیک که نگاه خود را از عقب دختر دوخته بود، طور غیرارادی سر تکان داد لحظه ای بعد دختر، شالی کهنه، با دو شک و بالشتی نو آورده، بمهارت روی



مردی بانقلاب بقیه

تا اینجا داستان :

گنتر مامور لایق پولیس به تعقیب سازمان بقیه ها زندگی اش را از کف داد. الک معاون کمیسر پو لیس به تشویق دیک گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مرد موزی است هیبراید. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نوابارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خود نزد مایتلند پیرخانه دهد و تلاش خواهرش برای ادامه کار او نزد مایتلند به کدام نتیجه نمی رسد و او را ترس می کند. دیک از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یک سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود با تحقیقات پو لیس هاگن مدیر کلپ هیرون گرفتار میشود. اما هاگن بطرز عجیبی فرار میکند و اکسون پولیس به اثر اشتباهی که دارد بکس هایی را که مرا جمعین در شعبات حفظیه استیشن های ریل به امانت می سپردند در دفتر مرکزی تفتیش مینماید. در ان ای تفتیش بمبئی در دفتر پو لیس منقلب میشود و اینک بقیه داستان.

شانرا بدیگر نزدیکتر بسازند. دیک دوری زد و بسوی عمارت دوم و سوم فابریکه روان شد. اکنون تعقیب کنندگان به او کافی نزدیک شده بودند. دیک در حالیکه خودش از نفسی و بیخس رفتن مانده بود صدای یک نفر را بدنبالش می شنید ما در همان لحظه چشمش به یک دکمه زنگ خطر حریق به روی دیوار افتیده فوراً موضوع یک صحبت بی تفاوت و عادی سابق بیادش آمد. دیک با مشت شیشه جلو دکمه را شکسته. زنگ را بصدا در آورد. اما در همین لحظه چند نفری که بدنبا لش بودند خود را به روی او انداختند. او بدفاع از خود پرداخت اما میدید که مجادله با آن تعداد نفر بیپوده است و باید از موقع استفاده کند.

دیک با صدای سنگین و تهدید آمیزی به آنها خطاب کرد: بچه ها مرا بگذارید، هاگن مرده است.

فرصت بسیاری بدی بود، زیرا درست در همان لحظه هاگن از سمت مقابل پیداشد. البته سخت ذلله و خسته معلوم میشد. از شدت درد رنگ صورتش زعفرانی شده، علائم خشم و خشونت در کلامش موج می زد. هاگن به لحنی حرف زد که دیک نتوانست معنای آنرا بفهمد و به تصور آن شد که هاگن به لهجه ها لنیدی صحبت میکند.

هاگن اظهار داشت: تو باید سزای این دام گذاری را در راه من ببینی تو باید خودت توسط جریان برقی را که برای کشتن من و رفقایم بوجود آوردی، بمگیری.

هاگن مشتبی حواله صورت دیک کرد، اما دیک سرش را بیک سو کشیده و مشت هاگن محکم به دیوار خورد. هاگن فریادی از روی خشم بر آورده بطرف دیک حمله کرد و با ناخن های هر دو دست به سروصورت دیک افتاد درست همین حمله هاگن باعث نجات جان دیک گردید. زیرا افرادی که دستهای دیک را محکم چسبیده بودند، بازوان او را رها کردند تا بدین وسیله برای سسر

است، و لولانکه بر انباشد باز هم می تواند خطر ناک باشد دیک گاردون با میله آن ضربتی محکم به فرق یکی از آندو که نزدیکتر آمده میخواست او را محکم بگیرد، نواخت و با همان یک ضرب خود سر از چنگ او نجات داده به دویدن ادامه داد.

دیک متوجه شد که مرتکب اشتباه شده است. زیرا دریافت که شش نفر در آنجا بودند غالباً تعداد آنها می توانست به ۲۰ نفر برسد و کافی بود که بابلند شدن یک صدا باخبر شوند.

دیک تلاش مینمود هر چه زود تر خون شرابه جاده عمومی برساند و جاده عمومی توسط یک مقدار بته های انبوه و وحشی از نظر پنهان شده بود. اما دیک از همین سبب مرتکب اشتباهی شد در میان بته ها سیم خار دار کشیده بودند و او میبایست به روی زمین های ناهموار دوان دوان به پیش حرکت می کرد. بدون آنکه مجال دیدن پیش پای خود را پیدا کند، به روی پارچه سنگها میلفزید و در حالیکه در کف هر دو پایش درد شدیدی احساس مینمود لنگ لنگان پیش میرفت و هر قدر از سرعت گامها یش کمتر میشد، به همان پیمانگی کسانی در تعقیب او بودند، بیشتر توفیق می یافتند خود

لعنت بشما، چه شدید؟ هاگن از پله های زینه شتابان بالا آمده پایش را به روی تخته فلزی گذاشت. برای یک ثانیه خشک بر جای مانده، سپس ناله خفیفی از دهانش برآمد جسم سنگین اش عقب غلتیده از اثری افتادن او صدایی برخاست و بابلند شدن صدا دیک نیز درنگ بیشتر را جائز ندانست. به یک جست از روی تخته فلزی که به جریان برق وصل شده بود، گذشته، از روی جسد هاگن که در زمین دروازه افتیده و پته اول زینه را مسدود ساخته بود، عبور کرد. دفتر کوچک در پائین خالی بود. به روی میز یکی از تفنگچه های خودش که شب پیش از کمرش باز کرده بودند، وجود داشت. دیک تفنگچه را برداشته به سرعت در رهرو طولانی فابریکه بنای دویدن را گذاشت. یک دروازه را که پیشرو یش پیدا شد باز کرد. از عمارت بیرون رفت. صدای فریادی را شنید. و قفسی رویش را بر گرداند. دوتن از دار و دسته همکاران هاگن را در چند قدمی خود دید. دیک تفنگچه را از جیب بیرون آورده به روی آندوماشه را کشیده اما هاگن جاغور تفنگچه را برداشته بود. تفنگچه بر او یهک اسلحه عجیبی

خزیده دست برد و کیبل را محکم چسبیده با تمام قوت آنرا بطرف خود کشید. در زیر فشار و قوت بازوان دیک سلیتز کاشی که سیم کیبل در آن بند بسود شکست از شانس خوب پارچه های شکسته سلیتز به روی انبار خاکروبه ها افتاد و صدایی بر نخاست. نیم ساعت بعدی رادیک با شتاب تب آلودی فعالیت داشت تا اینکه پوش را بری کیبل را جدا کرده، سیمهای مسی آنرا لچ ساخت. دستهایش به اثر فعالیت سریع و عجله زیاد خون آلود شده و ناخن هایش یک سره شکسته بود. اما پس از یک ساعت فعالیت شاقه موفق شد پوش کیبل سیم را تابه آخر دور کند. باخوشحالی متوجه شد که پله دروازه به طرف بیرون باز می شد. و چون تخته سنگین فولاد را بزحمت فراوان بلند کرد، آنرا طوری جلو دروازه قرار داد که هر کسی میخواست داخل اتاق شود، مجبور میبود به روی تخته فولادی پایش را گذاشته، بعد از آن وارد اتاق گردد. پس از آن شروع کرد به پیچانیدن و گذشتاندن سیم کیبل لچ از سوراخ های تخته فولادی.

او هنوز از کارش فارغ نشده بود که روشنی روز سرزد و دامن افق رنگین شده و روشنی از سقف شیشه یی فابریکه به درون تابید. دیک صدای پیچ و پیچ و نجوایی رادر پایین شنید و متعاقباً صدای خفیف تراق بگوشش رسید مثل آنکه کسی قلفک و زنجیر دروازه را بچرخاند. دیک به روی سینه تا نزدیک سوچ خزیده آنرا چرخانده روشن گذاشت.

دروازه بشدت باز شد و یک تن از افراد هاگن پای خود را به روی تخته فلزی گذاشته، پیش از آنکه با فریاد خود نفری بعدی را که از عقبش می آمد باخبر سازد صدادر گلویش خفه شده بیپوش به روی زمین افتاد و نفر بعدی هم نقش زمین شد.

صدای هاگن را از پائین شنید:



رنگ از صورتش پرواز کرد. موتر خود را که راستی بروی چاین حرکت میکرد، مقابل دروازه زندان متوقف ساخته بدون تاخیر کوبه دروازه محبس را به صدا درآورد. دو بار دروازه زد، اما دروازه همچنان بسته ماند. دیک جوراب خود را از پهای درآورده، سند تعویق حکم اعدام را که کثیف شده بود، بیرون آورد. سند باخونی که از کف پای دیک جاری بود، رنگین و آغشته شده بود. دیک مجدداً کوبه دروازه نواخت و این بار خشمش به اوج خود رسید.

بقیه در صفحه ۵۷

دیک البها را بیدار گزیده برای موفقیت خود دعا کرد. وقتی دیک به روی جاده عمومی پیش میرفت دروازه زندان از دور نمایان شد، درست در همان لحظه صدای زنگ ساعت کلیسا هشت ضربه نواخت. و این صداها در گوشهای دیک سخت وحشت آفرید. دیک میدانست که حکم محکمه در مورد اعدام رای بنت دقیقاً ساعت ۸ صبح در معرض اجرا قرار میگرفت در حالیکه ترس شدید و وحشت زاید الوصفی قلبش را فرا گرفته بود، با شنیدن صدای زنگ ساعت

کرده خود بیشتر امکان حمله ولت و کوب را فراهم ساخته باشند اما دیک درست یک ضربت کاری به شکم هاگن وارد آورد. هاگن سویدنسی فریادی از روی درد بر آورده به زمین غلتید.

پیش از آنکه دیگران به مددش برسند و دیک را دو باره گرفتار کنند، دیک گاردون به تندی گردبادی به دور خود پیچیده پای به فرار گذاشت و این بار بسوی دروازه خروجی فابریکه پیش رفت. با تمام قوا خود شرابه دروازه خروجی رساند و در همان لحظه یکی از آن سگها خود را به او رسانده محکمش گرفت اما دیک به یک تکان او را به زمین انداخته، خودش بطرف جاده عجله کرد. صدای زنگ کلیسا فشارا پر میسا خست و دامن افق روشنائی صبحگاهی تازه رنگین میشد و نخستین اشعه آفتاب روی قبه های بسرنجی کلیسا می تابید. همه چیز به سرعت عجیبی روی داده بود.

دیک موتر را طغائیه به سرعت زیاد از آنظر جاده به سویش نزدیک میشد برای یک لحظه افراد بقیه با تعجب و دهان باز به طرف موتر اطفائیه خیره ماندند. و آنگاه بدون اعتنا به غنمت شان عقب گرد کرده پا به قرار گذاشتند. دیک با اظهار چند کلمه به سردسته گروه آتشی نشانی موقعیت را تشریح کرد در همان لحظه یک موتر دیگر هم از راه رسید و افرادی قوای اطفائیه کسانیه بودند که از بقیه و دار دسته لشمس هراسی انداشتند.

در حالیکه هاگن را دست و پای بسته به موتر انداختند، دیک به ساعتش نگاه کرد. عقربه آن بالای شش قرار داشت. دیک بسوی موتر رولز روسی زرد خود دوان دوان رفته، خود را در موقعیت بدی از لحاظ کمبود وقت میدید. خو شبختانه هاگن موتر را خراب نکرده بود و با اولین شتارت به حرکت در آمد شاید اونقشهی در سرداشته که شخصاً از موتر استفاده کند. سه دقیقه بعدتر دیک باز حمت فراوان خود شرابه سینه کشید و تا به نزدیک موترش رساند لبهاش کثیف شده و جای خراشیدگی ناخن های هاگن در صورت او پیدا بود. دیک پشت جلوموتر نشسته به سرعت گلاستر حرکت کرد.

دهان مندان خار سمان

زیبارویان آلمان و سرنوشتهای شگفت انگیز شان



از فرط غربت از بین میرفتیم. و اما امروز خانه ای در لوهولن واقع لونه بو رگ دارم و اگر حقیقت را از من بپرسید با شوهر و فرزندان خویش در کمال خوشبختی بسر میبرم.

کار میلا که حالا ایبریک یاد می شود ملکه زیبای آلمان میگوید:

بعد از اینکه ملکه زیبای آلمان انتخاب شدم رقیبان من افواها ت غلطی علیه من شایع ساختند. وی به خبر نگار شترن گفت آنچه مرا بعد از انتخاب شدن از همه بیشتر رنج میداد شایعاتی بود که علیه ملکه زیبای آلمان انتشار داد بودند. آنوقت امریکارفته بودم تا باری در مسابقه ملکه زیبای جهان اشتراک ورزم طی هفته های که در فلوریدا انتظار مسابقه را میکشیدم ناگزیر بودم که با منیجر اوپال که وسیله مسافرت مرا تا امریکا فراهم کرده بود تماس بگیرم. در پهلو ی اطاق من یک راهبه زندگی میکرد. در

حالا دو کودک داریم یکی بنام نیک که نه ساله است و دومش نیکول بیش از شش سال ندارد. من حالا به حیث یک زن، زنیکه مسؤل تنظیم است بسر میبرم. من مجبور هستم اطفال خود را مکتب ببرم و عصرها سوانهای مکتب شام را حل کنم گریتی داوب که از یک خانواده متمول آلمان به شمار میرود تصور میکرد که زیر عنوان ملکه زیبای کشورش در زندگی پیشرفت سریعی خواهد نمود. ولی از اینکه در یک موسسه جراب فروشی کار میکرد و با آن موسسه تعهداتی داشت نتوانست با کمپنیهای فیلم گیری قرار دادی عقد کند خودش میگوید روی هم رفته عده زیادی مخالف من در فعالیت سینمایی بودند و ازین جهت خسارات زیاد مالی را متحمل شدم. و از همه بیشتر مرا نارنج میداد حالا ناگزیر شده ام مانعانه در برابر یک هزار مارک در یکی از مغازه ها بزرگ کارنمایم. اگر پدر من نمیبود



گریتی داوب

معمولا زنی که از زیبایی و جمال بهره کافی داشته باشد و بندها رد همه نعمتهای جهان در مقابل وجود او نهفته است و این استبانه بزرگ بشمار میرود در ذیل به معرفی سرنوشته است یک سلسله چهره های میپر دازیم که یک وقت زیباترین دختران کشور خود به شمار میرفتند ولی تقدیر آنان را به سر نوشت های عجیبی دچار ساخته است که یقینا برای خوانندگان محترم ژوندون خالی از دلچسبی نخواهد بود.

ملکه زیبای سال ۱۹۵۷ آلمان

گریتی داوب ملکه زیبای سال ۱۹۵۷ آلمان بجواب خبر نگار شترن گفت:

حقیقت این است که هیئت زوری اوپال «موسسه ای که بهترین دختر را به عنوان ملکه زیبای آلمان انتخاب میکند» بصورت ناخواسته سعادت شخصی مرا تامین کرد. در هامبورگ شخصی با من مصاحبه کرد و اتفاقا همین شخص همسر زندگی من شد.

کارل هانیس هولمن که فعلا همسر من است آنوقت که با من مصاحبه بعمل آورد متصدی پروگرام مودر تلویزیون محلی بود.



ملکه های زیبای آلمان

کارمیلا

عین حال دوستی داشتیم که بسوی فوق العاده اعتماد میکردم و امروز نیز مورد اعتماد من میباشد تا اینکه او را به همسری خود برگزیدم.

در انتخابات ملکه زیبای شانس بسیار نداشتم زیرا موسسه تولیدات سامان آرایش ماکس فاکتور این پروگرام را تنظیم میکرد و موسسه مذکور خیلی میگو شید تا در جاپان برای خود بازاری پیدا نماید و لهذا آرزو داشت یک دختر جاپانی به حیث ملکه زیبای انتخاب گردد. وقتی به آلمان بازگشت طوریکه خودش میگوید نه ماه تمام امضای خود را به علاقمندان می فروخت، بعد به اختلال اعصاب گرفتار شد یک مدت هم مانکن بود. وی حکایت آشنایی خودش را با شوهر چنین تعریف میکند:

در یکی از سواحل شنا واقع برلین با شوهر خود معرفت حاصل بقیه در صفحه ۵۸

شینه

در نزدیکی شهر زوخورد پشت دوام داشت میگفتند تعداد عساکر دشمن خیلی زیاد است و شهر را مورد حملات شدید قرار داده‌اند. ازین سبب جوانان، پیرمردان، اطفال و زنان همگی بخاطر پیروزی دوست باوسایل دست داشته کمک میکردند مگلی رابرای وارسسی مجروحین اختصاص داده بودنددر آنجا لباس وادویه وپارچه هابرای بستن زخم هایعساکر گرد آورده بودند. گادی های شهر برای انتقال مجروحین وکاروان کراچی ها جهت حمل و نقل صندوق های مرمی ومهمات جنگی بکار انداخته شده بود. مشکل عمده رسانیدن آب برای جنگجویان بود. بامشک ها برای عساکر آب می بردند واین آب که ز یسر شعاع آفتاب گرم ولامطبوع میشد به هیچوجه برای جنگجویان کافی نبود. ساحه ایکه خط اول محاربه بحساب میرفت بکلی بدون آبو جنگجویان خسته وتشنه بودند. هوای گرم وسوزان آن منطقه به اثر انفلاق مرمی های توپ واتش ماشیندار وتفنگ بکلی خفقان آور شده بود. سلاح جنگجویان به اثر آتش کردن ونیودن آب گرم شده بود.

جنگجویان آب میخواستند مردم باجدیت تمام ازچاه ها وچشمه های دور باظروف مختلف آبرابه اراضی خشکی کهجنگ بالای آن جریان داشت میرسانیدند.

گوش داد، ابروهایش از هم دور شد ودوباره به زن نگاه کردوگفت:
 - می شنوی ؟... آنها هستند .
 زن گفت :
 - کدام ها... ؟
 کراچی بان دستش رابلند کردگویی ماشینداری بدست دارد . اوگفت:
 - ماشیندار ها ... بشنو . ته تته میشنوی...
 درو میکنند مثل داس .. اوه تو برو ...
 زودبرو .. آنها آب میخواهند ... پشت همین تپه هستند .. خیلی گرم آمده اند من هم آنجا بودم .

کراچی بان بعدا مثل آدمی که همه چیز را میداند ادامه داد:
 - این ماشیندار هابدون آب نمی توانند کار کنند .. اصلا ساختمان آنها طوری ...
 او حرفش را برید ... زیرا زن دیگر منتظر حرفهایش نشد، او میدانست که بگدام سخت بایست برود. کراچی بان که آدم پرحرفی بود لحظه ای برجای ماند، اندکی افسرده خاطر شد زیرا طبق عادت میخواست اندکی لاف بزند ویاروه سرانی کند، مردم شهر کار عمده

اورا ندیده بودند فقط میدا نستند که او حرف میزند آنها هم حرف ابلهانه زن پیش میرفت کراچی بان مثل روزهای دیگر بنظرش احمق و بیکاره جلوه نکرد افلا همینکه به میدان جنگ رفته بود تو انست حس اعتماد زن را جلب کند واکر موقع دیگری می بود شاید شینه یک کلمه حرف اورا نمی شنید .
 کراچی بان از دور صدا کرد .

- همینطور مستقیم برو... آنها آنطرف تپه هستند، فهمید ی ؟...

شینه جوابی نداد، بعقب هم نگاه نمی نکرد او این اراضی را بلد بود، میدانست که تأمیدان محاربه پیش از هزارگام باقی نمانده، زن اندکی خسته بود، دردی درپا هایش حس میگرد ولی بصورت غیر متر قبه به شدت قدم هایش افزود، گام هایش را بلند تر بر میدا شت ولی در عین حال میگوشتید آب از کوزه نریزد.

از بالای سرش چیزی مانند یک پرندگشت ولحظه ای بعد صدای انفجار تکانش داد. این صدا بلند تر وهیب تر از صدای دیگر بود .

بقیه در صفحه ۵۹



کسانیکه باشتاب آنها نقل میدادند چهره های مضطرب وپراز دلسوزی واهموه داشتند.
 در میان آن جمع زنی هم دیده میشد، او شینه نام داشت . کوزه ای رادوی شانه گذاشته بود ومیخواست از داخل شهر به میدان جنگ آب ببرد . او زنی بود قوی با اندام رساستش را میشدچهل سال تخمین زد . مردم شهر همدیگر را می شناختند وبا خصوصیات همدیگر آشنایی داشتند . واین زن هم خصوصیا تی داشت که موجب شهرتش میشد . او زنی بود فقیر ولی سرسخت وزحمتکش ، عجیب این بود که در مواقع عادی وغیرعادی کسی نتوانسته بود خصوصیت بدی رادر وجود او پیدا کند ، وقتیکه در مورد او حرف میزدند دست خودرا بعلا مت حق شناسی بلند کرده از انیسرو استقامش راتعریف نمودند (شینه) بااطفالی که آنها هم ظروف کوچی را از آب پر کرده باخود گرفته بودند بطرف میدان جنگ روان بود . میخواستند بدانند که جنگجویان دیگر چه چیز ضرورت دارند . او شنیده بود که آب برای نوشیدن وسرد ساختن ماشیندار ها لازم است اودوباره این ماشیندار ها چیزی نمیدانست ونمی فهمید که چرا این ابزار جنگی به آب ضرورت دارند . دربین راه شنید که میگفتند:
 (خیلی گرم آمده اند... دیگر نمیتوانند فسر کنند ... برای آنها آب لازم است...) او فهمید که باید عجله کند وپیش برود . دود غلیظ قسمت های مختلف فضا را پر کرده بود، ازهر گوشه صدای فیرهای پیاپی بگوش میرسید . صدای فیر ماشیندار ها اورا بیاد آواز ماشین خیاطی اش انداخت، او عساکر رامیدید... اودید که چگونه موضع جدیدی را اشغال کردند . ولی او از عملیات شان چیزی نفهمید، فقط میدانست که جنگ جریان دارد ازطرف مقابل کسی می آمد . او آن سرد را شناخت ، او کراچی بان بود که (گیرو) نام داشت . کراچی بان وقتی که نزدیک اورسید بدون اینکه تعجب کند پرسید :
 - تا اینجا چطور آمدی ؟...
 شینه بدون اینکه بسوال او پاسخی بدهد گفت:

- حالا وضع چطور است ؟...
 کراچی بان بعقب تگاهی انداخته گفت:
 - بد نیست... دشمن را متوقف ساخته اند دشمن از پیشروی بازمانده.
 کراچی بان بازم نگاه به جبهه انداخت و ادا مه داد:
 آنها هیچ چیزی کرده نمیتوانند ... اما تو خوب کار کردی، جنگجویان ما به آب ضرورت دارد.
 کراچی بان لحظه ای به صدای ماشیندار ها که آنطرف تپه بصورت لاینقطع فیر میکردند

روز گذشت و شب فرارسید و شب هم میگذشت
 شب سپهگینی بود ماریا گمان میکرد که وحشت
 داخل خانه شده است مرده نسته و کفن
 گردیده بود و شمع های بالای سر چسب زدن
 بود سکوت شوم خانه را فرا گرفته بود
 حرارت اتاق زیاد و بوی زننده اتاق را فرا
 گرفته بود از خستگی شب گذشته ماریا
 میخواست استراحت کند و لی مجبور بود بالای
 سر مرده زانو بزند ماریا نمی خواست
 مستخدمین و لینا درباره اوسخنان بدبختند
 توانست این حالت را تانیه های شب طاق
 بیاورد ماریا شروع بلرزیدن و تب سوزان
 ویرا گرفت لبانش خشک و رخسارش گرم
 و زرد شده بود .

باقی دارد

من و خانم کاپیتان همه شب اینجا
 بودیم در ابتدا شاید در حدود ساعت یازده
 شب درد طاقت فرسای را احساس کرد
 گویا که حالتش بدتر میشد بعدا آهسته آهسته
 آرام شد مثلیکه او بخواب میرفت . درین
 موقع ماریا داخل اتاق شد و لینا با و ی
 سر گوشی از مردن کاپیتان خبر داد ماریا لبانش
 را چطوریکه گمان میرفت چینی میزند و لی
 بعضی بغرف بستر رفت و خاموش در کنار
 بستر زانوید .

خبر مرگ کاپیتان به همه جا تیت شد ولی
 میت برای تسلی دادن آنجا نیامد و او باید
 اولین کسی میبود که سراغ شان می آمد .
 ماریا بیپوده تمام روز انتظار میت را داشت

ولی بیامردی ما این جاباشیم .

هر دویشان کنار بستر اونستند اندرسن
 بخواب رفته بود یک خواب راحت که تمام
 شب را گرفت صبح وقت ماریا اطاق مریض را
 ترک گفت و گفت که خیلی خسته است لینا
 بفکری فرورفته بود که دکتر داخل اطاق
 گردید . دکتر نزدیک اندرسن رفت با چهره
 تعجب زده گوش قرارداد دست کاپیتان را
 گرفت و دوباره آنرا درمنا رها کرد و پرسید:
 - اوکی مرده چرا خبر نگردید .
 لینا از مالیدن چشمانش صرف نظر کرد و

گفت :

- مرده آیا با دار مامرده ؟
 - پس تو میدانی چرا این جانبودی ؟

- نه من احساس میکنم دردم کم شده میرود
 و گمان میکنم بزودی بخواب خواهم رفت .
 ماریا گفت :
 - لینا چه باید کرد اومیگوید که دردش
 کم شده میرود آیا عقب دکتر روان نکنیم ؟
 لینا در حالیکه خیلی خواب آلود بود و خمیازه
 میکشید جواب داد :
 من نمی دانم . دکتر گفت امشب دوباره
 می آید همینطور نگفت ؟
 و در صورتی که درد کم میشود و به خواب
 میرود .

ماریا به آهستگی گفت :

- من هم همین طور فکر میکنم اگر چیزی
 واقع شود بزودی عقب دکتر کسی را میفرستم





عالم توجتار بیگوف

مترجم : ژرف بین

بودنه باز

سلطان پهلوان به کار و بار همیشه اش میبوی داخت و بودنه هایش را از یلگا خلطه به خلطه دیگر میانداخت و سر گرم بود همینکه خانمش عایشه خانم از کار بازگشت نمود بدون آنکه سرش را از کارش بلند کند و یا رویش را بگرداند گفت :

چطور که امروز گرنک گرنک راه میری - مانده شدی ؟ معلو مدار ، وقتیکه خانم صاحب از صبح تا شام سر کرد ها بماند لازم نیست که انسان ده رفتارش خرام جستجو کند . در همین لحظه اطرافش را می شنود که می گوید :

هله کمکم کو !

سلطان پهلوان رویش را بر گرداند و همینکه به زنش دید مات و مبهوت در جایش میخکوب شد: عایشه خانم را دید که در آستانه در ، در حالیکه یک پایه تلویزیون را به دوشش دارد ، ایستاده است .

سلطان پهلوان نزدیک بود از خوشحالی منفجر شود :

پولی ندارم که بیکی سر بکشم و جنات شما تلویزیون میخرن ... پخیالم که دلته تلویزیون کهنه ما زده ... همیطو نیس ؟

عایشه خانم بدون آنکه دیگر منتظر شوهر بماند خود را نزدیک صفحه حویلی ساخت و گفت :

اگه توام مثل مه کار میکنی پیسه های ما برای همه چیز کافی میبود ... آخ که چه گرا نکسی اسی ...

سلطان پهلوان در حالیکه هنوز هم با بودنه پاهایش مشغول بود رویش را نیمه بطرف خانمش دور داره گفت :

نه که تلویزیون به قسط گرفتی ؟ قسط اولشه چند دادی ؟ صد روپل یا کمتر - اوف خدایا ... مه تلویزیون نه خریدیم ...

تلویزیون به خاطر کار و فعالیتیم به مه جایزه داده اند .

بالاخره عایشه خانم به ترا مس نزدیک شد و آهسته تلویزیون را روی آن گذاشت و در حالیکه دمش را راست میکرد گفت :

بسیار تشکر شوی جان، تشکر از کمکت :

سلطان پهلوان تمام خریطه های بودنه را گره زدو به چوب درازی که حاوی حلقه های زیادی بود آویخت و رویش را بطرف عایشه خانم گشتا نده گفت :

مه خو میفا میسم که خانم جانم بدون کومک مه هم میتانه کار هایش انجام بته . همینکه میداند شو هرش دوستش داره .

فورا سر احساسات وو جد میاید و کارهای یک روزه ره ده یک ساعت انجام میتنه . و راه منی از یکه پلان کارته دوصد فیصد اجرا کدی چرا فقط و فقط همی یک تلویزیون نه برت جایزه دادن ... ؟

خچی چی با ید میدادن؟

لااقل یک مو تر ما سکو بیچ یا زپرو زنی !

مه خو دریوری یاد ندارم !

یاد میگیری !

نه نه ، از همی تلویزیون شان هم تشکر ، تشکر از ریاست ماکه چشم پوشی نکرد .

سلطان پهلوان تعجب کرد و گفت :

چرا تشکر عزیزم؟ چرا آخر؟

بخاطر اینکه اگر مو تر میدادن

نمیتا نستم تا دهن در وازه او رو سرشانیم بیرم .

خانمش به مشکل نفس عمیقی کشید و مثل اینکه گفتن یک حرف هم برایش ثقیل تمام میشو د گفت :

تو خو اول کمکم کو که ای سبیلی ره ده زمین بانم باز قصه میکنم . برت تیلفون کدم ، فکر کدم که به کمکم می آئی و قسرا ر استقبال میکنی ..

تو خو میفامی عزیزم که مه تیلفون را نمی ور دارم : گفته همیشه یک دفعه ده تیلفون رئیس ما باشه و کار نوی ره به مه بسپاره صبر صبر حال می آیم نمی بینی که مصروف هستم لازم است که این بودنه را هم در خلطه نه یندا زم .

آخ مورد وم ... اوخ که چه گردنگی اسی ...

خو همینطور که تال میستی شاید از دستم خطا بخوره ... سلطان پهلوان وار خطا می گوید :

چی مره هله پته می سازی چیزی سوخت ، در گرفت ؟

گفتم که حالی میایم کمکت می کنم اول بودنه ره ده جایش پرتم باز ... یعنی که این تلویزیون نه خریدی بلی ؟ یعنی که پیش تو پیسه هایی بود که از مه پشتان کنده بودی بلی ؟ مه پول ندارم که بره بودند گک هایم دانه بخرم ،

اوه ، هو خانم جان چه تلویزیون قشنگی ! از کجا گیرش آوردی ؟



همان بهتر که دست بی هنر در آستین باشد.



از بالا به پائین بدون شرح

قهوه

زن و شوهر سخت باهم جنگ کردند ، خانم عصه انی شد و بکسش را بست و گفت:

حالا می روم به شهر خود نزد مادرم و دیگر هرگز پایه خانه تو نمیگذارم.

شوهر با خونسردی دست خود را در جیب کرده و یکمقدار پول بیرون کرده و گفت:

- بیا بگیر اینهم خرج رفتنت. زن پول را گرفت و با او قات تلخی گفت:

- پس خرج بر گشتم چطور میشود. ۱۹

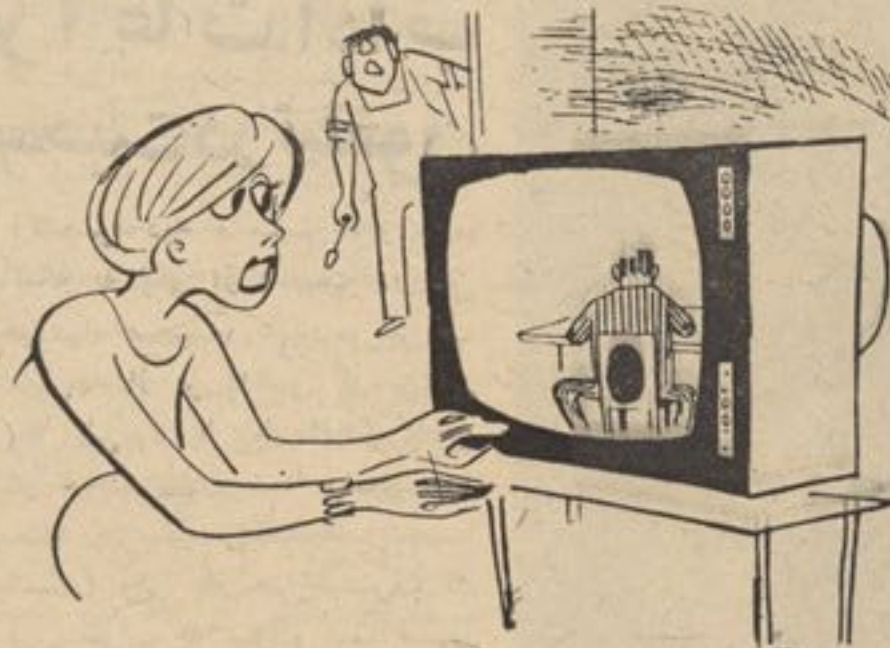
پیری

روزی یکی از دوستان (جاوین) زوباو کرده وگفت.
راستی (جان) تواز چه وقت احساس پیری کرده ای ؟
جان وین بلافاصله گفت
- روزی بیک خانم جوان چشمک زدم ، میدانی او از من چه پرسید؟
نه - چی پرسید؟
- هیچی ... گفت آیا چیزی -
بجشمتان رفته آقای جان وین .



حسادت

خانم وقتی وارد آشپز خانه شد دید نوکرش به آموزش دست مشغول عشق بازی است. مامور پست به محض دیدن خانم فرار کرد و خانم روبه نوکر کرد وگفت:
- دختر بی حیا خجالت نمی کشی ، بگذار آقا بیاید همه چیز را برایش خودم گفتا!
نوکر شروع به گریه کرد و تا چاشنت دست به پیچ کاری نزد چون خانم دید او چپ نمیکند، گفت:
- دیگر اینقدر گریه لازم نیست مگر از آقایان اندازه میترسی؟
نر کر حق کنان گفت : - خانم ، شما هنوز نمیدانید آقا چقدر حسود است .



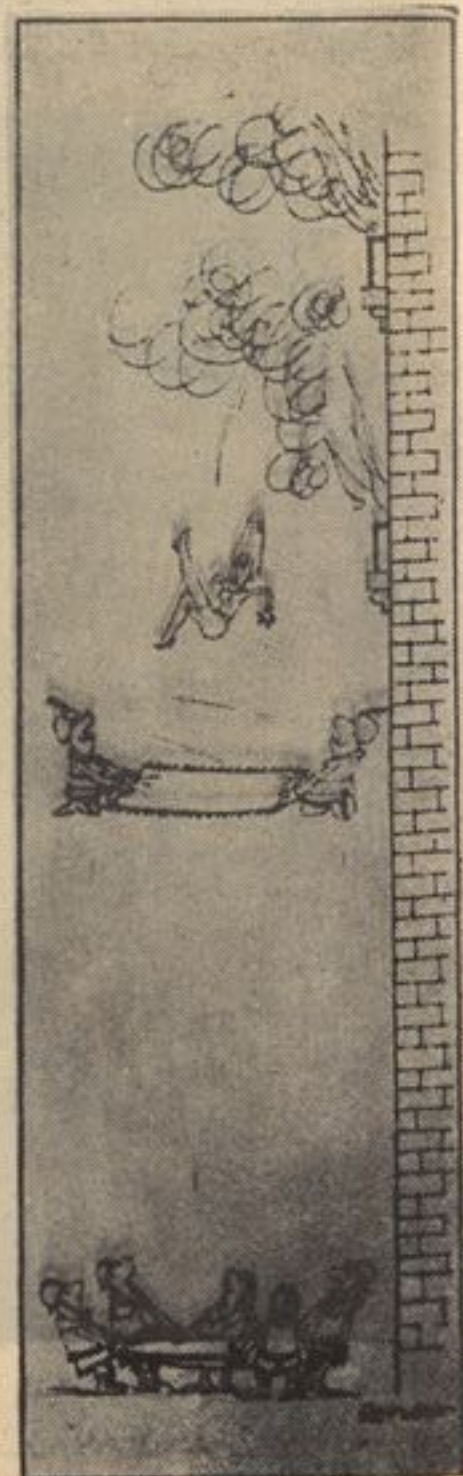
تلویزیون درست شد و لسی عکسها و آدمهارا چیه نشان میدهد

زنها

خانمی سرا سینه وازد محکمه شده وگفت
- ببخشید آقا دوسیه طلاق من و همسر من کجاست؟
رئیس محکمه گفت:
چکار دارید شما که هنوز هیچکدام آنرا امضا نکرده اید؟
خانم نفس زنان گفت میخواهم آنرا بسوزانید و نابود کنید
رئیس محکمه با خوشحالی گفت:
- تبریک حتما آشتی کردید.
- نه ، نیمی ساعت قبل شوهرم با موتر تضادم کرد و مرد... حالا میخواهم از اداره بیمه ادعای خسارت کنم .

بهترین مرد

یکی از مجلات فرانسوی مسابقه ای ترتیب داده بود که بهترین مردان شهر را تعیین کند مردی در وصف خود نوشته بود :
- من سیگار نمی کشم ، قمار بازی نمی کنم ، بهمسرم وفا دارم و هرگز بزنی دیگر نگاه نمی کنم ، آرام و مطیع هستم. شبها خیلی زود میخوابم و صبح ها نیز زود بیدار میشوم و همه کارم را شخصا انجام میدهم.....
در پشت نامه این جمله نیز اضافه کرده بود: من درسه سال گذشته اینطور بودم.... چون این مدت را در زندان بسر میبرم .



بدون شرح

حالت افسردگی

حالت افسردگی طبیعی و غیر طبیعی از هم فرق دارد این فرق را از سه نقطه میتوانیم سراغ نمود .

۱ - علت افسردگی طبیعی معقول و قابل تشخیص است و از غیر طبیعی مهم و نا معقول معلوم میشود .

۲ - حالت افسردگی غیر طبیعی خیلی شدید میباشد حالانکه طبیعی آن آنقدر شدت ندارد .

۳ - جوانیکه بحالت افسردگی غیر طبیعی گرفتار است کاملاً زیر اختیار آن حالت میباشد و خویشتن را کنترل کرده نمیتواند حالانکه افسردگی طبیعی زیر اختیار شخص است معلمین باید پایین فرقهها خویش را ساخته و اشکال غیر طبیعی آنها بشناسند .



وضع اکثر مردم از یکروز بروز دیگر کم و بیش فرق میکنند. لاکن یکعده مردمان اند که تغییر وضع شان شدید میباشد باندازه که باوقات مختلف کاملاً یک شخصی دیگر میشوند این حالت در جوانان نورمال عام است شاید آنها بارزوی ما چرا میباشد و یا شاید هم عاشق و هیجانی میشوند و یا شاید از حیاط یکنواخت و دل زنده به تنگ آمده اند ، بر علاوه جوانان با انگیزه های اجتماعی و هیجانی بسیار احساس هستند هر گاه سد و یا مانعی در راه شان واقع گردد حس میکنند که بی کفایت اند و همان است که مقوم و افسرده میشوند .

مواظقت آداب صحبت در تیلیفون

اکثراً دیده می شود - زمانیکه به یکی از شعبات دولتی میخواهید صحبت کنید - طرف مقابل بعد از برداشتن گوشی می گوید (بلی) و یا (بفرمائید) که این روش جواب دادن شما را مجبور میسازد بپرسید (ببخشید اینجا کجاست) ولی باز هم طرف در عوض جواب به سوال شما می پرسد (کجا را کار دارید) .

حالا اگر دقت شود این سوال ها و جواب ها اقلایک دقیقه وقت را در بر میگیرد که این وقت بکلی عبث ضایع شده است .

اصلاً به نظر بنده - بهترین طرز جواب دادن در تیلیفون اینست که وقتی زنگ میاید - گوشی را بردارید و بگوئید - به طور مثال (شعبه پست پارسل - بفرمائید) که بدین ترتیب هم خود را معرفی کرده اید و هم از ضیاع وقت جلوگیری نموده اید .

در اکثر شعبات وقتی زنگ می زنیید گوشی برداشته میشود و میگویند (بلی) و شما میپرسید (فلائی را کار دارم) و طرف بدون



در نظر داشتن آداب معاشرت جواب میدهد (تو که هستی) که این طرز تکلم نه تنها شخصیت خود او را بد معرفی میکند بلکه به حیثیت جانب مقابل نیز بر می خورد .

امید است آن عده از هموطنان عزیز که ازین روش پیروی میکنند در این مورد توجه نموده و باعث ضیاع وقت دیگران نگردند .

محمد هارون شپز از خیرخانه مینه

تاریخچه

چرا
خطا
هست
باش
ا
عمر
هزار
مانند
از
افسو

چرا من خجول و پسر فته هستم؟



از جهان ستارگان
اکثر از خوانندگان ارجمند
ژوندون خاتم را کل و لش ستاره
زیبای سینمای هالیوود را میشناسند
اما نمیدانند که این ستاره زیبای
سینما خوش ندارد که او را مادر دو
فرزند بخوانند.
راکل و لش دختری پنجم تانی که
سیزده سال و پسر بیست و یک ساله دارد
او ظاهراً در مقابل عکاس خود را
خوشحال و سر حال نشان داده اما
خدا میداند که آیا واقعا او خوشحال
است یا خیر؟ بحر حال این یک
حقیقت است که او صاحب دو فرزند
است و درین جای شک نیست که
خانم را کل و لش در سن قرا دارد
که اکثر از خانمها آسرا
خوش ندارند که در آن سن
قرار داشته باشند اما چه میشود
کرد این یک حقیقت است، حقیقت
شیرین برای دخترش که روز بروز
بزرگ میشود و حقیقت تلخ برای
خودش که روز بروز



اصلاح ازین وضع وجود داشته
باشد ولی برای من این راه
خیلی پر پیچ و دشوار مینماید.
من تلاش خود را میکنم که خود را
نجات دهم و امیدوارم که در این راه
موفق شوم.
اگر از من پرسیده شود که چرا
چنین بار آمده ام میگویم
که فامیل من باعث شده که امروز
جوان خجول و پسر فته بار آیم
در آنوقت ها بود که ده،
دوازده سال بیشتر نداشتم اگر
میخواستم مطلب و سخنی را بگویم
و یا در کدام موضوع اظهار نظری
بکنم به دهنم زده میشد و به
من میگفتند که تو را چه ماند
و گپ زدن و اظهار نظر نمودن
و صد ها مسایل مانند این بود که
قدرت حرف زدن را از من سلب کرد
حال که بیست و سه سال دارم و در
صنف سوم پوهنتون درس میخوانم
در بین رفقا به دختر خجالتی و کمرو
معروف شده ام تصور نمائید که در
بین دوستان، آشنایان و فامیل انسان
جای نداشته باشند چه
وضع برایش دست میدهند آیا
جوان امروز باید چنین باشد؟
مسلماً بامن هم عقیده هستید که
نه. ولی چرا این پدر و مادرها سبب
میکردند که این وضع را برای
فرزندان شان بوجود آید و یک دنیا
غم و بد بختی را برای شان بخرند
در حالیکه با کمی توجه در گذشته
به حال امروز چنین حالتی را
نمیداشتم.

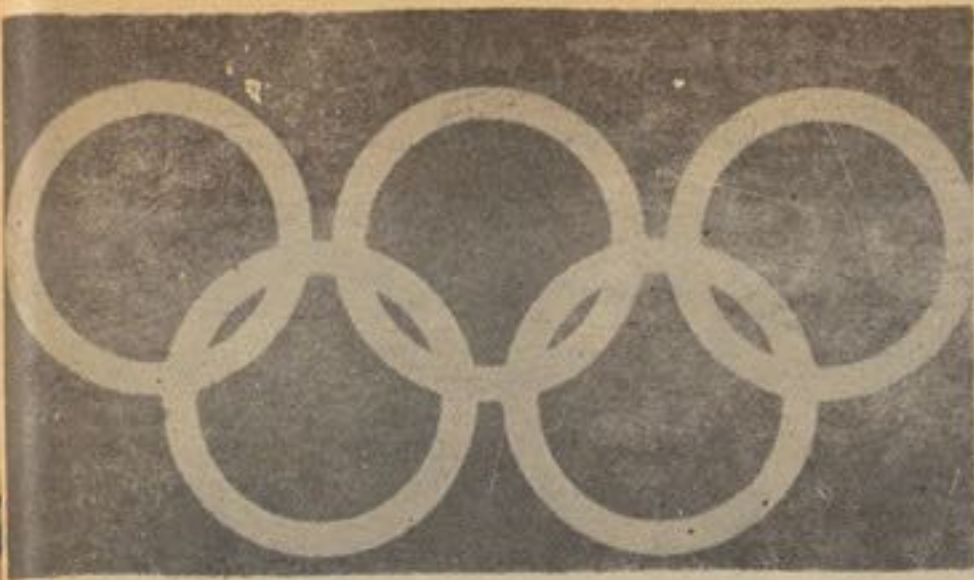
در جستجوی دوست

اینجانب قادر میخوام باکسانیکه
به موسیقی، سپورت و مطالعه کتاب
علاقه دارند مکاتبه نمایم.
آدرس - قادر، شعبه ثبت آواز،
افغان فلم.
بند میخوام با علاقمندان که در
موضوعات شعر و ادب و هم در قسمت
سینمای هندی و غربی علاقه داشته
باشند مکاتبه نمایم.

آدرس - لیسه نادریه - فقیر
حسین اندو هکین - متعلم صنف
یازدهم دال لیسه نادریه .

اینجانب عبدالنبی متعلم صنف
یازدهم لیسه محمود طرزی میخوام
باکسانیکه درباره موضوعات
مختلف اجتماعی علاقمند باشند
مکاتبه نمایم.
آدرس - لیسه محمود طرزی -
عبدالنبی - متعلم صنف یازدهم .

چرا مرا جوان خجول و پسر فته
نمیستم.
خطاب میکنند آیا واقعا من چنین
این پسر فتکی و خجول بودن را
از کجا گرفتم، چرا امروز جوان
پر عقده و در عین حال احساساتی
هستم؟ فکر میکنم که واقعا چنین
بار آمده ام.
امروز که بیست و سه سال از
عمرم میگذرد میخوام مانند صد و
هزاران جوان دیگر باشم، میخوام
مانند آنها جرئت داشته باشم و
از جوانی خویش لذت ببرم ولی
افسوس و صد افسوس که چنین
فکر میکنم تا دیر زمان موفق نشوم
با آنکه راه زیادی ممکن است برای



ورزش

ورزشکاران ما و موفقیتهای پو شیده ♦♦♦

آمد. هنگامیکه توجه یک گروه ورزش معطوف گردید، گروه خوشبین به ورزش، گروه هیگه میخواستند با به های اصل ورزش را در کشور بازم آباد سازند.

خوشبینی مردم ما به ورزش بیشتر گردید و از حد و اندازه زیادتر اشتیاق به ورزش پیدا شد. مردمان زیادی ازین میان به میدانهای ورزشی پناه بردند و به دیدن بازی های خوب پرداختند. بازیهای خوب را که گروه سر پرست ورزش در ورزشها مختلف است ولی در صدر که با بست از همه او لتر به آن توجه شود چند تا از ورزش های است به سطح بین المللی که زیاد تر از همه در سطح جهانی مقام ارجمنندی

متواتر بود. در همان زمان ورزشدوستان این خطه با ورزشکاران باهمتهائی تمام بسوی ورزش میدیدند و افسرده خاطر میگرددند. اما قسمیکه در بالا گفته آمد مردم ما از ورزش بدش نمی آمد اما از وضع ورزش دل خوش ندا شتند.

تا اینکه بعد از کودی چند دنیای شورش و تحرک بوجود آمد، در ساحات دیگر، تحرکات صورت گرفت در ورزش نوعی ر کودی که بود آهسته آهسته از میان برداشته میشد و تا اندازه بر داشته شد.

تحرکات به اشکال مختلف در ورزش بوجود آمد تجمع ورزشکاران صورت گرفت. تیم های ورزشی بازم به فعالیت آغاز کرد. این وضع درین زمان، عصر جدید ما، بوجود

روشنی داشت و نام پر عظمت و تاریخی این خطه را با ورزشکارانی خوبی که تربیت کرده بود در میان جمعیت های دیگر با نام درشت و خط جلی معرفی داشته بود هنگامیکه کشور ما ستاره های شرق پهلوان قهرمان و در ساحات دیگر ورزشکارانی مختلفی خوب بار آورده بود، نامیست از بین نرفتی و باقی.

هنگامی راهم بیاد داریم که ورزش را در کشور ما بعنوان هیچ معرفی داشته بودند یعنی کمیته ورزشی بنام «ریاست اولمپیک» در داخل و بطناً فرسوده شده بود و ورزشکارانی را که خیال ترقی را در ورزش بسر میبرد و رانیدند با وسیله سختی با بیرحسی کامل بسر شان کوبیده شده بود و این وضع چند سال

خوشبختانه بازار بازار سپورت در کشور ما گرم است و ما نند هر وقت دیگر مردم ورزش دوست کشور ما به کوششهای که برای ارتقای سویه سپورتی در کشور صورت میگیرد، با خوشبینی تمام به آن نگرینسته و هر آن انتظار کوشش های جدی تر را در ورزشها وساحه فعالیت آن دارند.

مردمان افغان زمین که در تحت شرایط ضیق از خود شهکار هانشان داده اند، در رشته ورزش نیز ازین شهکاری ها کم نبوده و یکتعداد زیاد ازین شهکاری ها را مردم ورزش دوست این کشور با ستان آریا نای پر عظمت تاریخی چشم دید قرار داده اند.

ورزش که در کشور ما گاهی به اوج وزمانی به اعتدال و روزی انحطاط و با چشم سر شاهد آن بوده ایم برای مردم این خطه چیزی ارزشمند نیست که با کوشش های عجز لانه این و آن سطح فعالیت آن در بطن توقف نکرده و برای مردمان تماشاگر ما دلبد کن تمام نمیشود.

چه ورزشی از خود ما ست و برای ما ست. چیز های که از میان جمعیت و یک اجتماع بزرگ بر خاسته باشد اصیل میباشند و پدیده های اصیل در همه جا ارزشمند و دوست داشتنی است و ورزش هم همین صفات را دارد.

پس اینکه ورزش اصیلیت دارد، چیزی با ارزشی است و در میان جمعیت بزرگی که فرهنگی ملی چندین هزار ساله دارد، باز هم مقام الیری بخود اختیار میکند و اهمیت خود را بیشتر تبارز میدهد هنگامیکه ورزش در کشور ما جرقه های



خاطره آن ایامیکه برای تشکیل تیم ملی مسابقات هیجانی بی برپا شده بود

مترجم، ع (غیور)

دسپار تاید دورزشی لوبو خلورم

بین المللی تورنمنت

دارد، و به پرورش اینها زیاد تر وزود تر با ید پر داحت، و پر داخته شد.

«ریاست او لمپیک افغانستان» به تصمیم اینکه ورزش در کشور بازم سطح قابل توجه را در جهان داشته باشد، تیم های ملی را در بعضی از ورزش ها بوجود آورد.

خلاصه تیم های ورزشی مختلفی در کشور موجود است که با عمر کمی که دارند نتایج مثبتی داده اند که بینندگان را متوجه خود ساخته اند یعنی بازی با شطارت که از طرف آنها صورت میگیرد. نما یا نگر واقعیت است که ورزشکاران ما استعداد فوق العاده ورزشی را دارند.

کمیته ورزشی افغانستان همواره درصدد دیگر موضوعات مسابقات باکشور های دوست را قرار داده است و میگوید، با بازی این تیم های نو بنیاد با دیگر تیم های مجرب کشور های دیگر با تکتیک های خوب و پر ما به رابرای ورزشکاران افغان بوجود بیآورند.

خاصتا همین تیم های ورزشی فوتبال افغانستان که بعد از ملی درصدد

قرار دارند، استعداد های خوبی در میان ایشان است که بازی با دیگر تیم های ورزشی استعداد های ایشانرا بارور ساخته و میسازد. تیم منتخب افغانستان که یکی از تیم های فوق العاده خوب و با ارزشی ما است و امتحان خود را در روز های مسابقات که در جشن صورت گرفت از نظر بینندگان گذشتانده، نتایج آن با اینکه ظاهر آ ناکام بود، ولی میتوان مو فقیتهای پو شید و مکتوبم را بادید وسیع وعمیق به درك آن مو فق شد. و اینجاست که نظربدینانان از سر این تیم پر ما یه ما رد گردیده و به آن ازدید گاه دیگری به مشاهده شروع میگردد.

بهر صورت مسابقات تیم های ورزشی ما در کشور های خارج که به غرض انجام مسابقات دو ستانه صورت گرفته عملی است خوب که نتایج آن به آ ینده قریب در مسابقات بین المللی آشکار می شود.

گرچه مسابقات در کشورهای بقیه درص ۶۲

تنو ورزشکارانو به کبسی برخه واخسته .
ورو سستیو احصائیوی راپورونو ونبودل چه ۱۹۷۲د کال خخه د ۱۹۷۴ کال دجولایی دمیاشتی تر خوارلسمی نیته پوری خه دپاسه پنخه خلویبنت زره تنه ورزشکاران دبالقان دحوزی به هیوادونو کبسی دسپار تاید دورزشی تمریناتو خخه استفاده کپیده .
ورزشکارانو ددی له پاره چه

لکه چه تاکل شوی وه ۱۹۷۴د کال دجولایی دمیاشتی به خوارلسمه نیته دسپار تاید دورزشی لوبو خلورم بین المللی تورنمنت دبلغاریا دورزشی او فیزیکی تمریناتو به سندیوم کبسی به بریالی دول بای ته ورسید

باید وویل شی چه نومویری لوبی ۱۹۷۲د کال داکتوبر دمیاشتی به لومری نیته دیولر خاصو مراسمو به ترخ کبسی شروع شوی وی اود خه دپاسه دووگلو به اوپدو کبسی یو زیات شمیر ورزشکارانو ته زمینه برابره شوه چه به نومویرو لوبو کبسی برخه واخلی .

دسپار تاید فیزیکی تمرینات دورو ورزشی لوبو به خیر دورزش کارانو اوپه تیره دهغو خوا نانو دارگو نیزم اوغرو دیواوری توباو غنبلتیا سره کومک کوی چه داوولسو او پنخه دیر شو کلونو تر منغ عمر لوی .

دغه راز دغه ورزش دفیز یکی جسامت او انهول دساتلود بدن دبنکلا سره زیاتنه مرسته کوی . به خو تیرو کلونو کبسی ددغه ورزش خخه دارگونرم دغنبلتیا او پیواوری توب به برخه کبسی دیری بنی اوپه زره پوری نتیجی ترگوتو شویدی .

دبالقان دحوزی اود ازو پا به نورو هیوادو کبسی دسپار تاید ورزشی پرو گرامونه دلومری خل دپاره ۱۹۰۹د کال به شروع کبسی پیل شوی او داغه وختو چه به بلغاریا کبسی دآزادی دلاس ته راپرلو د انقلاب پنخلسمه کالیزه نامانخل کیده .

ورو سستی ورزشی لوبی ۱۹۶۴د کال به منخنوی ورخو کبسی شروع شوی کله چه ۱۹۶۹د کال کبسی دسپار تاید دلوبو دریمه دوره شروع شوه خه دپاسه دوه میلیون



دسپار تاید دتمریناتو یوه به زره پوری منظره

۱۹۷۴د کال دورزشی تمریناتو له اود ۱۹۷۴ کال دجون دمیاشتی به پاره خانونه چمتو کړی وی ۱۹۷۳د شلمه نیته پای ته ورسیده او تاکل کال دنوامیر دمیاشتی تر وروستیو شویده چه ددغو لوبو وروستی دوره ۱۹۷۴د کال داگست دمیاشتی به ورخو پوری خپلو تمریناتو ته دوام ورکړ اوپه دغه دوره کبسی یو زیات شمیر بریا لیتوبونه یی تر لاسه کړل دهغو راپورونو له مخی چه لاس ته راغی دی اوس دبالقان دحوزی په هیوادونو کبسی خه دپاسه یو میلیون پنخه لکه دری نوی زره تنه ورز - شکاران به یودیرشو بیلو بیلو ورزشونو کبسی گپون کوی .

پابرهنه راه بروید!

شما بطور متوسط روزی ۱۰۰۰۰ قدم راه میروید، اما شاید یکبار هم بفکر راحتی و سلامت پاهایتان نباشد. درباره این عضو فعال بدنتان چه میدانند؟ آیا میدانید که هر یک از پاهایتان ۲۶ استخوان دارد و این تعداد یک چهارم استخوانهای تمام بدن است؟ آیا میدانید که پاها را دیرتر از بقیه اعضای بدن میتوان گرم کرد، زیرا پاهای قلب دور هستند و گردش خون در آنها ضعیف است؛ اگر پاهای زیبا و سالمی دارید، باید از ماساژ تان تشکر کنید، زیرا پوشاندن پوت ها به اندازه پای شما، سلامت و زیبایی پاهایتان را آسیب شده است. پوشیدن پوت ها تنگ و یا کشاده در هر سنی به پا آسیب میرساند، اما در کودکی که پادر حال رشد است ناراحتیهای بیشتری بوجود می آید.

برای سلامت پاها، هر روز پنجه پاهایتان را ورزش دهید، بشکلی که تمام عضلات کوچک انگشتان پا حرکت کنند پیاده روی ورزش بسیار خوب است، به این شرط که از کفش های سپورت پشت و جلو بسته استفاده کنید. یکی از تمرین های خوب برای کف و به خصوص پنجه ها پا آنست که روی زمین بنشینید و پاهارا صاف قرار دهید و بعد به کمک پنجه پا قلم را از روی زمین بردارید. این تمرین را با هر بایست بار انجام دهید. استراحت و شستشوی عوامل دیگر زیبایی و سلامت پاهاست. روزی چند ساعت بدون پوت و جوراب در خانه راه بروید و بنشینید. عصرها پاهایتان را با آب سرد ماساژ دهید و بشوید تا خون در پاها سریعتر بگردد و درآید و به کف پاهایتان برسد.

برای زیبایی پاها، ناخنهای پاهایتان را مرتب کنید و پس از شستن و خشک کردن پاها، ناخنها را رنگ ناخن بزنید، توجه داشته باشید که خشک کردن پاها، به خصوص میان انگشتان، بسیار مهم است. رنگ ناخن زدن های پادرسر مثل رنگ ناخن زدن دست است برای این که براحتی بتواند به ناخنهای رنگ بزند، چند تکه اسفنج در میان انگشت های پاهایتان بگذارید تا انگشت هاز هم فاصله بگیرند.

اگر پاهایتان دچار کدام ناراحتی پوستی شده است بهتر است پیش از هر کار به

داکتر مراجعه کنید، زیرا مسلماً خودتان نمیتوانید این ناراحتی را درمان کنید و احتمالاً وضع را بدتر از آنچه هست میکند.

مسأله مهم دیگر، نگهداشت پاها، به خصوص در تابستان است، زیرا بوی عرق پا برای بسیاری ایجاد ناراحتی میکند برای رهایی از این مشکل باید هر روز پاهایتان را بشوید و جورابهای تان را عوض کنید. اگر بوی پا رفع نشد، از مواد ضدبوی عرق پا استفاده کنید.



محترمه میرمن حفیظه

معلمه یکی از مکاتب کارته پروا ن!

گروه مشورتی ژوندون مقدمات کمک شمارا فراهم آورده است، عده ای از دکتوران همکار با این مجله تأیید میکنند که از نظر طبی چنین (امکانی) کاملاً میتواند وجود داشته باشد. لطفاً در جریان همین هفته یکروز بساداره مجله تشریف بیاورید و با اینکام با تلفون ۲۶۸۴۹ با ما در تماس شوید، تا کمک لازم را بشما بنمایم باید سعادت همیشگی شما.



تهیه و ترتیب از: مریم محبوب

سه قدم

بسوی زیبائی و شادابی شما

اگر میخواهید همیشه سالم و زیبا باشید به این سه نکته توجه کنید، زیرا رعایت آنها سبب میشود که سه قدم بسوی زیبائی و شادابی بیشتر بردارید.

ورزش کنید :-
خوب غذا بخورید و به انداز بپاشید، اما قدم زدن و ورزش را فراموش نکنید. بدن باید تحرک و فعالیت داشته باشد. روزی چند ساعت پیاده روی ورزش یکی از کلیدهای

سلامت و زیبایی است. نتیجه اینکار خیلی زود معلوم میشود.

پس از چند دقیقه حرکت و فعالیت خواهید دید که گونه های تان رنگ گرفته اند و صورت تان شادابتر و سالمتر به نظر میرسد. فکر نکنید همین یکروز و ورزش کافی است. ورزش هم مثل غذا باید هر روز تکرار شود. طناب بازی را شاید بتوان یکی از ساده ترین و مفید ترین ورزش ها به حساب آورد، زیرا سبب



میشود که همه عضلات بدن به حرکت درآید. این ورزش را از روزی ۵۰ بار شروع کنید و به روز ۱۰۰ بار برسانید.

سیگار نکشید :-
کلید دیگر سلامت و زیبایی سیگار نکشیدن است. کشیدن سیگار علاوه ایجاد ناراحتی ها عوارض مختلف در بدن سبب میشود که پوست شادابی و سلامتی را از دست بدهد و بد رنگ و کدر بنظر برسد. پس اگر میخواهید زیبا و سالم باشید، هرگز سیگار نکشید.

درست بخوابید :-
پیش از رفتن به رختخواب پنجره را باز کنید. خوابیدن در هوای اطاق گرم و خشک به پوست آسیب میرساند.

هوای آزاد و خنک سبب میشود که پوست رطوبت هوا را جذب کند و شاداب بماند. از: س. شامل

حلقه رادر کدام موارد باید به انگشت کرد

وای از این مادران درها

درین چاه افتاده بود و صدایش دیگر می آمد سخت از این کار ترسیدم همسایه ها را به کمک خواستم دخترک را از چاه بیرون کردند و بالاخره او بعد از چندی مرد مادر اندرم سخت و ضعیف با ما خراب گردید رفتارش تغییر کرد او خیال میکرد که من قصدا دخترش را به چاه انداختم همیشه خواهر مرا لت میکرد فحش میداد و حتی غذایه خواهرم نمی داد. یکروز دینم خواهرم مریض است میگفت که مرده اش درد میکند و بعد گفت که مادراندم بالکدبه مرده اش زده است دیگر تحمل جایز نبود موضوع را به پدرم گفتم دینم ناگهان پدرم مثل ببری غرورید و مثل شیر می حمله کرد و از دوچوتی موهایم گرفت آنرا محکم به طرف خود کش کرد و گفت :

از این زیاد تر نمیتوانم تو و خواهر هایت را به نزد خود نگه دارم، از این زیاد جان ندارم که برای شما نان پیدا کنم و برای شما بدم. به هر ترتیب که بود من سخنان پدرم را گوش کردم و آنرا جدی نگرفتم او به ما غذای بخور و نخیری میداد .

خواهرام پای برهنه بودند ، لباس شان زنده و پاره پاره تا این که یکروز مادر اندرم برای پدرم گفت :

بهترین راه این است که طاهره شوهر کند و خواهران خود را هم با خود ببرد و او مردی را که تقریباً دوچند سن من عمر داشت و دهقان یکی از خانواده ما بود برایم پیدا کرد جدال کردم جنگ کردم ، قهر کردم با پدرم همبزنم اصلا نشد که نشد مادر اندرم پاهایش را به یک موزه داخل کرده که باید شوهر کنم نمی دانم و به کی پناه ببرم امید دارم که شما بتوانید از مشکل من گره بکشاید و آنرا حل کنید. طاهره از سرپل جوز جان

بدلی معلو از غم و اندوه نامه طولانی خود را از سرپل ولایت جوزجان برایتان میفرستم امید دارم که قبل از نوبت آنرا به چاپ برسانید .

غم های من و خواهرانم کم نیست که به این نامه خاتمه پیدا کند آنقدر زیاد و خورنده است که عنقریب احتمال از بین رفتن ما است. سالها پیش مادرم مرد و من و سه کودک قد و نیم قد خویش را در عالم بی مادری رهسا کرد. بعد از مرگ مادر من ماندم و سه خواهر کوچکتر از خودم . پدرم در ابتدای مرگ مادر سخت به ما علاقمند شده بود شاید فکر میکرد که سه کودک معصوم از پناه آغوش مادر بدور مانده اند و یا شاید هم دلش به عنوان پدر به حال فرزندانم میسوخت و از حد معمول زیاد خاموش و متاثر معلوم میشد تا این که مدتی از مرگ مادرم گذشت خواهرانم تقریباً که بود در وجود پدرم فراموش کردند اما دیری نگذشت که پدرم هوس کرد صاحب زنی باشد که هم پدرم خودش میخورد و هم ما را از تنهایی نجات دهد با موافقت دوستان این کار را کرد زنی یکی از اقوام را که او هم شوهرش را از دست داده بود گرفت . زن پدرم از شوهر سابقش دو فرزند داشت که سخت به آن ها علاقمند بود البته نمیتوان گفت که او زنی بدی بود، نه او بسیار خوب هم بود ولی واقعه رخداد که این بلای لعنتی به سر ما آمد و رفتار او را بکسی در مقابل ما تغییر داد .

روزی عروسی یکی از دوستان بود همگی رفتند من و خواهر اندرم یعنی دختر مادرم به خانه نشستیم وقتی آن ها رفتند من به کار خانه مشغول شدم ناگهان دینم صدای خواهرم به چیخ کشیدن و فریاد کشیدن بلند شد وقتی از موضوع با خبر گردیدم که خواهرم



عکس ها و نمود ها



از زمان های خیلی قدیم انسان متهمین برای زیبایی دست خود حلقه به انگشتش میکند این رسم و رواج از زمان مصریهای قدیم یعنی پنج هزار سال پیش معمول بوده است مصریان قدیم حلقه را برای نامزادی یا ازدواج به انگشت نمی کردند . بلکه در آن زمان چون پول بصورت حلقه رایج بود برای جلوگیری از کم شدن آنرا به انگشت شان می کردند.

بعدا رواج پیدا کرد که حلقه باید به انگشت دوم دست چپ باشد از این لحاظ که دست چپ به قلب نزدیکتر است و قلب را مرکز عشق و احساسات خود می دانستند بنابراین حلقه که بدین شکل میبود بنام حلقه نامزادی شناخته میشد .

ولی درین زمان می بینیم که زن و مرد بدون ازدواج و یا نامزادی حلقه بدست میکنند و مخصوصاً این عمل در هیبی ها زیاد معمول است .

کسی که حلقه نامزادی بدست میکند نباید حلقه دارای تگین و یا بعضی ساختمان های دیگری باشد و در مورد حلقه اول یعنی حلقه نامزادی نباید کنده کاری شود و اسم شخصی متقابل روی آن حک گردد چون امکان دارد که با بعضی عوامل نامزاد ها از هم جدا شوند و حلقه در مورد دیگر آن استفاده گردد.

بعد از جنگ دوم جهانی رایج بر این شد که باید زن و شوهر بعد از عروسی حلقه بدست چپ بکنند و در ضمن نام خود و نامیل باید در آن حک باشد و در وقت جدایی میتوان آنرا بیرون بکشند و گاه و بیگاه از آن استفاده کنند .

زندگی شاعری در کشمکش زمان



**عبدالرحمن در حال صحبت با
خبر نگار ژوندون**
زهر افعال بر گشتم پیشمان
بعدا گفت :
در شعر هم عبدالرحمن تخلص
میکم .
میبرسم .
شعری را که در مورد جمهوری
سرودی کدام است .
ورقه چاپی رامیده و میگوید .
من خواننده نیستم خودت از روی
این ورق بخوان من آنرا اصلاح می
کنم .
ورق را میگیرم میبینم این شعر در
آن تایپ کرده است .
(بقیه در صحنه ۱۶)



عبدالرحمن

کتابها بالایش اثری زیادی گذاشته
است .
گفتم :
به نزد کی درس خواندی معلم
تو در شعر و شاعری کی بود
است .
لیخندی زد و گفت :

به مسجد خانگی میرفتم و کدام
معلم و یا استاد نداشتم .
از اومپیر سم .
تا کنون چقدر شعر سرودی و
اشعارت چگونه است یعنی میخواهم
بگویم از کسی بیروی میکنی چشمانش
را به نقطه نامعلومی میدوز دکلتکش
را در دهنش نزدیک میکند و بعد از
چند ثانیه میگوید .

من بسیار شعر گفتم . اشعارم
عموما جنبه مدح و ثنا داشته است
و وقتی رژیم مردمی جمهوری در وطن
مستقر شد تعداد زیاد اشعار در استقبال
از جمهوری سرودم که اکنون می
خواهم به کمک دولت کتابم را به
چاپ برسانم . این کتاب
(شجاعت نامه جمهوری است)
نامدارد اگر خو است خدا باشد
اشعار دیگری هم راجع به جمهوری
میگویم .
گفتم :
میبخشی که اسمت را نمی دانم
خود را معرفی کن میخندد بلند بلند
و بعد میگوید .

اسم من عبدالرحمن است اهل
وعیالم در نیمروز می باشند .
گفتم :
اولاد داری .
گفت :
بله چهاربچه دارم و سه دختر .
گفتم تخلصت چیست و در شعر
چه تخلص میکنی ؟
اولا خاموش ماند و بعد عوض پاسخ
این شعر را برایم خواند .
الهی عذر خواهم از جانبست
دعایم رسان اندر نجا بست
بروح مصطفی و چار سردار
به اهل بیت همه اصحاب کبار
بکن عفو گناه عبدالرحمن

در بر خور داول گذشت گامهای زمان در چهرهش به خوبی دیده میشود .

او یک دهقان است . دهقانی که سالهاست با شعاع سوزان آفتاب نیمروز خو گرفته .

گامهای آنقدر بر جسته است .
که از فاصله دوری به آسانی این
شیارها به نظر میخورد و این حکایت
را گذشت سالهاست .

وقتی گپ میزند چشمان تیز بین
و کوچکش ، خورد تر میشود چملمکی
های صورتش عمیق تر فرو میرود
و در عین گپ زدن با حرکات مخصوص
خودش دستا نشن راتکان میدهد .
از او میبرسم :

(سواد دادی)
خنده میکند و بالهجه مخصوص
نیمروزی میگوید .
- ای خوارو مه که سواد میداشتم
چه غم داشتم همقه خدا ره شکر
که به خوردی کتاب خواندم .
- گفتم :

کدام کتابها را خواندی ؟
مکشی می کند شال چار خانه اش
را بدور گردانش می پیچد و می
گوید .
بعضی از کتابهای عربی را زیاد
خواندم .
طوری که معلوم میشود که خواندن

او یک شاعر است و میتوا نیسم
بگویم که یک کارگر پر کار هم است .
شاعر یکه سخت در تلاش بوده تا با
شعاع تیز آفتاب خو بگیرد ، کار
کند زحمت بکشد ، عرق بریزد ، پند
نماید تا دیگران از محصورش
استفاده ببرند .

وسر انجام در پایان کارش مستی
از حاصل بر داشته شده خودش را
به عیال خود نگهدارد او در گرمی
سوزان ، در سوزش شعاع داغ آفتاب
نیمروز میکارد قلبه میکند ، تخم
میریزد و بالاخره حاصل این همه عرق
ریزی های خویش را در پایان سال
جمع میکند .

او شاعر یست با شهامت ، درحین
کارکردن در حین قلبه ، لبانش
زمزمه میکند و در عالم بیسوادی شعری
از نا پیدا ترین زرات وجودش به
بیرون تر او شمینماید .

او خوشحال است . خوشحال از
اینکه میتواند غصه ها را با حاصل
زحمات خود بروشادی بیافریند
پند گذشت گامهای تند زمان در
چهرهش به خوبی پیدا است نقش این

آخرین چانس برای منتوین های زیبا

در بعضی سواحل پر نفوس دهاتیان آن که ضرورت بیشتری به گوشت دازند بدین منظور فواصل زیاد تری را طی کرده و به شکار حیوانات پستاندار و پرندگان می پردازند. شکل و نوعیت شکار نظر به ضرورت قبیله از یک جزیره به جزیره دیگر متفاوت بوده و حتی در بعضی حصص بازی خوردنی و برخی مفاهیم دیگر اصلا وجود ندارد جواب مؤقتی درینباره همانا تا سپس و میان آوردن یک سلسله قیودات دربارۀ منع شکار حیوانات خواهد بود. علت شکار وادیت حیوانات پستاندار در جزیره سیبروت قلت گوشت در غذای عمومی منتوین ها بوده و از جانب دیگر این امر بر هم زدن اجتماع و انتقال دادن آنها به قریه هایی جدید و گشتار خاکهای آنها میباید. صید ماهی در اطراف سواحل و دریاها و عملیات در کارهای چوب به شکل متداول، ایوان دارد و همچنان عده از مردمان نسبت قلت گوشت بطور قانونی خرید و فروش مرغها را بین ساکنین جزیره مروج نموده اند از روی بعضی علایم و کارنامه ها ملاحظه میشود که حکومت اندو نیز تا اندازه در راه بهبود همچو مسایل سعی بعمل آورده و لی هنوز قبیلۀ منتوین ها آزادانه طبق آئین و رسم دیرینه شان زندگی خویش را دنبال می نمایند و هم در قسمت کمپنی های چوب کنترل شدیدی از طرف حکومت اتخاذ گردیده است. کمپنی های چوب که قبلا با حکومت قرار داد بعمل آورده اند نیز بایک سلسله مشکلات ناحیوی از قبیل نواحی با پلاقی، بارندگی متجاوز از دو هزار ملیتر در سال باعث دست کشیدن آنها از کار است. علی الرغم حقایق فوق کمپنی های مذکور صرف مبلغ ۵۰۰۰۰۰ دلار امریکائی برای یک هکتار زمین در یکسال می پردازند که درینصورت قیمت کل جزیره هر گاه اجازه داده شود در حدود ۱۰۰۰۰۰۰۰۰ یونند که قیمت یک عراده تراکتور است خواهد گردید.

هر گاه حیوانی جهت شکار اختصاصی در هر قسمتی از جزیره قلم داد گردد حفاظت و مراقبت این کار غیر ممکن بوده و منتوین هادرین باره شدیداً مخالف اند. در اثنای یک هفته که در آنجا سپری نمودم چند تنی را با گروهی که از دیگر گروهها مجزا زندگی بسر میبردند سپری کردم ولی تا کید بعمل می آوردند تا در نواحی ساحلی و یادر کنار های در یای عمده جزیره اقامت نمایم.

مفکوره اختصاصی دادن حیوانات جهت شکار از طرف آنها بصورت آنی و خود بخودی رد گردیده و لی همینکه مفهوم آن برای آنها توضیح میگردد سپس روی آن تا کید بعمل می آوردند. از جانب دیگر این قبیله در صورت موجودیت گوشت کافی و ماهی ضرورت به شکار حیوانات وحشی نداشته و در صورت امکان خوردن گوشت ماهی را ترجیح میدهند.

منتوین ها در موقع شکار خود صرف از تیر و کمان استفاده کرده و تا اکنون دارای تفنگ نیستند آنها شکار حیوانات وحشی نبوده و به منظور سپورت به شکار نیز نمیروند. بلکه شکار حیوانات وحشی بین قبیله حکم تحریم و تکفیر رادار است و بعد از اجرای شکار وقت بیشتر آنها به معذرت خواهی و عفو از ارواح حیوانات شکار شده ضایع گردیده و در جریان مراسم توضیح میگردد که این عمل صرف روی مجبوریت ضرورت غذایی صورت گرفته است.

از آنجاییکه با نیست سعی جهت مسکن گزین نمودن و تغییر زندگی آنها بعمل می آمد اساسا بصورت خیلی بطی بوده و طی چند سال اخیر زندگی عنعنوی وثقاقت دیرینه شان دوباره طبق آئین گذشته آنها سرعت قابل ملاحظه بخود گرفته است.

در حدود بیست فیصد مردم این جزیره تماس کمی با خار جیان دارند در حالیکه هفتاد و پنج فیصد آنها نسبتا تماس بیشتری با بیگانگان

داشته و به علل اذیت و ملاحظه های دیگران گلچین و عنعنۀ دیرینه آنها طی ده سال اخیر صدمه دیده ولی صرف پنج فیصد این مردم مدنی شده که با مبلغین و کارکنان دولتی توأم گردیده که نفوس موراسیروت و یکعده ساکنین را تشکیل میدهند.

جریان کار و عملیات چوب نه تنها بدترین بر خورد و تخریب مستقیم محیط آنها بوده بلکه ویرانی بولدوزرها، ایجاد و سرکهای خامه واز بین بردن بسا درختان کوچک جهت تجربه نیز دران سهیم اند این تحولات و برهمی ها اثر موجودیت فلیپینی ها - مالای ها و دیگر گروههای کارگر کنونی بسای مردمان بو می آن جزیره میباید. این عمل گروههای کارگران باعث برهم زدن جامعه قبیلوی آنها توأم با شیوع فاحشا، شراب نوشی و یک سلسله اعمال و حرکاتی که سیستم خانه های قبیلوی آنها را به قریه ها و کمپ های کارگری مبدل مینماید سوق میدهند. بهمین ترتیب با وجود آوردن همچو تحولات تحریم و ممانعت شکار حیوانات و وحشی نیز از بین رفته و در آینده زندگی امکان از بین رفتن نسل حیوانات وحشی می رود. همچنین طوری شنیدیم که یکتعداد زیاد میمونهای دراز دست بطور مخفیانه بین چوبهای تعمیراتی به سنگا بور صا در گردیده و بالای اشخاص مخصوص بفر و ش می رسد.

بهترین وسیله و کمک به حیوانات وحشی و پستاندار این جزیره همانا اطلاع نوعیت حیوانات اهلی شان و معرفی جال ماهی گیری و فهماندن آنها جهت جستجوی منابع غذایی از آبهای ساحلی و دریاها و غنی این جزیره میباید. درین اواخر بلانی طرح و بکار انداخته شده است

تا بوا سطره آن یکتعداد جهیل های کوچک و کم عمق را حفر و در آن کاسا و (انواع سبزی نشایسته دار) رادران زرع کرده و یکنوع ماهی سرمانوایی همسایه به سفرویتسموس الفاکس رادران تر بیه نمایند این نوع ماهی در موجودیت سبزه کاسا واز بست کرده که در مدت سه سال بوزن چهار کیلو گرم نمو میکند.

داکتر هلمت که در قسمت بکار انداختن پروژه های حکومتی یک شخص با استعداد است واز مدت هشت سال باینطرف درین جزیره کار میکند و ی و خا نمش بصورت فصیح به زبان منتوی نیز سخن میزنند و مردمان این قبیله باوی اعتماد و علاقه دارند. نامبرده در طول مدت اقامت موقتی خویش در بسا موارد بار و شها و اهداف دیگر همیشه مبلغین پروتستان عدم موافقه نموده و همیشه به ارزشهای ثقافتی و عنعنوی این قبیله اهمیت قابل شده و جنبه های منفی که بنام ترقی و تحول درین جامعه رونما گردیده است مخالف نشان داده است اکنون پیشنهادی بعمل آمده است تاوی دو باره به جزیره سیبروت مراجعه کرده و با اتحادیه بین المللی حفظ و مراقبت منابع طبیعی توأم کار نماید. با اصلاح زراعت، تربیه درست حیوانات و تکنیکهای شکار ماهی میتوان ضرورت غذایی و شکار مردمان منتوین ها را کاهش داده و بدینوسیله حیوانات این جزیره را از تهدید مردمان آن نجات بخشید. یقین است که موجودیت موانع و تأمین آن در برابر دیگر شکار چیان جزیره عکس العمل و نیاز مندی آنها را بیشتر میسازد. البته امر مسلم است که بجز تاسیس همچو پروژه های فوق الذکر و تعقیب پروگرام های تطبیقی دیگر چاره نئی سراغ شده نمیتواند.

الکترو مغناطیسی، ثبت مستقیم و تحقیقات ساختمان تشعشع ذره‌ای، بادهای آلتابی و همچنان تأثیر آفتاب بالای جریاناتیکه در سیستم منظومه شمسی و در زمین صورت می گیرد .

در ظرف چندین سال تحقیقات کیهانی مہتاب و سیارات معلومات جدید بسیار زیاد بدست آمده . در ظرف این مدت کم چنان معلوماتی بدست آمده که در جریان تاریخ گذشته مشاهدات استروئومی انسانها قادر به اخذ آن نمودند . در پیشرفت تحقیقات کیهانی و در مطالعه سیاره مہتاب مہمترین مرحله آنها مربوط به بدست آوردن عکس های اولسی از قسمت عقبی مہتاب ، اولین نشستن آرام دستگاه اتوماتیکی (لونا-۹) به سطح مہتاب و عملی کردن اولین مسافرت انسانها ذریعہ کشتی کیهانی (اپولو- ۱۱) در سطح مہتاب میباشد . کشتی های کیهانی مسافر-

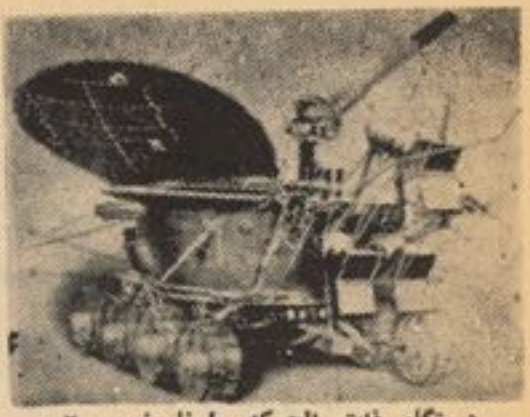


نقشه کره ماه که حين فرود آمدن دستگاه اتوماتیکی لونا خود ۲۰ نشان داده شده است

فوت های طبیعت که با پیشرفت تحقیقات کیهانی تکمیل یافته بدون تردید تأثیر مثبتی را در جهان احساس مسئولیت ما از سرنوشت سیاره زمین تقویت می بخشد .

تحقیقات کیهانی به علت خواص جهان گیری خود در یک ساحه فراخی سبب پیشرفت همکاری علمی و تخنیکي بین المللی و نزدیک شدن ملل جهان گردیده است . یکی از جمله این قسم همکاری ها عبارت از احضارات برای پرواز مشترک ذریعہ کشتی های کیهانی سایوز و اپولو در سال ۱۹۷۵ میباشد . در پیشرفت همکاری بین المللی، فدراسیون استروئومی بین المللی که کانگره نوبتی آن در سال گذشته در اتحاد شوروی دایر شده بود تأثیر وارد کرده است وظایف کانگره مربوط به تعیین آنست که آیا میتود های تحقیقات کیهانی برای پیشرفت علم و تخنیک نتیجه داده و تا کدام اندازه پیشرفت آن را تسریع می سازد .

باین قسم تعریف بصورت مستقیم مسائل راجع به تأثیر تحقیقات کیهانی به پیشرفت عمومی علوم و از همه اولتر به پیشرفت نظریات ماراجع به کائنات مربوط می باشد . اکتشافات تابفوی گو پرنیک که پنجمین سالگرد آن در سال گذشته در سراسر جهان



دستگاه ذات الحركه «لونا خود» ۲ اتحاد شوروی

چندی قبل دریاکوبیست و چهارمین کانگره استروئومی دایر شده بود . کانگره مذکور تحت شعار (تحقیقات کیهانی و تأثیر آن بالای علم و تخنیک) جریان داشت اینک راجع به موضوع مذکور معلوماتی چند در دسترس خوانندگان مجله ژوندون می گذارم :

نتایج تحقیقات کیهانی ساحه استعمال و استفاده زیاد تر یافته است . نفوذ مستقیم به فضا کیهانی تأثیر زیادی را در جهان بینی يك انسان عصری وارد کرده است . انسان توانست سرحدات محدود سیاره خود را حس کند . با داخل شدن به فضا کیهانی انسانها امکانات آنرا بدست آوردند که به

مترجم : دیپلوم انجنیر سروری

کیهان نو ر دی و پیشرفت

تحقیقات کیهانی با گذشت هر سال افق جدیدی را

به فضا کیهانی جامعہ بشری به عصر جدیدی

بردار امریکایی «اپولوها» و دستگاههای اتوماتیکی (لونا) اتحاد شوروی نمونه های خاک را از قسمت های مختلف مہتاب در دسترس ما گذاشته است . ناگفته نماند که ذریعہ دستگاههای اتوماتیکی (لونا) به سطح مہتاب دستگاههای کیهانی عقاید و نظریات جدیدی را راجع به سیارات مریخ و زهره در دسترس ما گذاشته است . آنها با اجازه داده است که با اطمینان کامل ترکیب کیمیاوی اصلی و پارامتر های اتموسفر این سیارات را تعیین کرده ، ساحه مغناطیسی و روشنی آنها را اندازه گرفته و خواص سطح خاک سیاره زهره قیمت گزاری کرده خصوصیت سا حتمانی سطح سیاره مریخ را واضح بسازند . نتایج این تحقیقات باشندت زیاد امید کشف حیات را در سیاره مریخ به اهتزاز در آورده است . در حالیکه در تمام شرایط با سیاره زمین نزدیک میباشد . اگر چه این پرابلم به شدت زیاد مطالعه وغور میشود . امکان آن موجود است

بایدا شدن تخنیک کیهانی امکانات وسیع و جدیدی برای نفوذ مستقیم آلات اندازه گیری در ساحه نزدیک مدار زمین ، فضا بین سیارات و دیگر اجسام سماوی که رسیدن به آنها تا آن زمان مشکل بود پیدا شد . دستگاههای کیهانی و اقمار مصنوعی اجازه داده است که از محدودیت های که از طرف اتموسفر زمین در ساحه اشعه قابل ثبت بمیدان آمده بود آزاد گردیده و در پهلوی آن جریان آر گرفتن اثرات که در سیاره زمین و در اطراف آن رونما می گردد تامین می نمایند .

تحقیقات کیهانی تأثیر زیادی را در پیشرفت فزیک طبقات بلند اتموسفر وارد کرده است . درینجا تحقیقات سا ختمان اتمو سفیر، ایونوسفر پیشگویی شرایط مغایره رادیویی فزیک مغناطیس سفیر - ساحه ژئومغناطیسی منظم، تحقیقات ساختمان لفظوی فضاء و جریانات در فضاء نزدیک زمین در مسافتات تاده ها و صدها چند شعاع سیاره زمین، مفهوم آفتاب که در آن مطالعه سپکتر فراخ امواج

تجلیل گردید اجازه داده است که مفهوم بسیاری جریانات را در عالم کائنات فہمید . درینجا میتوان از پیشرفت استروئومی ترصدی تکمیل و عصری شدن میتود های استروئومی و بوجود آمدن رادیو استروئومی یاد آورد .

سیاره زمین از کدام محل دیگر تماشا کنند . امکانات رسیدن به سیارات دیگر ساحه مفکوره ما را فراختر ساخته و تغییرات زیادی را در مفکوره ما بوجود آورده است . اعتراف به امکانات غیر محدود علم و تخنیک و فرا گرفتن



کیهان نوردان اتحاد شوروی و ایالات متحده امریکا در قسمت اتصالی پرواز مشترک سال ۱۹۷۵ اپولو - سایوز بدین شکل دیده خواهند شد . صفحه ۵۴



در سالون بیست و چهارمین کنگره استروئومی دانشمندان دورهم جمع شده اند.

تخنیک، علم و صنایع می گشاید. بلی چیزیکه چندی قبل به ساحه فانتیژی نسبت داده میشد فعلا بحقیقت پیوسته است. با نفوذ انسان به فضاء کهانی، چاهه بشری به عصر جدید پیشرفت خودکده عبارت از عصر فراگرفتن فضاء کهانی نزدیک سیاره زمین است داخل گردید.

اندازه گیری و میتودهای زیاد برای ثبت معلومات فزیولوژی گوناگون و تهیه اتوماتیکی آن برای تحقیقات کهانی آماده گردیده است. آنها ساحه استعمال زیاد را در پرکتیک طب نیز یافته اند. تحقیقات کهانی با گسشت هر سال در پیشروی مافقی جدیدی را برای پیشرفت

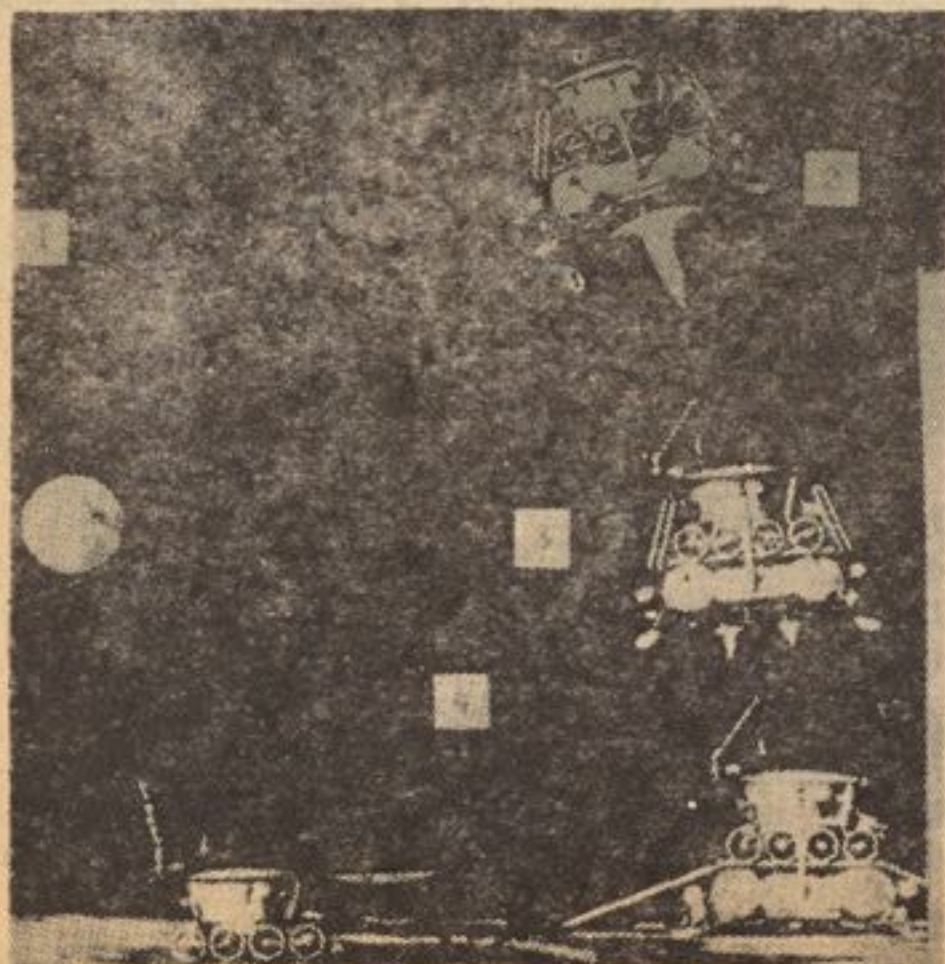
و غیره شامل میباید. عمای شدن پروازهای بین سیارات با ساختن انجن های کهانی جدید که دارای منبع انرژی هستوی، ایونی و پلازمائی باشند بحقیقت نزدیک تر میشود. فضاوردی در جریان شانزده سال تحقیقات کهانی نه تنها تاثیر زیادی رادر پیشرفت علوم نموده است بلکه ساحه استعمال زیاد پیدا کرده است. وسایط مغایره کهانی رول مهم رادریجات بشری بازی میکند. ساحه استعمال اعمار مصنوعی برای نوکاسیونی زیاد تر میگردد تا الحال در جریان چندین سال در بدست آوردن معلومات عمومی مترولوژی، بلندرفتن درجه پیشگویی آب وهوا، پیشگویی واقعات و حادثات غم آور و غیره اعمار مصنوعی سیستم مترولوژی رول مهم رابازی کرده است. استعمال اعمار مصنوعی به مقصد مطالعه زمین برای زراعت، اوقیانوس گرافی، زیولوژی، هیدرولوژی، ماهگیری دور نمای جدیدی را گشوده است. این قسم اعمار مصنوعی می توانند بحیث وسایط مولر مجادله باکنف شدن محیط اطراف به مقیاس جهانی از طریق کنترل بیرون انداختن مواد فاضله در حوضی های آبی واتموسفیر خدمت کنند. پیشرفت کهان نوردی تاثیر زیادی رادر پیشرفت علم و تخنیک وارد می نماید. به

که جواب آخری باین مسایل فقط آوردن مواد سطح سیاره مریخ بزمین بدهد. با مطالعه سیارات پیشرفت تحقیقات نظریه دینامیک اداره دستگاهای کهانی و تعیین دقیق ضریب های اساسی استروئومی رابطه مستقیم دارد. این موضوعات موفقیت آزمایشات مغلق را از قبیل نشستن بر سطح میناب و سیارات بدرجه دقیق بودن عالی، مراجعت دستگا های کهانی به سیاره زمین تا مین کرده است. خارج شدن بفضاء کهانی بصورت بیسابقه ساحه مشاهدات را برای مطالعه ستارگان و مالکتیک فراخ ساخته و برای دانشمندان استروئومی ساحه تشعشع گاه، اشعه رنتگین اشعه تحت فرمز، اشعه ماورای بنفش و سیکتر امواج رادیویی را قابل مطالعه و تحقیقات ساخت. این اقدامات اجازه داده است که در زمانهای اخیر نتایج خوبی را مانند کشف منابع عظیم اشعه رنتگین ذریعه سیوتنیک (اوهارو) بدست آورد. دور نمای جدیدی برای فزیک ذرات ساده کشف گردید. واضح است که درینجا تحقیقات جریان ذروی در انرژی فوق عالی اهمیت زیاد دارد. ناگفته نماند که اشعه ابتدائی کهانی دارای این قسم انرژی عالی میباشد.

رفت علم و تخنیک

ی ابرای پیشرفت علم و تخنیک می گشاید و بانفو ذانسان

پیشرفت خود داخل گردیده است.



مناسبت تقاضای کهانی، ده ها مواد ساختمان های تخنیک جدید پمیدان آمده است. از همه زیادتر کیمیای مواد سوخت و نیوری سوختاندن پیشرفت کرده است.

تجارب ذخیره شده نشان داده است که یکمده مسایل علمی فقط بکمک دستگا های اتومات عصری قابل حل است. تجارب پیشرفت تخنیک راکت - کهانی ساحه استعمال زیاد رادر ماشین سازی، آلات سازی، در ترانسپورت و حتی در پرکتیک طبی پیدا کرده است. باساس طرح های مخصوص مواد برای تخنیک کهانی، سامان جراحیسی گوناگون ساخته شده است. در ساحات مختلف از دستگاه های فارموکولوژی برای بلند بودن مقاومت ارگانیزم در غم کفایت اوکسیجن و غیره استفاده می گردد. آلات

شروع تحقیقات تاثیر ذرات اشعه کهانی در انرژی عالی با هسته های اتومی بایر تاب اعمار مصنوعی لقیل از قبیل «بروتون» و «فر مصنوعی (انترکوزموس ۶) صورت گرفته است.

تحقیقات کهانی تاثیر بسزائی را در پیشرفت بیولوژی و طب وارد کرده است. البته درین حصره تحقیقات گوناگون بالای انسانها صورت گرفته است. یکمده پرابلم که از طرف طب کهانی و مطالعه ذریعه میتود های آن بدست آمده که فقط دلچسپی مسلکی رادارا است بلکه سبب پیشرفت علم طب میگردد عصر تحقیقات کهانی فقط شروع گردیده است بعد از ده ها سال بدون شک و تردید موفقیت های مزیدی نصیب جامعه بشری خواهد گردید.

از زمانهای سابق تا نفوذ انسانها به فضاء کهانی تماما بارزوی معلومات بین سیارات بودند. فعلا یکمده طرح های مهم بوجود آمده است که حتی پرواز انسانها رابنزدیک ترین سیاره منظومه شمسی میا می سازد. البته این قسم طرح ها بسیار مغلق بوده و مربوط بعل یک عده پرابلم مغلق علمی و تخنیک است. درین آنها فزیولوژی، بودن دوام دار فضا نورد در فضاء کهانی مسایل ساختن دوره های بسته تا مین حیات دوامدار

در عکس نقشه فرود آمدن دستگا اتوماتیکی لونا-۲۱ در سطح سیاره میناب و پائین آمدن دستگاه ذات الحركه «لوناخود-۲» نشان داده شده است.

خدمتگذار کدام یک از بیکهایی
و بیکجا میخواهی بروی ؟

توغان بیک بسردی جواب داد :
- من خود ، بیک خودم آیا در
خانه مرد دارید؟ واگس هست در
کجا ست ؟

بیر زن که اینگونه پیشا مد ها را
در زندگی بسیار دیده بود ، بابسی
اعتنایی پاسخ داد :

- فقط یک پسر دارم که پدر آن
دختر است ، او برای کار ، روی زمین
داروغه مایه بیگار رفته است کشت
های خودش در دشت ، بدون مراقبت
و پرستاری مانده اند ... آیا یا پسر
کار داشتی ؟

- من با پول کسار دارم ، اگر
بیر دازید ، مطلب حل میشود !
چشمان بیر زن یکنوع دور خورد ،
چین و چروک چسبید با سخوان رویش
به سفیدی گرائید .

- تو آمده ای زکات جمع کنی ؟
توغان بیک با اشاره سر تصدیق
کرد . بیرزن میل اینکه رختی در
سرا پایش دویده باشد ، در گوشه ای
از شمال کهنه نشست و با لجه ای
تضرع آمیز گفت :

- فرزندانم ، خداوند درجات بلندی
نصیبت کند ، بحال ما رحم کن ، چیزی
نداریم تا بیر دازیم هر چه در بساط
داشته ایم تا کنون برداخته ایم
قربانت شوم ، ما ازین همه مالیه سر
در نمی آوریم . گاهی (توس) ، گاهی
(صاحب جم) ، گاهی (میر آب) و
گاهی (سرانه) (۱۲) و غیره و غیره
که اگر بشمارای نمیتوانی بحسابش
برسی ...

توغان بیک چیزی نگفت و در حالیکه
سینه پر موی خود را با دستمال هوا
میداد و آب دهن خود را (چسرت
چرت) کتان باطراف می انداخت ،
نگاهی جدی بسوی بیر زن افکند .
- بسیار پرگویی مکن ! خدا زنان
را فقط برای پرگویی آفریده است .
بیر زن بملایمت گفت :

- گوش کن پسر ، آخر من عرض
وداد خود را به که بگویم ؟
- سخن بسیار بار دوش خراست :
دیک را بار کن ... گوشت بقدر کافی
بینداز

... زود شو که خیلی گرسنه ام .
بیر زن جواب داد :

- ماکه گوشت نمیشنا سیم ،
چوان محترم ، اگر به آتش برید .

۱۲- انواع مالیاتیکه در قرن ۱۵
گرفته میشد .

علیشیر نوایی

یا (اوماچ) (نوعی غذای خمیری) میل داری ، حاضریم فوراً تهیه کنیم .
- آن بزغاله برای چیست؟ - توغان بیک بز لاغری را که دور ترمشغول چرا بود نشان داد .
بیر زن کوشید اطمینان او را حاصل کند .
- پسر ، او از آن دیگری است . چه - فرق میکنند؟ اشتر دیدی، نه! توغان بیک زهر خندی کرد .
بیر زن سر خود رادر میان شانه های لاغر استخوانش فرود برده ، چشمان خیره فرو رفته از غم و تشویش خویش را بزمین دوخت و سکوت اختیار کرد ... ناگهان سببی سرخ چون عقیب از درخت جدا شده پیش روی توغان بیک افتاد . توغان بیک آنرا بدست گرفته بدقت از نظر گذرانید و سپس به بینی نسبتاً پهن

خود نزدیک ساخته بوکرد و خنده کنان دلدازرا مخاطب ساخت : (دختر قند) بیا و این نصیب خود را از دستم بگیر . خداتر اینز مانند این سیب در دستم قرار دهد .
دلدار بدون آنکه نگاهی کنند ، هاون بزرگ را همانجا گذاشته ، راه گریز در پیش گرفت و از نظر ناپدید شد . دست توغان بیک که سیب را بسوی او پیش کرده بود ، همانطور در هوا معلق ماند . لحظه ای بعد با خشونت و خشم ، سیب را په دور افکند . در چشمان کوچک کشیده اش شراره پدیدار شد و لبان کلفتش در زیر پرو تهای تار ، تارش لرزید . بیر زن ترسان و لرزان او را مخاطب ساخت (بیک جوان ، خشمگین مشو) او دختری محبوب و کمروزی است و علاوه نامزاد دارد ... من اکنون

دیک میگذارم و غذایی شیرین و لذیذ برایت میبزم ، اگر همسا یگان داشته باشنند ، یکی دو قدح می نیز برایت می آورم) و از جابر خاست .
- صدای توغان بیک میل آواز کسیکه از داخل چاه حرف بزند ، بلند شد :

- از باب دهکده را اینجا بخوان میخوام همین امروز تمام ما لیه (قوش) را جمع آوری کنم .

بیرزن به عقب گام برداشت و زیر لب زمزمه کرد : (معلوم میشود که این جلاد از نطفه جوجی بو جی (۱۳) روئیده است ، خداوندا ، خودت تخم این طایفه مباشر را نابود گردان !) و پستی که بز در حال چریدن بود ، حرکت کرد و در باره اینکه او را از چشم گرگ پنهان نماید ، اندیشید ، اما برای اینکه به آتش خشم او دامن نزنند ، ازین تصمیم خود منصرف گردید و بخاطر تهیه غذا بسوی خانه روان شد .

باقی دارد

۱۳- جوجی نواسه چنگیز است

بقیه صفحه ۶

ارزشهای ...

و چوکات نماید ، تصویری است مخفی و چوکات نماید ، تصویری است مخفی و دورآز واقعیت های جهانیانیه و مناقص فلسفه های حیاتی و بشری اسلام .

انسان رنظر اسلام موجود است ارزشمند و دارای مسئولیت ها و مکلفیت ها مسئولیت های که حیثیت واقعی او را تمثیل میکند و مکلفیت های که تبارز دهنده ثمر بخشی ها و مبارزات انسانی در شنا همراه زندگی بحساب می آید .

این واقعیتی است مسلم که اگر صل توامیت در میان صلاحیت و مسئولیت بر قرار نگردد و صلاحیت و مسئولیت متناسب بهم در جریان امور و مسایل ، موجودیت خود را حفظ نمایند ، دیگر نتیجه آنطوریکه باید میسر نخواهد شد زیرا اگر این توازن و تناسب موجودیت خود را از دست بدهد و برای مثال ساحة صلاحیت محدودتر از ساحة مسئولیت باشد روشن است که درین حال فرد مسئول نخواهد توانست خویشتن را از زیر بار سنگین مسئولیت بدر آورد پس بقای مسئولیت وی در آن قسمتی که صلاحیت محدود و بی کفایتش مجال فعالیت و کار نمیدهد ، امری است دور از عقل و دور از قبول منطق و استدلال واقعی .

ژوندون

بقیه صفحه ۷

نکسن استعفا داد

استخبا رات فدرا لی وسی آی ای هدایت داد تاجریا لات مذاکرات مرکز کمیته ملی دمو کرات هارا به نفع سیاسی وی ثبت نمایند . اعتراف نکسن که به تعقیب آن استعفا هم صورت گرفت درامه را که قریب دو سال و مسایل نشراتی مجلس سنا خود نکسن و مردم امریکا را مصروف نگه داشته بود ختم نمود .

با ختم این افتضاح جیرالد فورد معاون ریاست جمهوری برای احراز کرسی این مقام حلف وفاداری یاد کرد . فورد مرد ۶۱ ساله ایست که قبل از معاونیت ریاست جمهوری به در مجلس نمایندگان ایالت میشکن در مجلس نمایندگان ایفای وظیفه می نمود . موصوف حداقل ۲۵ سال در کانگرس امریکا بوده و شخصی است که مردم امریکا به آراء و عقاید او آشنا اند .

وی با احراز کرسی ریاست جمهوری سیاست خارجی نکسن را ستوده و آنرا تأیید نمود . دکتر هنری کیسنجر وزیر خارجه حکومت نکسن را بحیث همکار خود اعلان نمود . و علاوه سفرای کشور های خارجی را در قصر سفید خواسته و به آنها گفت که در سیاست خارجی امریکا کدام

تغییری وارد نمیشود و همچنان پیام های به سران کشور های جهان فرستاده و در آن سیاست خارجی آنکشور را تأیید کرد .
در مورد مسایل داخلی امر مهمی در قبال وی همانا مساله انفلاسیون میباشد که توجه عمیق خود را برای از بین بردن آن جلب نموده است .
رویه رفتن از قراین بر میاید که فورد از همه اول میخواهد بر مسایل عمومی جهان و موضوعات کشور خود را پوره آگاه سازد و انکشی تدابیری اتخاذ خواهد نمود . قابل تذکر است خود با اکثر مسایل مهم بین المللی خود با اکسیر مسایل مهم بین المللی مورد علاقه کشور پنجه نرم کرد . وی با شرق دینانت امضاء کرد . در جنگ ویتنام قدمهای برداشت و عسا کر آن کشور را از آن سر زمین بیرون کرد در امر صلح شرق میانه گامهای نخستین را گذاشت . حالا چیز یکه مهم است این است که این هم قدم های اولی را جیرالد فورد دنبال کند واقعا چیزیکه مایه امید واری است درین امور وجود کیسنجر است چه این کیسنجر بود که در زمان نکسن هم قدم به قدم پلان های او را دنبال میکرد و حالا هم همان کیسنجر است .

دملادردخهشی دی

اوسی چه دغه ژړا که کته ونه لری .
زیان هم نه لری .

تاریخی ژړا وی :

په وروستیو کلونو کښی دیوه فرانسوی سړی ژړا د تاریخ په پاڼو کښی ثبت شویدی او د تعجب وړدی چه هیڅوک دده نوم او نښان نه پیژنی مگر جز لیکونکو د ژړا په حال کښی دده عکس اخیستی دی او دغه عکس خو ځنه په مطبوعاتو کښی چاپ شویدی . ددغه سړی د تاریخی ژړا کیسه څه ده؟ د ۱۹۴۰ کال په دویم لښی کله چه فرانسوی د المان له خوا ماتسی وخورله او ددغه هیواد خاوره نازی لښکرو دتوپونو سر جزو لاندی ولرېزیده ، المانیانو د ماریسی په بندر کښی د لومړی ځل د پاره د فرانسوی بیرغ د ښاروالی له ودانی څخه ښکته کاوو ترڅو خپل بیرغ یی پر ځای وریوی . یو شمیر فرانسوی ښځواو نارینه وود خپل هیواد دبیرغ پرځای ددښمن د بیرغ درپولو ننداره کوله او دغه سړی چه د ننداره کوونکو په لومړی کتار کښی ولاړ وو ، ناڅایه یی په ژړا شروع وکړه ، خبرلیکونکو دده عکس واخیست او دغه ژړا (دیوه وطن پالونکی ژړا) په نامه دفرانسوی په تاریخ کښی ثبت شو .

یو ویشتم کلن (ژوزف بارتل) چه دلکسمبرگ اوسیدونکی وو کله چه د هلستکی ۱۹۵۲ کال دالمبیک په لویو کښی دخپل ځان او خپلو هیوادوالو دمیلی په خلاف ، لومړی درجه شو او دفرمانی د ځای د پاسه ودرید . کله چه یی سترگی د سرورزو مدال ته ولوید ، د ۷۰۰۰ تنه نندار چیانو په وړاندی یی اوبنکی یی اختاره وپیدید او د خوشحالی په دغاوونکو سره یی څو سوه تنه نسور هم تر اغیزی لاندی راوست او ژړاته یی مجبور کړ .

مگر د خلکو اعتقاد په دی بساره کښی چه نارینه باید ونه ژاړی ، نوی شی دی . تر دوو مخکښی پیړیو پوری ، ژړا د نارینه دپاره مجازوه او هغه هرځل چه د کومی نارامی یاد څیگن داحساس سره مخامخ کیده ، بی له کوم خجالت څخه یی ژړل . مثلا (گویته) المانی نامتو شاعر څو ځله ژړلی دی . د سینما د نامتو هنرهند (چارلی چاپلین) ژړا هم له نامتو ژړا وو څخه ده . هغه په ۱۹۵۲ کال کښی

مردی بانقاب بچه

سرانجام يك كلکين بازشده ، چهره تاریکی پشت پنجره آمده گفت : شما اجازه ندارید داخل شوید . مگر خبر نیستند که درینجا چه واقع میشود ؟

دیک نفس سوخته وناله کنان جواب داد: ازوزارت داخله می آیم وپيامی آورده ام که حکم اعدام رابه تعویق می اندازد .

دریچه پنجره گرفتگی دو بساره بسته شد وپس ازچندلحظه کهمانند سالی به نظردیک طولانی آمد ، قفل دروازه باز گردیده ، پله های دروازه بزرگ دور رفت دیک اظهار داشت: من کلونل گاردون هستم ازخارنوالی مرکزی می آیم . فرمانی با خوددارم که اجرای حکم اعدام جیم کارتر را معطل میسازد .

دروازه بان سری شور داده پاسخ داد : متأسفانه حکم اعدام پنج دقیقه پیش اجراشده است وشما دیر تر رسیده اید .

دیک آهی کشیده گفت: اما ساعات کلیسارا دیده اید ؟
- متأسفانه ساعت کلیسا چهار دقیقه پس میماند . می ترسم که بشما بگویم . ولی احتمال داردکارتر مرده باشد .

۳۸-

رای بنت ازیک خواب ناراحت بیدار شده روی بسترش نشست یکی ازمخافظین که تمام شب رامقابل سلول رای بیدار مانده و کشیک داده بود ، ازجایش بلند شده بهرای نزدیک شد .

شی . با ید دغه معترضه جماه چه (نارینه د ښځی په نسبت لږژاړی) ، پای ته ورسوله شی . د شلمی پیړی دوهمی نیالی برخی ټولنی باید ځان دنارینه وو ژړاته عادت ورکړی ځکه چه ژړا هم ښکلی ده او هم شاعرانه . دنارینه وو ژړا د ښځو د ژړا په شان هم ښکلی او هیجان راوستونکی کیدای شی . له همدغه امله هغه سړی چه ژاړی ، نه ښایي کمزوری او حقیر وگنل شی ، دا ځکه چه ژړا زړه ورتوب غواړی او څوک چه زړه ورتوب ښی دنمانځنی وړدی .

د شلمی پیړی د وروستی نیمايي برخی زیاترو سیا ستمدارانو څو ځله

خپاسگی که نقش چشمهای ..

با مقایسه تربیه دیگر نوع سگ تربیه سگ رهنما برای کوران به صورت جالب توجه پیچیده می باشد برای اینکه صاحب آینده سگ بکلی مطمئن باشد سگ بصورت دقیق باید تربیه شود. هم چنان سگ بتواند بصورت در دست از او امر صاحب آن اطاعت نماید. اینگونه سگ ها باید دارای کیفیت زیرین باشد.

اول از همه يك سلسله آزمایش ها بخاطر چگونگی مزاج، کرکتر و سطح آگاهی سگ بعمل می آید. دوم اینکه سگ کاملا صحت بوده و به صورت جدی احساس مسئولیت و آگاهی رادر اوقات احساس خطر بنماید. سگهای در بر امر صداهای مختلف احساس ترس یا ضعف نماید ارزش تربیه را ندارد. در اول آموزش سگ او امر چون (بنشین) (بر خیز) (صبر کن) و غیره را می آموزد و بعد کلمات دیگر. همچنان در تربیه بعدی، به سگ یاد داده شود که از بعضی او امر

صاحبش سرباز زند. چرا؟ جواب ساده است در بسیاری حالات، کور که در چند قدمی خطر وجود دارد آن را احساس نمی کنند و سگ را وادار به عملی می نماید که این خود خطر بزرگی را به همراه دارد در این شرایط سگ باید چنان تربیه شود که از او امر صاحبش سرباز زند تا از خطر بدور بماند. يك سگ قبل از شروع بکار به مدت ۱۴ ماه زیر تربیه گرفته میشود. و بعد ۴ هفته آزمایش دیگر می بیند این بار مدتی است که او با صاحبش به صورت عملی کاری کند و یا او عادت می گیرد. ویکی با دیگر آشنا میشوند.

اکنون روز بروز هر نقش اینگونه سگ ها آگاهی بیشتر بعمل آمده و در بسیار کشور ها به این گونه سگ ها اجازه داده میشود تا به طیاره، سرویس و موتر سوار شده و اجازه داخل شدن به مناطق مختلف را داشته باشد.

عاشق شدن

عاشق شدن از کودکی در دل پرورانیده اند مانند پول، دوستان، خانواده و با لا خیره همه و همه اگر چه شاید عمل شان آنها را احق خطاب کند، هر چند هم میخواهند به واقعیت بچسبند مگر با این همه فطرت و طبیعت بر آنها خیلی نیرو مند تر بوده و اوشان را وادار میسازد که در مقابل دیگران خود را بی مسئولیت فکر کنند.

محرک فعالیت های خلاقه

شکفت اینکه نیروی پر قدرت عشق شاید اثر دیگری ببار آورد. مثلا میتواند به استعداد فکری رهنمون شود چنانکه گوئی وجود نیروی عشق گشودن خزانه استعداد خلاقه در شخصی شده که پیش از آن برایش مجهول و ناشناخته بوده است. این استعداد بسوی پابین شاید فقط با کندن امضا ها در یک درخت و یا نوشتن مکرر نام محبوب تبارز کرده و بدرجه عالی

دنبال کند بعد از گذشت مدتی من هم بدنبالش عازم پاریس شدم و با او به زندگی مشترک آغاز کردیم يك سال بعد تر فرزندی بنام اریک بدنیا آمد. کود کم در آغوش من بود که ایبریک پیشنهاد ازدواج را کرد

ومن نیز به پیشنهاد او موافقت خود را نشان دادم و حالا اعتراف میکنم که ازین آری گفتن خود پیشمان نیستم. من در پوهنتون ساربون به تحصیل تاریخ پرداختم و در امتحان های متوسطه نیز ورقه تحسین از استادان خود بدست آوردم.

تیاتر نو و کهن

گروه موفق شد تا نمایش های عالی و درخشانی از برشت چون (نه نه - دلاور)، (زن نیک سچوان)، (اپرای سه پوایی) و (دایره گچ قفقاز) را روی صحنه بیاورد این گروه هم چنان آثار مولیر، شکسپیر، اوژن اونیل و تعداد زیاد نمایش های جاپانی را روی صحنه می آوردند. گروه تیاتری مینگی در سال ۱۹۴۷ بمیان آمد. آثار آنان همیشه با دورنمایه های سنگین اجتماعی، همراه است.

آنان بار اول ناو ل (انکار) نوشته تسون شیمای زاکی را که درو نما به تبعیض اجتماعی دارد، به شکل تیاتری آن، روی صحنه آورد.

آنان آثار درام نیوسان غرب چون گورکی و سارتر را با تغییر در آثار چخوف به نمایش گذارند.

همچنان در سال ۱۹۴۷ گروه بودونو کای بهر هبری یاسو یاسو یاما موتو برای روی صحنه آوردن آثار جاپانی با درونمایه های فولکلوری بمیان آمد. معروفترین پارچه این

چون:

(تسبیح) مام (عیسی مسیح ستاره قدرتمند) به پیروزی شایان توجه است یافته و باروی پرده آوردن (داستان بخش غرب) به اوج شهرت رسید.

گروه تیاتر جیو (آزادی) به رهبری درام نویس و کارگردان معروف ماکوتوسا تو تازه بمیان آمده است تمایل آنان به آثار برشت شیوه جدید حماسی را بمیان آورده است. آنان از تمام آثار سنتی و نو برای عصبان گری شان علیه ناپسا مانی اجتماعی کار می گیرند.

طی دو سال اخیر، عدد هنر مندان سینما گردهم آمده و گروه هنری (اکتور جیم) را بمیان آورده

پروگرام انکشاف

وی در پایان نقش ملی جرگه هارا تشریح کرده میگوید میجرگه ها با بزرگان دهات در کشورما از قدیم الایام وجود دارد موضوعات اجتماعی و معنوی مانند انتخاب زمینی برای اعمار مساجد، حفر جوی های آبیاری اصلاحات سربک فیصله و انتخاب تصمیم در مناقشات دو قریه یا دو نفر یا دو قوم و امثال آن در دهات از طریق جلسه جرگه ها اجرا میگردد. کلی جرگه ها در تطبیق پروگرام های انکشافی حکومت طرح و پلان در مورد نیاز و احتیاج قریه اتخاذ تدابیر صحیح در جلب و همکاری مردم در انکشاف ده، اعمار پروژه های عام المنفعه بکار انداختن قوای بشری در مورد مختلف مانند احیاء قابل زرع ساختن زمین های خرابه و امثال این نوع فعالیت ها از طریق فیصله های دسته جمعی ملی جرگه ها از دایمان سهم انکشاف جمعیت به شمار میرود.

زیبارویان آلمان

کردم. وی در پوهنتون آزاد برلین آلمان شناسی را تحصیل میکرد و بعد تر به پاریس رفت تا تحصیلات خود را

شینہ

فہمید کہ خیلی نزدیک شدہ است صدای نوب عالم زسی ایجاد میکرد بعد از چند گام بزرگ دیگر او صدای جنگجویان را شنید کہ ہورا میگفتند صدای ما شنیدار ہا اکنون منظم نبود، مثل صدای ماشین خیاطی نبود۔ فیسر ہای ماشیندار کندہ کندہ بگوش میر سید او رسید کہ مبادا نا وقت برسند فکر کرد۔ آیا میتواند آبرا بہ موقع برساند ... فکر اینکه جنگجویان از تشنگی بجان آمدہ باشند اورا زرد او گرفته ہای گراچی بان را بغاظر آورد ... (ماشیندار؟ بدون آب نمیتواند فیر کنند ... گرم شدہ اند شینہ ازسرای سسی فرود آمد۔ بیک تعداد عساکر مقابلسند۔ کنار جنگجو بان اسپ ہا ایستادہ بودند کہ بالای شان صندوق ہار بار بود یکتعداد صندوق ہارا پائین آورده بودند و جنگجو بان ازبین آن قطار ہای کار توس رابیرون مسی کشیدند درحرکات شان شتابی دیوانہ وار بہ مشاہدہ میر سید پا دیدن۔ آن زن ہمگی شان تکان خورد و برای لحظہ گو تاهی دست ازکار کشیدند و خود را راست کردند۔ آنگاہ چند صدا درہم آمیخت وزن بوضاحت فہمید کہ آنها چہ میخواهند ...

آنها آب میخواستند۔ شینہ میخواست مطمئن شود کہ واقعا درجای لازم آمدہ است یا نہ۔ لذا پرسید:

بیچہ ہا ... ماشیندار ہامہین جاست؟

شمہ بیک آواز جواب دادند۔

ہا ... خود ماہستیم ...

زن بہ چہرہ ہی خستہ و تشنگی کشیدہ سربازان چشم دوخت آنگاہ تبسم ملیحی روی لباش پدید آمد۔ شینہ کوزہ را ازروی شانہ اش پایین آورد۔ از بالای تپہ یکتفن از جنگجویان باعجلہ پایین می آمد، رویش بکلی سوختہ بود۔ چشماش بہ آدم ہای تبالود می ماند و رخسارش سرخ گشتہ بود او موی زرد و پاریک اندامی بود۔

او بریدہ بریدہ گفت:

کی این ... آب ... را آورد ...؟ آفرین مادر ... آب را بموقع آورده ای ... ماشیندارہن از فیر کردن مانده است، خیلی گرم آمدہ جوان موی زرد بعد از گفتن این جملات مقداری از آب کوزہ را در یک ظرف ریخت و دوآن دوآن با خود برد۔ آب باقی مانده را عساکر بین خود تقسیم کردند و باعجلہ نو شدند۔ شینہ کہ در گوشہ ای ایستادہ بود آنها را خموشانہ

اودشیپی جنازہ ..

ناخایہ می بہ سر خریکہ شویہ ... بہ خان می تو لعنت وویل، آخرزہ خہلہ ولاہ وم ... عمد گانہ بہ خمرک بانندی شویہ وہ، ہفہم یوی بنخی بیولی و۔ نور تم نشوم او دغره لارہمی پرمخکشی و نیولہ خکہچہ دحجر گاوند ماشومانو وویل خمرک لہ یوی بنخی سرہ دتنگی خواہہ روان و۔

ہمداجہ دتنگی خولی تہ ورسیم، ہکنندہ غرمہ وہ۔ دہغانو یو خسپاری وو۔ پرتہ دہغانو لہ خسپاری بل غرنہ اوریدل کیدہ، دمرک چوپتیا خیرہ وہ، خو ہمداجہ لہ لیری می یوخو تپوسانوتہ پام شوچہ د تنگی بہ آسمان او یوی زہری دایرہ کی آہن وہی، غیری می و تبتیدل او لہ پشونہمی دمہ وختہ زہرہ می پیری ہدی او زہرہ خراشونکی بیس گواہی راکولہ ... اوچہ تپہ و پانندی ولایم ہمداسی ہم وہ ...

نہ راغلی ہم چہ دی نوی والی تہ عریفہ وپانندی گرم خو ہلتہ ہم چاہری نبرودلم، ہلتہ ہم ہماغہ دتوبکو خولی وی، لکہ چہ دخانانو کلا بی ساتلہ کیری ... دلتہ دخان، دہلاقہ دار او والی، تولو کورونہ بہ توبکو ساتل کیری، خو دخلسکو دناموس دساتنی لپارہ یو دیوہ بخ جاکو پیر زوبنہ ہم تشتہ۔ اریانہ اریانی دہ ...

«بیری» یوہ شیبہ غلی شو۔ لایمی ہم زہرہ زہرا خوبتیلہ، او بیایی وویل:

نرجا راتہ وویل چہ داسی نہ کیری ولارشہ او امیر صاحب تہ عریفہ وگرمہ ... نہ یوہیرم چہخہ وگرم، بہ لوری می نہ یوہیرم ... صاحبہ، داسی حال دہچہ مکوہ پوبستہ، ہمداجہ ڈوالی کوتاہی وورشو تلو یوہ زوزدہ، یوناری وہی چہ بنخہ می چا تبتولی دہ! بل چیقہ وہی چہ لورمی دادوہ کالہ کیری چہ ورکہ دہ، دریم عرش کوی چہ

تول کال می خمکہ کرلیدہ، اوس می غلہ خوک نہ راگوی ... بل بہ ویشی چہ عریفہ یسی کیری وی چہ خمکہ یی بہ زورہ ملک ترینہ اختستہ او خوک یی قسوالی تہ اعتبار نہورکوی، دریم چہ داسی یوخال دی چہ مکوہ پوبستہ ... ہغوی چہلہ مون نہ پورتہ ناست دی، یواخی دغورہ لستونو خیال ساتی ... نور ورتہ دگانو بہ شان نیکاری او چرت ہم یی نہ خرابوی ... اوف اوف زہرہ می چوی صاحبہ ... زہمی چوی ...

لندی خبری سرہ «بیری» غلی شو او یوہ غوہ یی پرانستلہ۔ یوہ خرہ کالغونہ پکینی تغارل شوی وو، ناتولی عریفی وی چہدہ لہ کوچنیو کرسی والاونہ نیولی ترغیانو پوری کیری وی ... دسپین، مری ہم غریو نیولی وہ۔ کالغونوتہ یی پغوصی سرہ کتلہ اوخہ یی نہویل۔

وروستہ تریوی او پندی وقلی چوپتیا «سپین» دخان او بالوسیلدہ «خمرک» دکونہی دسر نوشت پوبستہ وگرمہ۔ اوچہ پوہ شو ہفہ وروستہ تردی چہ خانانو پیرتہ تبتیلی وہ، پہ پیرہ در دونکی سر نوشت اختہ شوی وہ نو دغوصی لہ زورہ یسی دغاری پلی شخی ولاری وی او لہ قارہ شینی اولیستی وہ، بیری کیسہ وگرمہ چہ ہفہ تردی چہ پیرتہ خانانو بیولی وہ نو وروستہ تریوی ہفتی یی مری او زوندی نی ورتک و۔

راغلی وو دریمہ میاشت دا انگازہ خیرہ شویہ چہ خانانو خیلہ گونہ وژلی دہ۔ لا خینودام ویل چہ ہفہ یی پہ گنبتہ پشارونو کینی پہ کوچنانو بانندی خر خہ کیری دہ ... ہیفہ معلومہ نشوہ چہ کو مہ خیرہ ریشیاوہ ورو ستہ تردی خیرو ہغوی بیہ ہم غلی و تر ہغو چہ سپین یوہ ترخہ مو سکا وگرمہ او وی ویل۔

(اکار را خرچہ شیبہ چوہہ گرو)۔

اوروستہ تر دی چہ بستری یی و غورولی تول سرہ پریوتل۔

تاما میگرد احساس کرد کہ چشماش از اسک مر طوب شدہ او آہستہ گفت:

بیچہ ہا ... بہ آہستگی ... آہستگی بنوشیدمن باز ہم برایتان آب میا ورم۔

جوان موی زرد باز ہم دویدہ خود را بہہ آنها رسانید۔ باز ہم بانفس ہای سوختہ آب خواستہ شینہ بدون اینکه حرفی بزند کوزہ خالی را برداشت وروی شانہ اش گذاشت، بانفس ہای محکم بطرف شہر براہ افتاد، احساس خستگی از وجودش رخت بر بستہ و خود را قوی تصور میکرد۔

صدای ماشیندار ہا بصورت منظم و مسلسل بگوش او می رسید۔ مثل آواز ماشین خیاطی ...

او تبسمی کرد وگام ہایش را بلند تر برداشت۔

تاشام شینہ چندین بار آب آورد۔ عساکر زخمی کہ بشہر نقل دادہ میسند نہ وکسانکہ با مجروحین گمک میکردند اورا در طول راہ شہر وجبہ چندین بار دیدند۔ زن لباس سیاہ پوشیدہ بود۔ بی توجہ بہ نگاہ ہای پر از تعجب دیگران بگارش ادامہ میداد۔ جنگبہ شدت ادامہ داشت۔ اماموقمی کہ او برای آخرین بار بہ آنطرف تپہ رفت کسی را ندید ... عساکر واسپ ہانیو نہ۔ آواز فیر ہا از دور بگوش میرسید، او بطرف تپہ رفت ولی در آنجا ہم کسی را نیافت۔ سنگرا خالی بود۔ او کوزہ آب را بزہمین گذاشت و خود را راست نمود۔

آفتاب غروب کردہ بود درست شرق تپہ او توانست عساکر را ببیند عساکر را دید کہ عجلہ دارند، بنظرش رسید کہ آنها دشمن را عقب زدہ اند و پیشروی میکنند۔

گمی بلند تر قرار گرفت، آنگاہ بوضاحت رجعت عساکر دشمن را مشا ہدہ کردہ خندید۔ لب ہایش تکان خورد۔

خدایا ... خدا وندا ... فرار میکنند ... اوراست ایستادہ بود، گویی خود شاست کہ بہ عساکر خود امر کردہ دشمن فراری را تعقیب کنند، لبخند پیروز مندی بر لبش نشستہ بود۔ فہمید کہ دشمن متجاوز شکست خوردہ است، آنوقت خاطرش آسودہ شد و تازه بیادش آمد کہ خیلی خستہ است در گوشہ نشست تا رفع خستگی کند تا برای باز گشتن بشہر تجدید قوا نما ید ... پایان

«بیری» چہ د «سپین» پہ مطلب پوہیدلی زوپہ دکہ مری یی ورتہ وویل:

«ہو ہماغی (بنخی) یعنی ہماغہ سیری خمرک یی لہ خانہ سرہ بیولی و، پہ تنگی یی وژلی و۔ بی وروستہ ماتہ یوہ پوت بانہ کیسہ وگرمہ چہ خمرک دہفہ سیری نہ تبریزین اختستی او تردی و چہ پخیلہ ہفہ یی وہی سیری چیغی کیری وی او دتیرو لہ شانہ دوہ دری تہ نویری ورتولی شوی و ... «خمرک» ٹوک ٹوک شوی و ... ہمداجہ زورہ ورسیم نو تپو ساتو ہمداسی حملی یی گولی، ہفہ بی مالہ واسکتہ او کالیو نہویژانہ ... سیری ہونو، اولہ او پونہ پاتی ٹوک ٹوک او پہ وینوکی لوژد خیشت و ... خدایہ ... پہ چہا بانندی ہفہ شیبہ مہ راولی، چہ پہ مادی راوستلہ ... پہ ہیخ پلار بانندی ہفہ خونری صحنہ مہ وینہ چہ پہ مادی ولیدلہ ... خدایہ کہدی بندگمان دی تہ پیدا کیری وی چہ ہغوی دی یویل وداری کاشکی دی لہ سرہ نہوای پیدا کیری ...

اولدی خبری نہ یی وروستہ ترخہ زہرا وگرمہ ... اولہ ہمداسی ڈڑا لہ زورہ سو آیدہ ... ترخوچہ بیایی پہ خیلو خبرو بیل وگرمہ:

لندی تہ بہ تیر شو چہ مان «خمرک» بی ککری جرد خنگہ ترکلی را ورساوہ۔

ملک لکہ چہ لندی پینبی نہ خبر وختہ یی علاقہ داری تہ سیری ورتلی و۔ قضا ما زد دیگر وچہ دہلاقہ داری بریدن لہ خیلو سیا یا نوسرہ درغی۔ لہ مون سرہ ولاہ او دقتل خای یی پہ تنگی کی ولید۔ اوبیایی مودتہ وویل چہ جسد علاقہ داری تہ یوسو پہ خیلہ لہ ملک سرہ دہفہ کورتہ ولاہ چہ البتہ زہرہ بیاروستہ خبرشوم چہ شیبہ یی دخانانو سرہوہ ... پہ ہر حال مون جسد علاقہ داری تہ یوور او دشبہ ہم ہمالتہ پاتہ شوو ... او ایلہ دوہ ورتخی وروستہ مون دخرک مری پہ خاورو بانندی وسیارہ ...

دوتلو سترگی لہ اویشکو نہ کچی او سیری وی۔ «سپین» بہ جدی توگہ ناست و۔ اوسترگی

راغوش میگردید تصور میکنم اگر اشتبہا نکرده باشم ... فیملہا بسیار روشنی دادہ شدہ ...

اسبرن جواب داد: آری این فیلم یکانہ فیلمی بود کہ زیاد روشنی دادہ شدہ۔ ولی باور کنید کہ من بصورت شوخی وازرو ی علاقہ ایکہ بہ عکاسی و فیلم برداری دارم این لابراتوار شستن فیلم ہا را باز کردہ ام۔ وان روی حماقت ددین ماجرا پیچیدہ ام۔

سارق بانک

مرکزی شہر لندن میباشیم۔ در این نوبت چہ قدر پول بر داشت آید۔

ہر دو نفر از نہایت حیرت خشک شانزد در لحظہ ایکہ دستبند ہا را بہ دست آندومی زدند گویر قادر شد حرف بزند و پیر سید۔ شما از کجا در یا فتید کہ ...

لانہام جواب داد۔ آقای کوپر از روی لست پاک کاری و مراقبت از کمرہ بہ حقیقت دست یافتہ من در یافتہ کہ ہر باری شما کمرہ ہای ہر نمایندگی بانک را پاک و تمیز کردہ اید۔ متما قتب آن در همان زمانہ میگردید دستبرد بعمل آمدہ است۔ بہتر است بگویم شما در کمرہ ہا عوض پاک دستکاری میگردہ اید۔ غالباً شما کمرہ را طوری عیار کردہ ہو دید کہ ہر کہ ہر وقتی صراف ویا مامور مو ظف سیف را باز میکرد کمرہ اتومات بکار افتیدہ لہرہ ہا را ثبت مینمود۔ وقراریکہ از مامورین بانک استفسار نمودم شما با صحبت و مہربانی چند روز بعد تری برای پاک کاری و مراقبت از کمرہ تشریف می آوردید۔ بہ این ترتیب فیلمس

۱۲ رویال مار چند بانک تر تیب کند۔ در صبح شنبہ ہارم ساونزد یک بود از کار خود در بانک مایوس شدہ از ادامہ کارش دست بردار دکہ دید دو نفر در لباس کار کتان بانک مقابل دروازہ بانک رسیدہ ظاہرا ہمہ مسلم کردندی چنان معلوم میشد کہ ہام سر گرم صحبت میباشند۔ اما ایئکہ یکی از آندو با قفل دست بازی میکرد۔ این کار او دیدہ نمی شد۔

لانہام گفت: بسیار در خشان عمل میکنند۔ در همان لحظہ اسبرن بہ کو پر گفت۔ یک نیم دقیقہ وقت میگرد۔ در همان لحظہ دروازہ باز شد کو پرا ظہار داشت۔ تو باز ہم بسیار عالی از عہدہ کارت بدر شدی۔

اما وقتی آندویچ دقیقہ بعدی تر خوا مستند بانکس ہای دستی پر از بانک خارج شوہد در جلو دروازہ با سہ تن از پولیسان ویک مرد در لباس ملکی رو برو شد نہ۔

مردیکہ لباس سویل بہ تن داشت خطاب بہ آنها گفت۔ سلام رفقا صبح تان خوش۔ اسم من لانہام است۔ امر شعبہ سرعت پولیس

پو شکین شاعر سترک

ترجمه صدیق رهبر

شعر او آئینه ی تمام نما یی
تاریخ پر از نشیب و فراز یک ملت
است

...

باعشق بزرگ، او در دویل نا
جوانمردانه ای جان سپرد

...

پوشکین با ایمان خلل ناپذیر به
نیروهای خلاقه ملتش و برستیغ
مقام پرارج شاعر ملی دست یافت



تصویر پو شکین شاعر سترک

سترک

انسانیت نفوذ نموده و بر بسیاری
مشکل های احساسی دست یافته
است .

نسل ها می آیند و می روند ، ولی
او هنوز چون آفتاب درخشان بر
سر زمین زیبای شعر می تابد .
وقتی که سخن از عالم شعر و جذبه
روانی زیبای کلام می آید بدون
شک در برابر همه می ایستد .

پوشکین معیار هر چیزیکه حقیقت
است ، زیباست ، ژرف است جدید
و دست نخورده است میباید شد .
ممکن این سرور از بزرگ و
جاویدانگی اشعارش ، نشرش ،
ترازیدی های فلسفی اش و کارهای
تاریخی اش ، باشند .

ولی فقط غنای شعرش نبود که
پوشکین را سر آمد همه ساخت .
بلکه آگاهی سترگش ، روح حماسی
وقهرمانی اش عنصر تجا و بخش
وتوانایی او در دیدن جوهر
و عنصر اساسی زندگی است
که برای او ابدیت
می بخشد . توانایی او در شناخت
تضاد های گوناگون زندگی ،

کنجینه ادبی این کشورافز؛ دولی
چنین بر می آید که
پو شکین شاعر آینده
هاست . حتی یک کلمه از اشعارش
نمرده است و زبان او زبان روسیه
است . شکل کهن زندگی ، دگرگونی
یافته است ولی هر آنچه او نوشته
است هنوز بزنگی ادامه می دهد .
آنان هیچگونه ته درست سازی را
ضرورت ندارد و به مشکل به تفسیر
نوعی گونه ضرورت دارد . احساس
او و نظرش کهنه نشده و در بسیاری
موارد با آنچه مادری می کنیم همگون
است .

هزاران نفر مشتاق اشعار جاویدان
او ، به سر زمین سترک سفر
میکنند تا زیبایی های طبیعت را که
در آئینه اشعارش انعکاس یافته
است ، بچشم سر ببینند .

که پو شکین برای همیشه زنده است
پوشکین برای همیشه زنده است
اومردی است که تا ژرفای روح



یکی از مجسمه های یاد بود پوشکین

گو گول نو یسنده نامدار زمانی
گفته بود :

«پوشکین شاعر پویایی ها است
در وجود او سده ها تبلور یافته
است . در آینه خانه
او زیبایی لطیف است از سر زمین
روسیه در وجود شعر او و زنده گی
او تاریخ یک کشور در هم پیچیده
است .»

ادبیات روسیه - یسنندگان و
شاعران بنام بلند آواز ه اه را دیده
و وجود آنان بر غنای فرهنگی و ادبی
این سامان افزوده است .

باآنها ، هیچ شاعر دیگر
نتوانسته است لقب اولین شاعر
ملی را بغیر از پو شکین بدست
آورد . هزاران واژه و کلمه نو بر

رسیده ها



عقربه های این ساعت لحظه ایستادن قلب شاعر را نشان میدهد.

« بوریس گودووف » ، « تاریخ انقلاب یگساجف » ، « روسلان و لودمیللا » ، « اوژین او نگسین » و « داسمتان پریان چون »

« پری دریایی » ، « پروذسکی » و غیره را می خوانیم در برابر خود تصویر بزرگ نمایی از زندگی روسیه ، روشنفکران روسیه ، روح روسیه ، جامعه روسیه ، زندگی می توانیم ما را مانیکه آثار او چون :

شاعرانه می باشد . هیچ موزیم ادبی جهان را با موزیم آثار پوشکین که در مسکو بسنای یافته به مقایسه گرفته نمی توانیم . اکنون ۱۷۵ سالگرد تولدش در سراسر جهان و باشکوه خاص تجلیل میشود . هزاران هوا خواه او به دهکده مینی بلو سکی میروند تا دسته های گل به جایی بگذارند که اشعار فنا ناپذیر او تولد گردیده اند و این کلمات پوشکین که گفته بود :

« تو سطر ملت من سالهای دراز بر ستمش خواهم شد . »
مبالغه نیست ، هر روز ما آثار این عشق مخلد و همیشه دینیده می توانیم ما را مانیکه آثار او چون :

رابطا جرات در هم آمیخته است برای زیاده از نیم سده است که ما به یافته های جدید تری در شعرش دست یافته و با امکان آزادی کنونی در زرفای گفته هایش راه یافته ایم با گریستی چنین می نویسد :

پوشکین با من در انتقام بریکوت یاری نمود و او با من بر قلل ارال بالا رفت با پوشکین در ژرفای مرداب و قطره گام زن شدم .

زنده با حشرات ، گرسنگی کور و با برهنه قلب من تپیده است ، ضعیف و گاه قوی ولی شعلة سرکش آزادی در ژرفای قلبم ، پژوهنده او همراه با آوای گلو له ها ، سرود ما کسیم را از شعر پوشکین خواندم او بر تر از همه شعرای هم عصرش عشق مردمان را در قلبش داشت . ما از آنکه دوران او را در لابلای آهنگ کلمات شعرش می شنویم . در شعرش همه گونه انسانها خواه مهتر و خواه کسپتر جلوه می نمایند و حتی ما دشمنان او را به روشنی می بینیم .

به صورت عملی هر روز خلاقه زندگی پوشکین از لابلای شعرش دیده می شود . ما بیشتر از پوشکین و زندگی اش می دانیم زیرا همه چیز در لابلای کلمات شعرش گفته شده است . این کلمه « ما » منظور تنها کاوشگران علمی آثار او نیستند بلکه صدها هزار و حتی میلیون ها خواننده است که با احساس تلخ حادانه تراژدی دویل او را در آخرین روز های زندگی اش خوانده اند . پوشکین برای همه زنده است .

هر کلمه و واژه دست نیوس پوشکین ، با وجود یکه به مشکل خواننده شده می تواند . هر خط کوتاه اسمش نمایشگر احساس

آگاهی او از فرق میان عظمت و سترگی خاموشانه دانایی و شتابزدگی حساس بوده است . او به درستی می دانست که در زندگی چه تصادفی و گذرا و کدام اصلی و جاودان است و این در زید تاریخی او مشاهده می رسد .

نه فقط غنای ایده ها و تخیل او بلکه پرواز عقاب آسای دیدگان آینده نگرش به او توانایی میدهد تا به درستی آینده جامعه ، آیند بشریت و پیوند های برهم اثر گذارنده آنها ببینند و در تصاویر روشن و فنا ناپذیر اشعارش ، با قلم سحرآمیزش جای بدهد . آینده نگری اش تا آن زمان مجرد و منتزع است که به درستی بیوند هر مصرع شعرش را با زندگی آن زمان به مقایسه نگیریم . این انعکاس را . ما در اشعارش خواه بگونه یک گذارش روزنامه ای نگارش زندگی روزانه اش ، یک گفتگوی دو ستانه و یک یادداشت پیش پا افتاده دیده می توانیم .

پوشکین اولین شاعر روس بود که وحدت بین ایده زیبایی و زندگی را بمیان آورد .

زندگی ساده و اشیای پیش پا افتاده ماده خام ارزشمند اشعارش را میسازد . ولی در اشعارش او تصویر بلند بالا زندگی را با زیبایی ناب آن ، ترسیم مینماید . زندگی روسیه در اشعارش جان میگیرد و نفس می کشد و ما گر مای این نفس را بخوبی احساس می کنیم . دهکده مینی بلو سکی که محل زندگی اش بود به تصویر بزرگ نمایی سر زمین مادری و عزیزترین بخش قلب هر روس بدل می شود .

او فقط یک شاعر توانا نیست بلکه او آینه تمام نمایی یک انسان است که در خود آگاهی در خشان



اتاق مطالعه پوشکین



میز تحریر پوشکین شاعر بزرگ

احمد ظاهر ...

بصورت فردی نمیتواند بیش از چند دقیقه طرف توجه تماشاچی باشد پس ناگزیر یک دسته بیست نفری میکوشند یکی دو ساعت باهامان جمعی با خستگی بیستنده مبارزه نمایند .

میگوید من خواننده گروه اکثریت مردم نمیباشم درحالیکه این طور نیست و کنسرت های من من ملاحظه بفرمایید صندوق مبارزه بسا بیسوادی داده ام گواه این مطلب است که من از مردم و برای مردم از این گذشته عاید کنسرت های من بیش از آنکه برای من پرداخت گردد جیب هوئلداران را پر میسازد و صاحبان سینماها را بنا برین گرانی کنسرت نیز از جانب همین اشخاص است و نه من .

بنظر تو مو قف فعلی موسیقی بیحیث یک پدیده هنری در کشور ماناچه حد فناخت بخش است و برای انکشاف بیشتر آن چه اقداماتی باید صورت بگیرد ؟

از نظر من پانوجه با استعداد ها و نظر فیت های هنری جوانی که همیشه در کشور ما وجود داشته و دارد این پدیده هنری نتوانسته است خوب رشد نماید میتوانم ادعا نمایم که امکانات در کشور ما همیشه علیه ویر ضد موسیقی بوده است ، از یک سو تعصبات خشک خرافی اکثریت خانواده ها موجب گشته که استعداد های هنری در این بخش شکوفان شده بعیرد و از جانب دیگر سالیان دراز عدهای از هنرمند نمایان مانحصار هنری را در واج دادند از خود بیت ساختند و برای اینکه موافق فریبکارانه شان متزلزل نگردد از معرفی تشویق و تبارز تمام استعداد های جوان جلوگیری نمودند و هر آرزو مندی را باسیلی راندند و بالکند پذیرایی نمودند .

از جانب دیگر رقابت هنری در کشور ما عملا به حسادت هنری مبدل گشت ، آنکه خود هنری نداشت و یا کم داشت بجای کار و تلاش بیشتر کوشید که آن دیگری را که از استعداد هنری بر خوردار بود از پیشروی بازدارد ، از همه اینها گذشته کمبودهای عاطفی هنرمندان موجب شده است که غرور هنری شان بیش از هنرمندان رشد نماید ، باین معنی که هنرمند همین که یکبار با استقبال سه نفر بیننده و ششونده مواجه گشت خود را نابغه گفته و از عشق و تلاش چشم پوشیده و از نظر من فقط غرور هنری منفی کافی است که شکست هنری را موجب گردد ، البته شرایط و امکانات نیز در ده سال گذشته کاملاً ضد ملی و ضد هنری بوده و شرایط همیشه در تمام شئون هنری در جهت منفی و معکوس سازندگی می شده است .

برسیدید که برای انکشاف موسیقی چه نظری دارم بنظر من باید سیستم نو تیشن عام گردد و برای هنرمندان در تمام بخش های هنری امکاناتی فراهم آید که تامین اقتصادی داشته باشند ، و این دواصل مهم برای انکشاف است در همه بخش های هنری .

با همه دلایلی که در زمینه کنسرت های شخصی ات گفتی باز هم تعداد بیشتر از علاقمندان آواز تو قدرت خرید یکصد الفانی تکت ورود راندند ، چرانی خواهی در مجامع آزادتر و به قیمت ارزاتر و دور از تشریفات کنسرت هایی داشته باشی ؟

کنسرت های من که با افتخار جمهوری در شب های جشن در کمپ وزارت مسالینه برگزار گردید صرفاً به همین منظور بود بدون مبالغه در این کنسرت هابیش از پنجاه هزار نفر صدای مرا شنیدند و برایم کف زدند ، در آینده نیز چنین پروگرامهایی را دنبال خواهم نمود .

امداد به انجمن های خیریه و حمایت از آنها و جبهه ملی هر هنرمندی است که طرف قبول مردم واقع میگردد تو میتوانی لا اقل ماه یکصدقه بفرموی موسساتی مانند ، بانک خون مبارزه با بیسوادی ، صندوق مادر ، صندوق

بقیه ص ۶۱ پوشکین

سرزمین روسیه در همه دوران ، سر نوشت روسیه ، مردم آن داستان های واقعی زندگی مردم ، نمره رویا های آنان را ، سرور و اندوه آنان را دیده می توانیم .

همه شعرا به هر زبانی که حرف بزنند و به هر ملیتی که تعلق داشته باشند او را دوست دارند و شعرش را زیر لب زمزمه می کنند .

زیرا این شاعر به آینده مردمش ایمان داشت ، با نگرش به عقب ، در سنده گذشته او درباره آ نسان نوشت و لی با مهربانی و احترام او پر زیبایی آنان انگشت گذارد و رویای شاعرانه آنان را خلق نمود .

شاعر بزرگ و دانا ، در لا بلای مصرعه های شعرش احساس درونی خود را می یابد و در برابر عظمت روح سازنده آنها سر تکریم را پا بین می آورد .

ایمان و اعتقاد پوشکین به نیرو های خلاقه مردم ، که در آن زمان به شدت زیر بار فشار استبداد بسر می بردند ، ایمان راسخ او به آینده که در آن آفتاب عدالت برای همیشه بتابد ، او را بر مستی بلند شاعر سخنگوی ملت ، جای میدهد .

هر چه بیشتر در اندیشه ای ژرف او فکر می کنیم بیشتر می توان در باره او حرف زد .

جنبش های آزادی بخشی را که مردمان ارو پا در ده های اول سده گذشته براه انداخته بسو دند ، راه راستین خود را در آینه شعرا پوشکین می یابد .

باور شکست نا پذیر او به نیرو

تمرینات هر چه بیشتر در ساحه عمل نتایج مثبت و نیکو برای ما به ارمغان می آورد باز هم توجه جدی به اصطلاح اولیای امور را یکبار دیگر تمنا می بریم . و از سوی دیگر به ور زشکاران ما نوید مید هیم که با نتایج ظاهراً ناکام گر در بطون موفقیت های را دا راست ، هر گز پریشانی را بخود راه نداده و این طرز تلقی را که گفته اند و پای های زینه مو فقیهت را از نا کامی ساخته اند ، برخ ایشان می کشیم و ... همین و بس .

های خلاقه مردم ، تمایل او به فهمیدن تاریخ آنان ، و زبان اصیل مردمان او را مقام والایی در شاعری می بخشد .

او از راه اشعار چون : « صحنه های از عصر شوالیه » به تاریخ آلمان ، « حبشی پتر کبیر » به تاریخ انگلستان ، « مهمانی ها با شکوه در زمان و باه » به تاریخ اسپانیه ، « مهمان سنگی » به تاریخ ایتالیه تماس می گیرد .

به این ترتیب شعر او در سر کیرنده تاریخ تمام بشریت است .

تصحیح ضروری

در شعر ستاره شام مندرج در صفحه ۲۴ شماره ۲۰ به نام چاپ اغلاطی رخ داده است که در اینجا صورت صحیح آن درج میگردد تا خوانندگان عزیز تصحیح فر ما یند :

مصراع دوم از بیت اول ، چنین خوانده شود : صد هزاران را ز ورمزت در نهبان .

مصراع دوم از بیت سیزدهم ، چون تضمین است با یستی چنین چاپ می شد :

« عالم پیر از سر نوشت جوان » یعنی بین دو علامت کهمانی .

در مصراع دوم از بیت چهاردهم « بعد از کلمات گرم خیز از سینه ای » کاه داده شود سپس به ذکر کلمه آتش بیان پر داخته آید .

اینست

ژوندون

مسؤول مدیر :

نجیب الله رحیق

معاون روستا باختری

دفتر تلفون : ۲۶۸۴۹

دکور تلفون : ۳۲۷۹۸

مہتمم علی محمد عثمان زاده

پته : انصاری وات

داستراک بیه

به باندنیو هیوادو کبسی ۱۵۲۴

دیوی گنیه ۱۳ افغانی

به کابل کبسی : ۱۰۰ افغانی

تلفون : مدیریت توزیع وشکایات

۲۶۸۵۴

ورزشکاران ما

چین و شوروی صورت می گیرد ، نتایج آن قابل حساب نیست ، و لی میتوان به آن از همه ارجی قابل ملاحظه قایل و یکبار دیگر در بازی های آسیائی منعقد تهران از آن نتایج چیزی ، مشری بدست آورد .

ما در حالیکه مسافرت ورزشکاران افغانی را در کشور های خارج می ستاییم ازین اقدام او لمپیک باخیر مقدم استقبال کرده و کوشش های وسیع تر را درین زمینه تقاضا داریم چه با اکتفا به گفته اینک



قلت نفت



یکی از مجلات انگلیسی عکسی را بچاپ رسانده و در زیر آن نوشته شده بود که :

کمبود نفت در یک عده ممالک اروپائی باعث شد که در وازه بعضی از فابریکات بسته شود، و دکانداران نیز نتوانستند در موقع شب بکارشان ادامه بدهند که بدین ترتیب بحران نفت در اروپا خسارات زیادی را ببار آورده است.

و شما در عکس ملاحظه میکنید که آقای سلما نسی برای اینکه بتواند دوشب هم بکارش ادامه دهد باید نفر دیگری را نیز استخدام کند تا گیس را بدست گیرد، تا در روشنائی آن بهتر بتواند سرو صورت مردم را اصلاح کند .

استاد با مهارت

خوبست بدانید که در تاجکستان شوروی مردی به اسم مراد علی صفایف، لقب استاد کهنسال - سازنده آلات موسیقی ملی را کسب کرده است. مراد علی در طول هفتاد سالی که زندگی کرده است تقریباً در حدود ۱۲۰ نوع آلات مختلفه موسیقی را از چوب های متنوع مانند چوب اوجا، توت و آلوبالو تهیه کرده است و از پانزده سالگی با روموز به صدا در آوردن چوب آشنائی دارد .

دولتی مطبعه

پرستار فعال

رسیدگی کردن به احوال مریضان مستلزم ، آلات اساسی و پرستاران زیاد و فعال میباشد .

اخیراً در پو هنتون کمبر یج واقع انگلستان برای اینکه تسهیلات پرستاری از مریضان بوجود آید ، یک سیستم تعدیل کننده، که نرس را قادر می سازد در زمان واحد شش نفر مریض را پرستاری کند برای این سیستم (واحد نگهبانی کمبریج) نام داده اند این سیستم

متشکل از آلاتی است که در بستر مریض نصب است و عبارت است از :

الکترو کارتو گرام ضرب سان قلب ، فشار خون و درجه حرارت بدن که با سیستم آگاه کننده که به اطاق نرس ارتباط دارد توأم است درین واحد یک کارمند شفاخانه نیز با معلومات محدود می تواند کار کند، و فوراً داکتر را در حالات عاجل آگاه سازد.



ماساژ دهنده الکترونی

دانشمندان شوروی چندی پیش دستگاهی جدیدی را بنام ماساژ دهنده الکترونی آماده برای استفاده ساخته اند ، پرستاری که این دستگاه را اداره میکنند ، دست مکانیکی را راه می اندازد و دست که مجهز به دستکش می باشد، انواع ماساژها را در مشکلترین تا آسانترین آن انجام میدهد ، دست مکانیکی با چنان احتیاط و مواظبت بدن را ماساژ میدهد که بعضی از بیهاران ترجیح میدهند با این دستگاه ماساژ بشوند .



مود و فیشن



**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**